

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۸ حوادث تاریخ در ماه رمضان



- ۴۲ چگونگی نزول قرآن از دیدگاه قرآن
- ۵۱ روزه فتح قله تقوا
- ۶۱ ورع و پارسایی
- ۷۰ سیری در دعا و نگارش متون دعایی
- الگوی آرمان‌گرایی و واقع‌بینی در
 ۸۸ اندیشه و سیره امام علی (ع)
- ۱۱۲ توبه و جایگاه بلند آن در عرفان
- بررسی مفهوم «احسان» و «محسنین»
 ۱۲۴ در قرآن کریم
- ۱۳۹ چهل حدیث درباره روزه





۱۵۴

اسطوره‌های تقوا



۱۶۶

۳۰ سخنرانی با الهام از ۳۰ دعای
ماه مبارک رمضان

در اغتنام فرصت‌های ملکوتی ماه مبارک رمضان

گاهی که تنهایی، آینه برمی‌داری و به چهره خویش می‌نگری، تا نیک و بد و زشت و زیبای آن را ببینی.

خلوت با خویش، برای شناخت «خود»! شاید در حضور جمع، شرم کنی، ولی در تنهایی، خجالت و شرمی نیست، چون نگاه و مراقبتی نیست، جز همان که نگاهش همه جاهست و مراقبتش دائمی است. ماه رمضان، به نوعی فصل محاسبه است.

«محاسبه» و «مراقبه» هم یک آینه است، اما ... پیش چهره جانت و در برابر روحت! و ... شاید در حضور جمع و در ازدحام روز مره گی نتوانی و مجالی نیابی تا از خودت حساب بکشی.

اینجا هم خلوت و تنهایی و فراغت، چاره ساز است. لحظات سرشار از برکات و معنویات رمضان از همین فراغتهای مطلوب و دوست داشتنی است.

فرصت خلوت با خویش و خداست، ساعات حضور در مجلس «مراقبه» و «محاسبه» است، موعد امتحان اخلاص است، فرصتی است تا «دفتر دل» را بگشایی و «کتاب عمل» را بازخوانی کنی.

تو که می‌گفتی: مجال و حالی نیست، گرفتاری‌ها و مشکلات و ... فرصتی برای «رسیدن به خود» نمی‌گذارد، اینک، این همان مجال و فرصت ناب! تو باید آموخته و تمرین کرده باشی، «تنهایی در جمع»، «خلوت» در «ازدحام»، «سکوت در هیاهو»، «رمضان چیست و تو در کجای این «قطعه‌ای از بهشت» قرار داری که موهبت خدا برای زمینیان است؟

با کدام دعوت به این ضیافت آمده‌ای؟
سر کدام سفره و مائده معنوی نشسته‌ای و فیض حضورت و بهره آمدنت چیست؟

این نیز نوعی محاسبه و حساب کشیدن از خویش را می‌طلبد. سر سفره ضیافت الهی نشسته‌ای.

سحرهای پر برکت، افطارهای پرمعنویت، شبهای دعای افتتاح و کمیل،

جلسات دعا و ترتیل و تلاوت و تواشیح، حالات پرجذبه انس با قرآن و مفاتیح، تهجد و سحرخیزی و چشمان بیدار قبل از فجر دعا‌های روزانه، همه و همه مائده های آسمانی این «شهرالله» است و تو را فرا خوانده اند، تا به قدر تشنگی و توان و در حد ظرفیت وجودی از این «چشمه رحمت» بنوشی و از «جان جامه تقوا» بیوشی و در راه عبودیت خدا بکوشی.

اینک که آمده ای و مهمان این بزم حضوری، وقت تنگ و مجال گذرا را باید مغتنم شمرد.

با چه آمده ای و با چه بازمی گردی؟
و کدام تغییر حالت و خصلت و عادت را از این «ماده خودسازی» به ارمغان خواهی برد؟
خودمانی بودن با خدا هم موهبتی است! کسی نیست که بشنود، خودت هستی و خدایت.

با خودت صمیمی باش، یک رو و خودمانی و بی پرده.
کمی در کوچه پس کوچه های روح خویش بگرد.
لحظاتی «کارنامه» خود را مرور کن، چه می بینی؟ ...
نقاط روشن آن بیشتر است، یا نقاط تیره اش؟
«حسنات» و «سیئات»، چه نسبتی با هم دارند؟
ماه ها انتظار می کشیدی که باز هم «ماه خدا» فرا رسد و دست نیاز و پای طلب، به این آستان و این سوی، برآوری و بکشی.
برای فرارسیدن دوباره «شب های قدر» لحظه شماری می کردی.

هنوز لذت اشک ریختن ها و نالیدن ها و تضرع های شبهای «احیاء» در کام جانت باقی است و طراوت معنویت بار آن همخوانی و همناالی با انبوه خداجویان عاشق و صادق، هنوز هم چون نسیمی خوشبوی، فضای جانت را معطر ساخته است.

بنا بود در رمضان گذشته، آمرزیده شوی و «غفران الهی» را چون مدالی برگردن بیاویزی، اما چه شد؟

امسال، رمضان همان حال و هوای معنوی را دارد.

رحمت الهی همیشه جاری و ساری است، اگر کوتاهی است، از ماست. «گر گدا کاهل بود، تقصیر صاحبخانه چیست؟» آن اشک‌ها و ناله‌ها چه شد و کجا رفت؟

تنها برای آن چند «شب قدر» نبود.

قرار نبود که آن گریه‌ها و تضرع‌ها و از عمق جان به درگاه خدا نالیدن‌ها و خود را حقیر و فقیر و مسکین و نیازمند دیدن و دانستن‌ها مخصوص «شبهای احیا» باشد و در فضای مسجد و مصلاجا بماند.

امسال هم، قرار نیست که تاملات رمضان را، شبهای سرنوشت‌ساز قدر را، لحظات نورانی و عرفانی سحر را، حالات خوش جلسات دعا و قرآن را، حضور قلب نماز شب و نوافل را در ماه رمضان جا بگذاری و باز هم عریان از این همه جامه‌های بهشتی، وارد شوال شوی.

پس «عید فطر» برای چیست؟

آنچه عیدی خواهی گرفت، باید در طول سال و همه عمر، همراه داشته باشی، خرجش نکنی، جایی جا نگذاری، گم نکنی، از دستت نگیرند ...

راستی ... سوغاتت در این سفر معنوی به «شهر الله» چیست؟

باری ... آینه بردار، کمی در خویش بنگر، در خلوت خویش، با خودت صمیمی باش.

کیستی، کجایی؟ چه می‌کنی؟ چه داری؟

رمضان را مفت از کف مده!

باسپاس

گروه تدوین کتاب زاد

ت
س

فِيهَا آيَاتٌ لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ
لَا تَجْعَلْ لِّدِينِكَ كُفْرًا
وَلَا يَكْفُرُ بِاللَّهِ كُفْرًا
وَلَا تَجْعَلْ لِّدِينِكَ كُفْرًا
وَلَا يَكْفُرُ بِاللَّهِ كُفْرًا



حوادث تاریخ در ماه رمضان

روز اول ماه مسجد النبی (ص) دچار آتش سوزی شد

روز اول ماه رمضان بنا به نقل «سمهودی مورخ عامه» در سال ۶۵۴ هجری، مسجد النبی (صلی الله علیه و آله) و حجرات مقدسه آن دچار آتش سوزی شد، و به قدری شعله های آتش دامنه دار شد، که سقف و دیوارها را فرا گرفته و فرو ریخت این زمان مصادف با حکومت معتصم عباسی بود، وی دستور داد، بنیان مسجد را دوباره به پای داشتند (۱).

ولایتعهدی امام رضا (ع) در اول ماه رمضان

ایضا از وقایع روز اول ماه رمضان «بنا به نقل شیخ مفید در مسار الشیعه» روز بیعت - به ولایتعهدی حضرت رضا علیه السلام است، و این عمل از طرف مامون عباسی فقط یک نقشه سیاسی برای فرو نشاندن انقلابات داخلی مخصوصا جلوگیری از خروج و قیام شیعیان ایران (که در اوائل خلافت مامون گرداننده خلافت او بودند) انجام گرفت. و دیگر ترس قیام اولاد علی (علیه السلام) از جمله عوامل ولایتعهدی حضرت رضا (علیه السلام) از طرف مامون به شمار می آید. (۲)

غزوه تبوک یا فاضحه در روز سوم ماه رمضان

غزوه تبوک یا فاضحه از جنگهای حساس بین مسلمانان و رومیان که در سال نهم هجری بر پا شد و به صلح انجامید نیز در روز سوم ماه مبارک رمضان واقع گشت، و علت ایجاد این جنگ چنین بود که جاسوسان، به دربار امپراطور روم (هراقلیوس) (هرقل) گزارش دادند، که پیامبر اسلام از دار دنیا رفت، امپراطور شورای نظامی تشکیل داد، و تمامی حاضران موقع را مناسب بسیج لشکر روم علیه حجاز دیدند و به سرپرستی مردی به نام یوحنا، یا (باغداد)، به سوی حجاز رهسپار، و در تبوک (محلی میان حجر و شام) با سپاه اسلام تلاقی کردند، و سپاه اسلام در تبوک کناره چشمه آبی تمرکز یافتند، و اینکه چرا این جنگ را فاضحه می نامند بدان علت است که منافقان از حضور در جنگ تخلف ورزیدند، و رسوا شدند، و این جنگ را «ذو العسره» نامند زیرا که مسلمانان از نظر آذوقه و مرکب و مهمات بسیار در عسرت و سختی بسر بردند. (۳)

وفات حضرت ابو طالب (ع) در روز هفتم

روز هفتم ماه رمضان بنا به نقل شیخ مفید قدس سره سال دهم بعثت حضرت ابو طالب عم و یار با وفای پیامبر (صلی الله علیه و آله) وفات یافت. همان مرد بزرگواری که در تمام نشیب و فرازهای دوران رسالت و قبل از سالت برادرزاده عزیزش را یاری کرد و شرفریش را از او بازداشت و قلب نازنین پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در تبلیغات و رسالت الهی خوشحال و مسرور نمود، و با کلماتی نظیر: «اذهب یابن اخی فقل ما احببت فو الله لا اسلمک لشیء اء ابداء» ای پسر برادرم برو و هر چه دوست می داری بگو (با مشرکین و قریش) به خدا سوگند تو را در هیچ پیش آمدی و نمی گذارم، (نوازش می نمود) و از او پشتیبانی می کرد.

کفه ایمان ابو طالب از کفه ایمان همه خلق سنگین تر است

آری به این بزرگواری تهمت بی ایمانی می زنند، حضرت باقر (علیه السلام) فرمود: اگر ایمان ابی طالب را در یک کفه ترازو بگذارند و ایمان این خلق را

در کفه دیگر، ایمان او سنگین تر است. (۴) آری ابو طالب چهل و دو سال، در نهایت وفا و صمیمیت و فداکاری به کفالت و حمایت پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرداخت، که او مانند پدری مهربان و همسرش فاطمه بنت اسد همچون مادری او را خدمت و حفاظت و پرستاری نمودند.

و مرگ ابو طالب پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به شدت متاثر ساخت، چرا که حضرت یگانه حامی و پناه گاه خود را بعد از خدا از دست داد، که دشمن پس از او بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) جری و گستاخ گشتند. و مدفن آن حضرت در مکه قبرستان ابو طالب که به نام آنجناب نامیده شده قرار گرفت، «تغمده الله بیحبوحات جنانه» (۵)

وفات حضرت خدیجه ماه رمضان سال دهم بعثت

در ماه مبارک رمضان سال دهم بعثت خدیجه بانوی فداکار و همسر بی نهایت مهربان حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) در روز دهم به سن شصت و پنج سالگی از دنیا رفت، و پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را با دست مبارک خویش در حجون مکه (قبرستان ابو طالب) به خاک سپرد، و حزن درگذشت او پیامبر (صلی الله علیه و آله) را بسیار محزون ساخت که پیامبر (صلی الله علیه و آله) سال درگذشت حضرت خدیجه را «عام الحزن» سال اندوه نام نهاده، بلی خدیجه همسر بی همتای پیامبر (صلی الله علیه و آله) بانویی که از ثروت او اسلام رونق یافت و پشت پیامبر (صلی الله علیه و آله) راست شد، باید سال درگذشتش را «عام الحزن» نام نهاد و مصیبت پیامبر (صلی الله علیه و آله) شدت گرفت، زیرا که پیامبر (صلی الله علیه و آله) مادر شایسته دخترش زهرا را از دست داده و یاری همچون خدیجه را هرگز به دست نخواهد آورد. (۶)

به خدا سوگند بهتر از خدیجه را خدا به من عوض نداده

عایشه گفت پیامبر (صلی الله علیه و آله) از خانه بیرون نمی رفت مگر آنکه خدیجه سلام الله علیها را یاد می کرد، و بر او به خوبی و نیکی مدح و ثنا

می نمود، روزی از روزها غیرت مرا فرا گرفت، گفتم: او پیره زنی بیش نبود، و خدا بهتر از او را به شما عوض داده است، پیامبر (صلی الله علیه و آله) غضبناک شد، به طوری که موی جلوی سرش از غضب تکان می خورد سپس فرمود: نه به خدا قسم بهتر از او را خدا به من عوض نداده، او به من ایمان آورد هنگامی که مردم کافر بودند، و تصدیق کرد مرا، هنگامی که مردم مرا تکذیب می کردند و در اموال خود با من مواسات کرد، وقتی مردم مرا محروم ساختند، و از او فرزندان خدا روزی من کرد که از زنان دیگر محروم فرمود، «یعنی خدا فاطمه را از او به من عنایت فرمود» (۷)

دوازدهم حدیث مواخاه و عقد برادری در اسلام

در دوازدهم رمضان، پیامبر (صلی الله علیه و آله) بین اصحاب عقد برادری خواند، و بین خود و علی (علیه السلام) نیز برادری قرار داد، و با این عقد اخوت، برادری و مساوات و برابری را در اسلام بنیان گذاشت اهل جهان را یک عائله و افراد بشر را عضو یک خانواده شمرد، و برای همیشه نژاد پرستی و امتیازات مادی و قبیله‌گی و رنگ و پوست را از ساخت مقدس اسلام پاک نموده و اسف از استعمار و استعمار فرهنگی و سیاسی دنیای استکبار که مانع از اجرای این اصل در روی زمین است.

ان هذه امتکم امه واحده و انا ربکم فاعبدون (۸)

این آئین شما آئین یگانه ای است «مشترک همه ادیان من است» و من پروردگار شمایم، پس مرا بندگی کنید».

قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا (۹)

بگو: ای مردم من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم، ولی این بینات و براهین ساطعات برای یهود و نصارای آن روز همچنین برای صهیونیست و امپریالیست این زمان خوش آیند نبوده و نیست، چون آنان با این مساواتها و برابریها نمی توانند تفوق و برتری خود را بر جهان مستضعفین محکم سازند و جلو استعمارشان از خلق، گرفته می شود!

بجرم سخن ناروایم چهره ام را پایمال کن

وقتی ابوذر غفاری در محضر رسول الله (صلی الله علیه و آله) با «غلام سیاهی در محاکمه ای می گوید: «یابن السوداء» ای پسر سیاهپوست، پیامبر عزیز اسلام ناراحت و خشمگین شده فرمود: «طف الصاع طف الصاع لیس لابنی البیضاء علی ابن السوداء فضل الا بالتقوی او بعمل صالح» همانند هم هستید و هیچ برتری بر یکدیگر ندارید مگر به تقوی یا عمل صالح، «فوضع ابوذر خده علی الارض و قال للاسد قم فطا علی خدی تکفیرا له عن قوله» ابوذر به کفاره این سخنی که گفت چهره خود را به روی زمین گذارد، و به آن سیاهپوست گفت: بر خد و چهره من به کفاره گناهم پای به مال (و عقوم کن) (۱۰) این مکتب مکتبی مترقی و قابل رشد در جهان است اگر دشمن بگذارد.

این است مفهوم مساوات و برابری

و این سخن رئیس مذهب تشیع حضرت صادق (علیه السلام) است که فرمود: «المسلم اخ المسلم، و حق المسلم علی اخیه المسلم ان لا یشبع و یجوع اخوه، و لا یروی و یعطش اخوه، و لا یکنسی و یعری اخوه فما اعظم حق المسلم علی اخیه المسلم» (۱۱) مسلمان برادر مسلمان است و حق مسلمان بر برادرش این است که او سیر نگردد و برادرش گرسنه باشد و او سیراب نگردد، در حالی که برادرش تشنه است، و او پوشیده نباشد که برادرش عریان باشد آنگاه حضرت فرمود چه بزرگ است حق مسلمان بر برادر مسلمانش، (سیاه باد روی آن دولتهای مسلمانی که حقوق مسلمین مستضعف را به جیب اربابان خود و کارتلهای نفتی در جهان می ریزند در حالی که برادران و خواهران مسلمان آنان در کشورهای خود و قاره آفریقا و سایر بلاد، گرسنه و فرزندانشان از سوء تغذیه و کمبود مواد غذایی می میرند و لباس به تن ندارند و خانه و کاشانه ندارند و زیر آسمان زندگی می کنند که سقفی بر آنان سایه نمی افکند)

چه کسی جز علی (ع) لیاقت برادری پیامبر (ص) را داشت؟

آری پیامبر (صلی الله علیه و آله) بین افراد صحابه با قرین و همرتبه خود،

برادری ایجاد کرد، و بر این اساس هم باید برای خویش برادری انتخاب کند لذا کسی را لایق بر این مقام جز علی (علیه السلام) ندید او را به برادری برگزید، که خداوند ضمن وحی که به جبرئیل و میکائیل کرد فرمود:

افلا كنتما مثل علی بن ابیطالب آخیت بینہ و بین محمد (۱۲)
آیا شما مانند علی بن ابی طالب نیستید؟ (و از فداکاری او درس نمی گیرید؟) به این دلیل من بین او و محمد (صلی الله علیهما) برادری برقرار کردم و این سخن در شان حضرت به مناسبت لیلہ المبیت «که علی (علیه السلام) در جای پیامبر (صلی الله علیه و آله) خوابید» آمده است.

تعریف اخوت و برادری از پیامبر (ص)

درباره اخوت و برادری مؤمنین با یکدیگر، پیامبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «انما المؤمنون فی تراحمهم و تعاطفهم بمنزله الجسد الواحد اذا اشتکی منه عضو واحد تداعی له سائر الجسد بالحمی و السهر» (سفینه البحار، جلد ۱، ص ۱۳).

مؤمنین در ترحم و عواطف انسانی البته به منزله یک جسد هستند، به هنگام احساس درد از یک عضو بدن سائر اعضا و جوارح بدن به سبب تب و بیداری تداعی نموده و به درد می آید.

یعنی اگر یک انسان مسلمان و مؤمن در قاره آفریقا و یا آسیا و دیگر نقاط جهان از گرسنگی و درد فقر، به جان آید و یا از بین برود، ما مسلمانان باید احساس مسؤولیت نموده و آن درد را به جان احساس کنیم، وای بر ما که اگر در کشور خود افراد گرسنه و محروم داشته باشیم و خم به ابرو نیاوریم، زیرا که اسلام مرز نمی شناسد، تمامی مسلمین در جهان به منزله یک پیکر و یک جسد هستند که باید شریک دردهای همدیگر بوده و غمخوار هم باشیم.

ولادت امام مجتبی سبط اکبر (ع) در روز پانزدهم

پانزدهم ماه رمضان (بنا به نقل شیخ مفید و شیخ بهائی در توضیح المقاصد) روز ولادت موفور السعادت حضرت سبط اکبر، امام حسن مجتبی

(علیه السلام) است، و این در سال سوم هجرت واقع شده است، وقتی مژده ولادت این نور پاک را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) دادند، امواج سرور و شادمانی دل مبارک حضرت را فرا گرفت و مشتاقانه و با شتاب به خانه دخترش و محبوبه اش سیده زنان عالم رفت، فرمود: «یا اسماء هاتینی ابنی»، پسر مرا به من بده اسماء نوزاد مبارک را به جد بزرگوارش داد، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در گوش راستش اذان، و در گوش چپش اقامه فرمود: (که نخستین صدائی که گوش نوزاد با او آشنا شد، صدای حق جدش خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله) بود، صدای توحید، صدای تکبیر، صدای تهلیل، و صدای تصدیق به نبوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) جد گرامش. که خدای توفیق این سنت سنیه را به امتش و به شیعیان حضرت مجتبی (علیه السلام) در مورد نوزادان عنایت فرماید. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «یا علی هل سمیت الولید المبارک؟» آیا این نوزاد مبارک را نام گذارده ای؟ عرض کرد: «ما کنت لاسبقک یا رسول الله؟» بر شما سبقت نمی گیرم، هنوز لحظاتی نگذشته بود که بشیر وحی جبرئیل نازل شد، و فرمان خدا را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسانید، یا رسول الله «سمه حسنا» او را حسن نام گذار، پیامبر (صلی الله علیه و آله) شخصا برای حسن (علیه السلام) عقیقه کرد، و بسم الله گفت و دعا کرد.

صلح امام حسن (ع) یک تکلیف الهی بود

بسیاری از مردم شخصیت حضرت مجتبی (علیه السلام) و تاثیر بسیار حساس و فوق العاده صلح آن حضرت را در حفظ اسلام آن طور که باید نمی شناسند، و قدر و ارزش روش و سیره آن حضرت نزد بسیاری مجهول مانده است، در حالی که صلح امام حسن (علیه السلام) یک تکلیف خدائی و وظیفه شرعی بود که در آن شرائط و احوال، امام (علیه السلام) ناگزیر از تحمل آن شد، یا به عبارت دیگر اوضاع، آن را بر آن حضرت تحمیل کرد، و بر حسب حدیث مشهور و مسلم از طریق اهل سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن را خبر داده و او را بسیادت و آقائی و اصلاح طلبی معرفی فرمود، ولی

آنچه مورد وفاق همه هست (در بین روایات در این رابطه) این مضمون است «ان ابنی هذا سید یصلح الله به بین فئتين (او بین فئتين عظیمتین)» پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: برآستی این فرزندم (امام حسن علیه السلام) آقائی است که خداوند به سبب او بین دو گروه عظیم صلح ایجاد می کند، که در بعضی از نقلها «من المسلمین» دارد، که مورد اتفاق نیست، و به احتمال قوی جعل طرفداران بنی امیه و معاویه است، زیرا به عقیده امامیه کسی که با امام زمان خود اعلان جنگ نماید، و زیر بار بیعت با او نرود کافر است، و این درست نیست که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده باشد که به وسیله فرزندم بین دو گروه مسلمان صلح برقرار می گردد، معنایش این است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) معاویه را مسلمان و خروج او علیه فرزندش امام مجتبی (علیه السلام) را مشروع می داند. (۱۳)

به روایتی ولادت امام جواد (ع) در پانزدهم واقع شد

بنا به نقل شیخ مفید (رضوان الله علیه) در «مسار الشیعه» ولادت با سعادت حضرت امام محمد تقی (علیه السلام) در پانزدهم ماه مبارک رمضان سال ۱۹۵ هجری اتفاق افتاده، که شیخ کلینی در کافی تولد آن حضرت را در ماه رمضان ۱۹۵ می داند، و بعضی معتقدند در هفدهم و نوزدهم این ماه واقع شده.

محدثان بزرگ و علماء عالیقدر، افتخار کسب علوم از آن حضرت را داشته و در غامض ترین مسائل علمی او را حلال مشکلات می یافتند، که پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر حسب روایات متواتره حضرت جواد (علیه السلام) را به امامت معرفی و امت را به رهبری وجود مبارک امام جواد (علیه السلام) بشارت داده است. (۱۴)

دلایل امامت حضرت جواد (ع) در حال صغر سن

مساله مهم از امام جواد (علیه السلام) امامت آن حضرت در سنین صباوت و صغر سن است، که در اینجا لازم به تذکر است امامت و پیشوائی پیش از سن

بلوغ اگر چه تا آن زمان بطور رسمی سابقه نداشت، و در بین امامان پیش از آن حضرت کسی در چنین سنی بر مسند امامت ننشسته بود.

حضرات عیسی و یحیی در سنین کودکی پیامبر شدند

ولی این موضوع در بین سائر حجج خدا و انبیاء و پیغمبران سابقه دار است، و حضرت عیسی و حضرت یحیی (ع) در کودکی به مقام نبوت رسیدند و قرآن درباره حضرت عیسی (علیه السلام) می گوید، که در گهواره گفت: انی عبد الله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا» (۱۵) من بنده خدا هستم، که خداوند به من کتاب داد (انجیل) و مرا نبی و پیامبر قرار داد، و در مورد حضرت یحیی خدا می فرماید:

و آتیناه الحکم صبیا (۱۶)

و فرمان (نبوت) را در حالی که کودکی بیش نبود به او دادیم. این مساله که علوم و دانشهای امامان و قوت فهم و کثرت معارف آن به تعلم و آموختنی و رشد جسمانی نیست، همواره مقبول خواص و عوام بوده است. ابو حنیفه از حضرت موسی بن جعفر (علیهما السلام) وقتی در سن هفت سالگی بود مسائل فقهی می پرسید و پاسخ می شنید.

خداوند می فرماید:

ثم اورثنا الکتاب الذین اصطفینا من عبادنا (۱۷)

پس کتاب (قرآن) را به بندگانی که آنها را برگزیدیم به ارث دادیم، امامان هر یک بنده برگزیده خدا بودند، که خدا کتاب و علم کتاب را به ایشان عطا فرمود، بنابراین امام جواد (علیه السلام) با این دلائل و هزارها دلیل دیگری تواند در صغر سن امام و پیشوای شیعیان باشد. زیرا یکی از دلائل محکم و قابل قبول همه این است که علم اوصیاء پیامبر (صلی الله علیه و آله) از ناحیه خدا و به ارث از جدشان پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده و در نزد استادی غیر خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) تلمذ و تعلم نکردند.

وقوع غزوه بدر در ۱۷ یا ۱۹ ماه رمضان

در هفدهم یا نوزدهم ماه مبارک رمضان سال دوم هجرت، غزوه بدر واقع شد، (۱۸) این غزوه، نخستین مقابله سپاه اسلام با کفر، و نبرد اهل توحید با اهل شرک بود، در این غزوه مشرکان از جنبه ساز و برگ و اسلحه و مهمات بر مسلمانان برتری داشتند، و نفرات و افراد آنها تقریباً سه برابر سپاه اسلام بود. همچون جنگ ایران با صدام ملعون که از حیث ساز و برگ بر ملت ایران برتری دارد، زیرا که از نظر سلاحهای مدرن و از نظر اقتصادی و تبلیغاتی و تمام جهات، زیر پوشش حامیانی چون آمریکای خون آشام و شوروی پلید و فرانسه و انگلیس، حتی کشورهای اسلامی چون مصر و عربستان و کویت و مراکش و اردن و بسیاری از کشورهای دیگر قرار گرفته و با ایران جنگ و ستیز دارد، در حقیقت کفر محض با ایمان محض به جنگ و ستیز مشغول است که ایران فقط زیر پوشش ایمان به خدا و در کف رحمت حضرت بقیه الله امام زمان (علیه السلام) و با رهبری خردمند و آگاه و نستوه و سازش ناپذیری چون امام خمینی جنگ با جهان استکبار پیروزی چشمگیری به دست آورده و با ملتی به پا خواسته که با اراده پولادین خویش به جنگ مشغول و پوزه استکبار ابر جنایتکاران را تا به حال به خاک مالیده و ازین پس نیز به مدد الهی به زباله دانی تاریخ خواهد سپرد.

اثرات جهانی جنگ بدر برای اسلام و مسلمین

جنگ بدر برای توحید کلمه و کلمه توحید و آئین جهانی اسلام ارزش حیاتی داشت، و فتحی که در آن نصیب مسلمانان شد، پایه و اساس تمام فتوحات آینده اسلام شد، اهمیت آن از اینجا معلوم می گردد، که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به درگاه الهی دست به دعا برداشته و عرض می نماید:

«اللهم هذه قریش قد اقبلت بخيلائها و فخرها تحادك و تكذب رسولك،

اللهم فنصرک الذی وعدتني اللهم احسنهم الغداه» (۱۹)

خدایا این قبیله قریشند که به علت تکبر و تفاخر با تو به مبارزه برخاسته و پیامبرت را تکذیب می نمایند. خدایا نصری را که به من وعده فرموده بودی

کجا است؟ خدایا صبحگاهان نیکی و هدایت خویش را به آنان برسان.
 خدایا اگر این امت هلاک گردند تو دیگر پرستش نخواهی شد
 حضرت کثرت عدد مشرکین، و قلت عدد مسلمانان را دید، روی به قبله
 کرد و عرض کرد:

«اللهم انجز لی ما وعدتني، اللهم ان تهلك هذه العصابة لا تعبد فی الارض»
 خدایا آنچه را که به من وعده فرمودی به انجام رسان، که اگر این گروه
 هلاک شوند، دیگر در روی زمین پرستش نخواهی شد، آن قدر پیامبر اکرم
 دستهایش را به دعا بلند نگاهداشت که ردایش از دوش مبارک افتاد، در این
 غزوه مسلمانان با صبر و استقامت جهاد کردند، و صدق نیات و راستی ایمان
 و اسلام خود را آشکار ساختند و خدا آنان را یاری کرد، و در جنگ بردشمنان
 پیروز شدند و دین خدا را یاری نمودند و معلوم شد که می توانند دعوت
 اسلام را به جهانیان برسانند و در هنگام فداکاری و جانبازی، اسلام را از اموال
 و اولاد و جانهای خود گرامی ترمی دارند. (۲۰)

شما برترید اگر مؤمن باشید

خداوند هم می فرماید:

و لا تهنوا و لا تحزنوا و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین (۲۱)
 سست نشوید و غمگین نباشید، که اگر ایمان داشته باشید برتر و بالاتر از
 همه خواهید بود.

فتح مکه در سال هشتم هجری و بیستم ماه رمضان

انا فتحنا لک فتحا مبینا (۲۲)

براستی ما برای تو پیروزی روشن و آشکاری ایجاد و مقرر نمودیم، طبق
 نقل کتابهای (۲۳) معتبر فتح مکه در بیستم ماه مبارک رمضان سال هشتم
 هجرت اتفاق افتاد.

تا سال هشتم هجرت با فتوحات پی در پی و پیروزیهایی که نصیب اسلام
 شد شهر مکه، مرکز شبه جزیره و معبد همگان، و مسجد الحرام، و کعبه
 معظمه و قبله اسلام و مسلمین، همچنان در تصرف بت پرستان و مشرکان

باقیمانده و بت پرستی و فساد و انحطاط اخلاقی و استثمار و استعباد انسانها در آنجا رائج بود، و سیصد و شصت بت بر کعبه نصب بود که مورد پرستش بت پرستان و قریش قرار می گرفت، که وقتی مکه را پیامبر (صلی الله علیه و آله) فتح کرد و در کنار خانه خدا پیاده شد، و بی امان به شکستن بتها پرداخت، بزرگ بتها، «هبل» بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) با چوبی به آنها اشاره می کرد، یا گوشه کمان در چشم آنها می خلانید، و این آیه را می خواند،

قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقا (۲۴)

(پیامبر) بگو که حق آمد و باطل نابود شد که هر آینه باطل نابود شدنی است، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از علی (علیه السلام) مشتی سنگریزه گرفت و بر آنها زد، و آیه
قل جاء الحق . . .

را قرائت نمود همه بت ها برو افتادند سپس همه را از مسجد بیرون بردند و شکستند.

پای علی (ع) بر دوش پیامبر (ص) جهت شکستن بتها

برای انداختن چند بت بزرگ از فراز دیوار کعبه، به فرمان پیغمبر (صلی الله علیه و آله) امیر المؤمنین علی (علیه السلام) پا بر کتف مبارک پیامبر (صلی الله علیه و آله) گذاشت و بتها را بزیر افکند، و با پیامبر (صلی الله علیه و آله) با این وضع شکوهمند و افتخار آمیز همکاری کرد. و شعرای عجم و عرب این را به نظم درآورده اند.

محبت علی (ع) آتش سوزان را خاموش می کند

ابر دوش پیغمبر پاک رای

خدا دست سود و خداوند پای

قیل لی قل لعلی مدحا

حبه (۲۵) یخمد نارا مؤصده

قلت هل امدح من فی فضله

صار ذو اللب الی ان اعبدہ
و النبی المصطفی قال لنا
لیلہ المعراج لما صعده
وضع الله علی ظهری یدا
فارانی القلب ان قد برده
و علی واضع رجليه لی
بمکان وضع الله یده

شاعر می گوید به من گفتند در مدح علی (علیه السلام) شعری بگو، زیرا که محبت علی (علیه السلام) آتش سوزان بی سابقه را خاموش می کند، گفتم که آیا مدح کسی را بگویم که صاحبان عقل از زیادی فضلش به پرستش او رسیده و پیامبر (صلی الله علیه و آله) برگزیده، به ما گفت که در شب معراج وقتی به آسمان رفتم خداوند بر پشت من دستی گذاشت که در اثر آن قلب من خنک شده و علی (علیه السلام) دو پایش را در همان مکان گذاشت که خداوند دستش را در همانجا گذارده بود. (۲۶)

عفو تاریخی و بی نظیر پیامبر (ص) در فتح مکه

بر همه مردم جهان پیداست، که مردم مکه تا چه حد پیامبر و یارانش را آزار دادند، و از استهزاء و تمسخر، و تکذیب و جسارت و از بی ادبیهای فراوان کوتاهی نکردند، او را با یارانش در شعب ابی طالب محصور، و در فشار اقتصادی و منع آذوقه گذاردند، و گروهی از مؤمنان ناچار هجرت کردند و به حبشه رفتند، و در لیله المبیت تصمیم قتل پیامبر (صلی الله علیه و آله) گرفته و به حضرت حمله نمودند، که حضرت علی (علیه السلام) آن شب به جای رسول الله (صلی الله علیه و آله) خوابیده، و پیامبر (صلی الله علیه و آله) از مکه به مدینه فرار کرد، و ترک وطن نمود و به یثرب هجرت فرمود، باز هم دست از اذیت آن حضرت برنداشتند، و لشگر به سوی او کشیدند، اینک پیامبر (صلی الله علیه و آله) این شهر را فتح می کند، خانه و دیار و همه چیزشان در اختیار سپاه اسلام درآمده هر فرمانی درباره آنها بدهد فوراً بدون چون و چرا اجرا می شود.

امروز، روز مرحمت است نه روز ملحمه

اگر بفرمایید «القتل» همه اهل مکه کشته می شوند، اگر بفرمایید: «النهب» تمام- اموالشان به غارت می رود، و اگر بفرمایید «الاسر» همه را اسیر می سازند، ولی آن معدن حلم و گذشت و عفو و رحمت وقتی شنید «سعد» می گوید: «الیوم یوم الملحمه الیوم تستحل الحرمه» امروز روز خون ریختن و کشتار است، امروز حرمت اهل مکه حلال می گردد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «بل الیوم یوم المرحمه»:

امروز روز مهر و رحمت و ملاحظت است به علی (علیه السلام) فرمود: سعد را دریاب و پرچم و لواء را از او بگیر، و با رفق و مدارا وارد مکه شو. هنگامی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وارد مکه شد، بزرگان قریش گمان می کردند شمشیر از آنها برداشته نخواهد شد، و همه قتل عام می شوند. ولی پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر در خانه کعبه معظمه ایستاد، و گفت: «لا اله الا الله وحده وحده وحده انجز وعده و نصر عبده و اعز جنده و هزم الاحزاب وحده» نیست معبودی جز خدای یکتای یگانه، آنکه وعده اش را انجام داد، و بنده اش را یاری کرد، و سپاهش را عزت بخشید، و دیگر گروهها را نابود ساخت.

سپس خطاب به آنها فرمود: «ماذا تقولون، و ماذا تظنون؟ چه می گوئید و چه گمان می برید؟» سهیل بن عمر عرض کرد: «نقول خیرا و نظن خیرا، اخ کریم و ابن اخ کریم قد قدرت».

سخن به خیر می گوئیم، و گمان خیر و نیکوئی می بریم، برادری کریم و پسر برادر کریمی، که بر ما قدرت یافته ای، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از این سخنان رقت فرمود. و دیدگانش اشک آلود شد مردم مکه که پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به این حال دیدند صدایشان به گریه بلند شد و زار زار می گریستند.

کلمه تاریخی «انتم الطلقاء» از پیامبر بود

آنگاه حضرت فرمود: من آن گویم، که برادرم حضرت یوسف گفت: «لا

تثريب عليكم اليوم يغفر الله لكم و هو ارحم الراحمين، اذهبوا و انتم الطلقاء»
امروز بر شما ملامتی نیست، خدا شما را بیامرزد، او رحم کننده ترین رحم
کنندگان است، بروید همه تان آزادید. (۲۷)

شهادت حضرت امیر المؤمنین (ع) در بیست و یکم ماه رمضان

یکی از حوادث بزرگ ماه رمضان شهادت مولای متقیان علی (علیه السلام)
است، او از یاران با وفای پیامبر (صلی الله علیه و آله) و وصی و وزیر و ابن عم
و دامان آن حضرت بوده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) در حق پسر عمش
فرمود: «ان هذا اخی و وصیی و وزیری و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوا»
، همانا علی (علیه السلام) برادر و وصی و وزیر و خلیفه من است در میان شما
از او بشنوید و او را اطاعت کنید. (۲۸)

مطلب جالب و قابل تذکر این است که آن حضرت مساله شهادت خویش را
خبر داد، صاحب کشف الغمه از کرامات حضرت علی (علیه السلام) نقل می
نماید: وقتی حضرت از قتال خوارج نهروان به کوفه برگشت، در ماه مبارک
رمضان داخل مسجد شد، پس از دو رکعت نماز به منبر تشریف برد، خطبه
بسیار زیبایی قرائت فرمود: «فخطب خطبه حسناء» آنگاه روبه فرزندش حضرت
مجتبی (علیه السلام) کرد، فرمود یا ابا محمد چقدر از ماه رمضان رفته؟ عرض
کرد سیزده روز یا امیر المؤمنین، سپس از امام حسین (علیه السلام) پرسید یا ابا
عبد الله چقدر از این ماه مانده، عرض کرد هفده روز یا امیر المؤمنین، آنگاه امام
(علیه السلام) دست مبارک خویش را به محاسن شریف خویش گذاشت که در
آن حال سفید بود فرمود: این محاسنم به خونم خضاب خواهد شد، سپس
این بیت را در مورد قاتلش فرمود:

ارید حیاته و یرید قتلی

خلیلی من عذیری من مراد (۲۹)

من خواستار حیات و زندگی او هستم و او قصد جانم می کند، کسی که
مورد علاقه من بود و او ابن ملجم مرادی است.
«ثم قال: هذا و الله قاتلی»، سپس اشاره به او فرمود: این قاتلم می باشد،

گفتند یا امیرالمؤمنین آیا او را نمی کشی، فرمود: او که هنوز با من کاری نکرده است. (۳۰)

عبدالرحمان بن ملجم مرادی لعنه الله علیه وقتی این کلمات را شنید سخت ترسید و خاموش نشست تا آن حضرت از منبر فرود آمد، پس آن ملعون برخاست به عجله در برابر آن حضرت بایستاد و عرض کرد یا امیرالمؤمنین من حاضر و در خدمت شما هستم، این دست راست و چپ من است که در مقابل شما است، قطع کن دستهایم را و یا من را به قتل برسان، امام فرمود: چگونه تو را بکشم و حال آنکه جرمی از تو بر من واقع نشده است و اگر هم بدانم تو قاتل من هستی تو را نخواهم کشت، لکن بگو آیا از جهودان زنی حاضنه داشتی؟ و روزی از روزها به تو خطاب کرد: «ای برادر کشنده شتر نمود؟» عرض کرد چنین بود یا امیرالمؤمنین، حضرت دیگر سخن نگفت (۳۱)

جنگ نهروان جنگ با مقدس مآبهای خوارج

جنگ نهروان: عاملین جنگ نهروان یک عده مقدس مآب و متظاهر به اسلام بودند، «که در زمان جمهوری اسلامی هم زیاد به چشم می خوردند» از نظر ظاهر آنان به همه دستورات اسلامی عمل می کردند، و ظاهر آراسته و عوام پسندی داشتند، ولی متأسفانه گرفتار یک نوع انحراف در مساله رهبری شده بودند، و می خواستند فهم انحرافی خود را به مقام رهبری و امام معصوم تحمیل کنند، امام علی (علیه السلام) در مقابل آشوبهای آنان تحمل و بردباری نشان داد، نصیحت و ارشاد نمود، ولی آنها از این بردباری و عطوفت علی (علیه السلام) سوء استفاده کردند، وقتی که امام (علیه السلام) از هدایت و ارشاد آنها مایوس شد، با قاطعیت مخصوص به خود برای سرکوبی این انگلهای مزاحم نیروی خود را بسیج کرد، و چندین هزار نفر از آنان را در سرزمین نهروان به هلاکت رسانید.

امام علی (علیه السلام) با این عمل شجاعانه خود خط اسلام را مشخص کرد که هر کس تحت هر عنوان گرفتار انحراف شود باید هلاک گردد، خواه طلحه و زبیر دو صحابه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و خواه معاویه و خواه مقدس

مآبهای خوارج، انحراف از خط مستقیم اسلام راستین گمراه کننده و اختلاف آفرین است و باید سرکوب شود، آنها را عفو نکرد، تا بمانند و متشکل شوند، و بیشتر فتنه کنند. (۳۲)

و قاتلوهم حتی لا تکون فتنه
و قاتلوهم حتی لا تکون فتنه و یکون الدین لله (۳۳)
بکشید آنان را تا آنکه فتنه ای نباشد و دین مال خدا باشد.
شب بیست و سوم از وقایع مهم ماه رمضان و لیله القدر است
از اسحاق بن عمار روایت است، گفت شنیدم از حضرت صادق (علیه السلام) که فرمود: بعد از آنکه مردم پرسیدند ارزاق در نیمه شعبان قسمت می شود، فرمود سوگند به خدا که این گونه نیست، مگر در شب نوزدهم از ماه رمضان و بیست و یکم و بیست و سیم، که در شب نوزدهم، «یلتقی الجمعان»، و در شب بیست و یکم «یفرق کل امر حکیم» و در بیست و سوم «یمضی ما اراد الله جل جلاله ذلک و هی لیله القدر التي قال الله تعالی خیر من الف شهر».

اسحاق بن عمار گفت عرض کردم، معنی «یلتقی الجمعان» چیست، فرمود: «یجمع الله فیها ما اراد من تقدیمه و تاخیره و ارادته و قضائه»، جمع می فرماید در این شب (نوزدهم) آنچه اراده فرموده از تقدیم و تاخیر لیله القدر و مشیت و قضاء الهی تعلق گرفته، عرض کردم معنی «یمضیه فی لیله ثلث و عشرین» چه چیز است، فرمود: خداوند در شب بیست و یکم تفریق می فرماید،

و یکون له فیه البداء

که ممکن است برای ذات اقدس احدیت بداء حاصل شود «که تغییر و تحولی در زمان لیله القدر برایش به وجود آید» و چون شب بیست و سیم می شود. «امضاء فیکون من المحتوم الذی لا یدوله فیه تبارک و تعالی لیله القدر» و محتومیت او را امضاء می فرماید، و دیگر بدائی از جانب حق جل و علا در آن امر از برای بندگان ظاهر نمی شود. (۳۴)

نزول قرآن در شب قدر واقع شد

شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن (۳۵)

ماه رمضان ماهی است که قرآن در آن نازل گردیده است.

قال الصادق (علیه السلام) : «نزل القرآن فی اول لیلہ من شهر رمضان و استقبال الشهر بالقرآن» (۳۶) امام فرمود: قرآن در اول شب ماه رمضان نازل گردیده است، و ماه رمضان را با قرآن استقبال کن «که در حین رؤیت هلال رمضان، مستحب است نگرستن به قرآن مجید» روایت بالا حاکی از این است که قرآن در اول شب رمضان نازل شده، یعنی ابتدای شب نه شب اول رمضان، و لذا در نص صریح قرآن است که خدا می فرماید:

حم، و الكتاب المبين انا انزلناه فی لیلہ مبارکہ انا کنا منذرین فیها یفرق

کل امر حکیم (۳۷)

و در سوره قدر می فرماید:

انا انزلناه فی لیلہ القدر (۳۸)

روز قدر از نظر منزلت چون شب قدر است

براستی ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم، آیا روز قدر همچنان شب قدر است؟ هشام بن حکم روایت می کند از ابی عبد الله (علیه السلام) قال: «لیله القدر فی کل سنه و یومها مثل لیلتها» (۳۹) فرمود: شب قدر در هر سال است و روز آن مثل شبش می باشد.

آنچه از آیات سوره بقره و دخان، و قدر و بعضی دیگر از سوره قرآن استفاده می گردد، قرآن در ماه رمضان و در شب قدر نازل شده است، و دفعه واحده آن هم در شب بیست و سوم ماه رمضان طبق روایات موجوده نازل شده است، و مؤید نزول دفعی و یک جای قرآن، کلمه انزل است که دلالت بر نزول دفعی دارد، و فرق بین انزال و تنزیل همان نزول دفعی و نزول تدریجی است، که انزال نزول دفعی و تنزیل نزول تدریجی را گویند، گروهی از مفسرین همین قول را تایید کرده اند، (۴۰) بنابر این هر جا آیه انزال در قرآن بچشم می خورد نزول دفعی است، و هر جا تنزیل به چشم می خورد، نزول تدریجی را می رساند، و این هر دو به جا و منافاتی با هم ندارد، زیرا قرآن ابتدا در شب

قدر یکجا به بیت المعمور نازل شد، و در طول سالهای بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به طور تدریجی به آن حضرت نازل گشت و روایت حضرت صادق (علیه السلام) هم شاهد و مؤید همین معنی است که مفسرین می گویند و بلکه بیان امام برهان مفسرین است.

نزول قرآن از نظر دفعی یا تدریجی

از امام صادق (علیه السلام) سؤال شد در ماه رمضان قرآن چگونه نازل شد؟ در حالی که قرآن در طول بیست سال به تدریج نازل شده است، فقال (علیه السلام): «نزل القرآن جمله واحده فی شهر رمضان الی البیت المعمور، ثم انزل من البیت المعمور فی طول عشرين سنه» امام فرمود: قرآن به طور یک جا در ماه رمضان به بیت المعمور نازل گردید، سپس از بیت المعمور در طول بیست سال به تدریج بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل گردیده است. مرحوم علامه طباطبائی می فرماید: که قرآن یک نزول اجمالی داشته و یک نزول تدریجی و تفصیلی، و نزول اجمالی حقیقتی است متعالی که از دسترس افکار بشری خارج است که قبلا بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل گردیده است، اما تفصیل آن به طور تدریج بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عرضه گردیده است. (۴۱)

نظر مبارک امام صادق (ع) در کیفیت نزول قرآن

در تفسیر برهان از حضرت صادق (علیه السلام) آمده است که فرمود: «ان الشهور عند الله اثنا عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات والارض، فعزه الشهور شهر الله عز ذکره و هو شهر رمضان، و قلب شهر رمضان ليله القدر و نزل القرآن فی اول ليله من شهر رمضان فاستقبل الشهر بالقرآن» (۴۲)

براستی ماهها در نزد خداوند در کتاب خدا دوازده ماه است از روزی که آسمان و زمین آفریده شد، پس عزیزترین ماه نزد خدا ماه رمضان است گرمی باد یادش، و قلب ماه رمضان، شب قدر است، که قرآن اول شب ماه رمضان نازل گردیده پس دیدن ماه شب اول رمضان را با قرآن آغاز کنید که مستلزم ثواب است.

نزول کتب آسمانی در ماه رمضان

مرحوم کلینی رحمه الله علیه در کافی از جعفر بن غیاث روایت می کند، که گفت از ابی عبد الله (علیه السلام) از قول خدای تعالی:

شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن
و اینکه به طور حتم قرآن در بیست سال از اولش تا آخرش نازل شده است،
پرسیدم؟ فقال (علیه السلام):

«نزل القرآن جمله واحده فی شهر رمضان الی البیت المعمور، ثم نزل فی طول
عشرین سنه ثم قال: قال النبی صلی الله علیه و آله نزلت صحف ابراهیم فی
اول لیله من شهر رمضان، و انزلت التوریه لست مضین من شهر رمضان، و انزل
الانجیل لثلث عشره خلعت من شهر رمضان، و انزل الزبور لثمان عشره خلون من
شهر رمضان، و انزل القرآن فی لیله ثلث و عشرین من شهر رمضان» (۴۳).

امام فرمود: قرآن جمله واحده و یکجا در ماه رمضان، به بیت المعمور نازل
شد، از آن پس در طول بیست سال به تدریج نازل گشت، سپس فرمود: که
پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: صحف ابراهیم در شب اول رمضان نازل
گردید، و تورات، در ششم، و انجیل سیزدهم، و زبور داود (علیه السلام) در
هجدهم ماه مبارک رمضان و قرآن در بیست و سوم رمضان المبارک نازل
گردیده است.

فتح اندلس توسط طارق بن زیاد

در رمضان سنه ۹۲ فتح اندلس به دست مسلمین به رهبری طارق بن زیاد
صورت گرفت و خداوند او را بر «ملک لذریق» در کنار نهر (لکه) به پیروزی
رسانید. (۴۴) مسلمانان عرب و بربرهای شمال آفریقا در سال ۹۲ هجری
تحت فرماندهی سردار نامی طارق بن زیاد که خود از قوم سلحشور بربر و یکی
از افسران لایق موسی بن نصیر فرمانروای آفریقا بود با ۱۲ هزار سپاهی از تنگه
میان مراکش، و اسپانیا، (که امروزه به نام این سردار نامی جبل الطارق نامیده
شده) گذشت، و در اندک زمانی سراسر اسپانیا که شامل کشور پرتغال کنونی
هم بود فتح کرد، دکتر گوستاولوبون می نویسد: این فتح با نهایت سرعت
انجام گرفت، تمام شهرهای بزرگ دروازه ها را به روی این سپاه گشودند،

و مانند قرطبه، مالقه، غرناطه، طلیطله، و شهرهائی دیگر بدون مزاحمت
فتح شد و به تصرف مسلمین درآمد و در طلیطله که پایتخت مسیحیان بود،
بیست و پنج تاج از سلاطین «گت» به دست مسلمانان افتاد. (۴۵)

اشعار ادیب الممالک فراهانی در ولادت رسول خدا (ص)

برخیز شتر بانا بر بند کجاوه

کز چرخ همی گشت عیان رایت کاوه

در شاخ شجر برخاست آوای چکاوه (۴۶)

و ز طول سفر حسرت من گشت علاوه

بگذر به شتاب اندر از رود سماوه (۴۷)

در دیده من بنگر دریاچه ساوه (۴۸)

و ز سینه ام آتشکده پارس نمودار (۴۹)

از رود سماوه زره نجد و یمامه (۵۰)

بشتاب و گذر کن به سوی ارض تهامه (۵۱)

بردار پس آنکه گهرافشان سرخامه

این واقعه را زود نما نقش به نامه

در ملک عجم بفرست با پرحمامه (۵۲)

تا جمله ز سرگیرند دستار عمامه

جوشند چو بلبل به چمن، کبک به کهسار

بنویس یکی نامه به شاپور ذو الاکتاف

کز این عربان دست مبرنایژه (۵۳) مشکاف

هشدار که سلطان عرب داور انصاف

گسترده به پهنای زمین دامن الطاف

بگرفته همه دهر ز قاف اندر تا قاف

اینک بدرد خشمش پشت و جگر و ناف
آن را که درد نامه اش از عجب و زپندار
زی کشور قسطنطین (۵۴) یک راه بیوئید
و ز طاق ایا صوفیه آثار بجوئید
با پطرک و مطران به قسیس بگوئید (۵۵)
کز نامه انگلیون اوراق بشوئید (۵۶)
مانند گیا بر سر هر خاک مروئید
و ز باغ نبوت گل توحید ببوئید
چونان که ببوئید مسیحی به سردار
در چین و ختن و لوله از هیبت ما بود
در مصر و عدن غلغله از شوکت ما بود
در اندلس و روم عیان قدرت ما بود
غزناطه و اشبیلیه در طاعت ما بود
صقلیه نهان در کنف رایت ما بود
فرمان همایون قضا آیت ما بود
جاری به زمین و فلک و ثابت و سیار
خاک عرب از مشرق اقصی گذراندیم
و ز ناحیه غرب به افریقیه راندیم
دریای شمالی را بر شرق نشانندیم
و ز بحر جنوبی به فلک گرد فشانندیم
هند از کف هندو و ختن از ترک ستانندیم
مائیم که از خاک بر افلاک رسانندیم
نام هنر و رسم کرم را بسزاوار

ای مقصد ایجاد سراز خاک بدر کن
 و ز مزرع دین این خس و خاشاک به در کن
 از مغز خرد نشئه تریاک به در کن
 این جوق شغالان را از تاک به در کن
 و ز گله اغنام بران گرگ ستمکار
 زین پاک زمین مردم نا پاک بدر کن
 از کشور جم لشکر ضحاک بدر کن

روز قدس روز مقابله مستضعفین علیه مستکبرین آخرین جمعه ماه رمضان

یکی از وقایع تاریخی که بسیار حائز اهمیت است در اوائل پیروزی انقلاب اسلامی ایران که به دست زعیم و رهبر کبیر مسلمین جهان حضرت امام خمینی مد ظلله العالی دائر شده، «روز جهانی قدس است» که از روز جمعه آخر ماه مبارک رمضان ۱۳۹۹ قمری (۱۳۵۸ شمسی) شروع و مقرر گشت و هر ساله در چنین روزی تمام مسلمین جهان راهپیمایی کنند.

اینک قسمتی از پیام امام خمینی دامت برکاته به مناسبت روز جهانی قدس از نظر- خوانندگان گرامی می گذرد: روز قدس، جهانی است، و روزی نیست که فقط اختصاص به قدس داشته باشد. روز مقابله مستضعفین با مستکبرین است، روز مقابله ملت‌هایی است که در زیر فشار ظلم آمریکا و غیر آمریکا بودند، روزی است که باید مستضعفین مجهز بشوند، در مقابل مستکبرین، و دماغ مستکبرین را به خاک بمالند، روزی است که بین منافقین و متعهدین امتیاز خواهد شد، متعهدین امروز را روز قدس می دانند و عمل می کنند به آنچه که باید بکنند، و منافقین و آن‌هایی که با ابر قدرتها در زیر پرده آشنائی دارند، و با اسرائیل دوستی دارند در این روز بی تفاوت نیستند، و یا ملتها را نمی گذارند که تظاهرات کنند.

روز قدس، روزی است که باید سرنوشت ملت‌های مستضعف معلوم شود،

باید ملت‌های مستضعف در مقابل مستکبرین اعلان وجود بکنند، باید همانطوری که ایران قیام کرد، و دماغ مستکبرین را به خاک مالید، و خواهد مالید، تمام ملت‌ها قیام کنند، و این جرثومه‌های فساد را به زباله‌دانها بریزند. روز قدس، روزی است که باید همت کنند و همت کنیم که قدس را نجات بدهیم، روز قدس روزی است، که باید به این روشنفکرانی، که در زیر پرده با آمریکا و عمال آمریکا روابط دارند هشدار داد، هشدار به اینکه اگر از فضولی دست برندارند سرکوب خواهند شد.

روز قدس فقط روز فلسطین نیست، روز اسلام است، و روز حکومت اسلامی است. (۵۷)

سخنرانی امام خمینی مدظله العالی در روز قدس با محتوی و ابعاد وسیعی که دارد، اهم نکاتش بر تجمع و اتحاد مسلمین برای سرکوبی دشمنان اسلام تکیه شده، و اگر مسلمانان نیرومند جهان ید واحد شوند و اختلاف عقیده و اختلاف مذهب را کنار بگذارند، و برای دفاع از حریم اسلام، و قرآن، و کعبه، که مشترک بین همه اقشار مسلمین عالم است بکوشند، هرگز اجازه تجاوز کفار و منافقین را به حریم اسلام و مقدسات آن نخواهند داد، تا جائی که چند میلیون صهیونیست قبله اول مسلمین (بیت المقدس) را اشغال نموده، و در بین مسلمین تفرقه و جدائی بیندازند، و اینها هستند که شیعه را از سنی، و سنی را از شیعه جدا می نمایند، وحدت مسلمین را به هم می زنند، تا کمر مسلمین را بشکنند و از تفرقه آنان بهره‌های خود را ببرند. در این رابطه که دشمن بین مسلمانان تفرقه اندازی می کند تا بر آنان مسلط شود و اتحاد مسلمین را به دسیسه‌ای شکسته که تا مسلمین را جدای از همدیگر متلاشی نمایند، مولوی می گوید:

جدا کردن باغبان، صوفی و فقیه و علوی را از هم
باغبانی چون نظر در باغ کرد
دید چون دزدان بیباغ خود سه مرد

یک فقیه و یک شریف و صوفی
 هر یکی شوخی فضولی یوفئی (۵۸)
 گفت با اینها مرا صد حجت است
 لبک جمعد و جماعت رحمت است
 بر نیایم یک تنه با سه نفر
 پس ببرم شان نخست از یکدیگر
 هر یکی را من بسوئی افکنم
 چونکه شد تنها سبالش بر کنم
 حيله کرد و کرد صوفی را به راه
 تا کند یارانش را با او تباه
 گفت صوفی را برو سوی وثاق (۵۹)
 یک گلیم آور برای این رفاق
 رفت صوفی گفت خلوت با دو یار
 توفقیهی وین شریف نامدار
 ما بفتوای تو نانی می خوریم
 ما پیر دانش تو می پریم
 وین دگر شهزاده سلطان ما است
 سید است و خاندان مصطفا است
 کیست آن صوفی شکمخوار خسیس
 تا بود با چون شما شاهان جلیس
 چون بیاید مرو را پینه کنید
 هفته ای بر باغ و راغ من تنید
 باغ چبود جان من آن شما است

ای شما بوده مرا چون چشم راست
وسوسه کرد و مرا ایشان را فریفت
آه کز یاران نمی باید شگیفتم
چون بره کردند صوفی را و رفت
خصم شد اندر پیش با چوب زفت
گفت ای سگ صوفئی کواز ستیز
اندر آید باغ مردم تیز تیز
این جنیدت ره نمود و با یزید
از کدامین شیخ و پیرت این رسید
کوفت صوفی را چو تنها یافتش
نیم کشتش کرد سر بشکافتش
گفت صوفی آن من بگذشت لیک
ای رفیقان پاس خود دارید نیک
مر مرا اغیار دانستید هان
نیستم اغیارتر زین قلتبان
آنچه من خوردم شما را خورد نیست
این چنین ضربت جزای هر دنیست
رفت بر من بر شما هم رفتنی است
چوب قهرش مر شما را خوردنی است
چون ز صوفی گشت فارغ، باغبان
یک بهانه کرد ز آن پس جنس آن
کای شریف من برو سوی وثاق (۶۰)
که ز بهر چاشت پختستم رقاق (۶۱)

بر در خانه بگو قیماز را (۶۲)
 تا بیارد آن رقاق و قاز را
 چون بره کردش بگفت ای مرد دین
 تو فقیه‌ی ظاهر است و این یقین
 او شریفی می کند دعوی سرد
 مادر او را که داند تا چه کرد
 برزن و بر فعل زن دل می نهید
 عقل ناقص و آنگهانی اعتماد
 خویشتن را بر علی و بر نبی
 بسته است اندر زمانه هر غبی
 آنچه گفت آن باغبان بو الفضول (۶۳)
 حال او بد دور ز اولاد رسول
 گر نبودی او نتیجه مرتدان
 کی چنین گفתי برای خاندان
 خواند افسون ها شنید آن را فقیه
 در پیش رفت آن ستمکار سفیه
 گفت ای خراندرین باغت که خواند
 دزدی از پیغمبرت میراث ماند
 شیر را بچه همی ماند بدو
 تو به پیغمبر چه میمانی بگو
 با شریف آن کرد آن دون از کجی
 که کند با آل یس خارجی
 شد شریف از ظلم آنظالم خراب

با فقیه او گفت با چشم پر آب
پایدار اکنون که ماندی فرد و کم
چون دهل شو ز خم می خور بر شکم
مر مرا دادی بدین صاحب غرض
احمقی کردی ترا بئس العوض
شد از و فارغ بیامد کای فقیه
چه فقیه‌ای تو ننگ هر سفیه
فتویت این است که ای بپریده دست
کاندر آئی و نگوئی امر هست
بو حنیفه داد این فتوی ترا
شافعی گفته است این ای ناسزا
این بگفت و دست بروی برگشاد
دست او کین دلش را داد داد
گفت حقست بزن دستت رسید
این سزای آنکه از یاران برید
من سزاوارم به این و صد چنین
تا چرا ببریدم از یاران بکین
گوش کردم خدعه و افسوس تو
می زخم بر سر که شد ناموس تو
زد و رالقصه بسیار و بخت
کرد بیرونش ز باغ و در بیست
هر که تنها ماند از یاران خود
این چنین آید مرا و را جمله بد. (۶۴)

سخنان امام خمینی مد ظلّه العالی در وحدت مسلمین

با حلول ماه مبارک رمضان، ماه عبادت و سازندگی، ماه تجدید قوای معنوی، شهر الله الاعظم، که در آن عموم مسلمانان در صف واحد متوجه به موضع قدرت لایزال و تجهیز در مقابل قوای طاغوتی هستند، لازم است با توحید قدرت، و قدرت واحد در مقابل طاغوتهای زمان، و چپاولگران بین المللی بپاخیزند، و از ممالک اسلامی دفاع کنند، دست خائن را کوتاه، و امید آنان را قطع نمایند.

اکنون عموم مسلمانان، و مستضعفان، خصوصا ایران عزیز و لبنان و فلسطین مغضوب، مراحل حساسی را در پیش دارند، ایران با اخلاطگران وابسته به رژیم، و منحرفین و صهیونیسم جهانی و لبنان و فلسطین با اسرائیل دشمن اسلام و مسلمین و مفسد و آدمخوار، رو برو است، اکنون برادران مسلمان ما در فلسطین و لبنان گرفتار تجاوزات غیر انسانی اسرائیل اند، و اگر خدای ناکرده در آن میدان پیروز شود، دامنه تجاوزاتش به سایر کشورها نیز خواهد کشید، مقتضی است در اجتماعات ماه مبارک به برادران فلسطینی و لبنانی دستجمعی دعا شود، و لازم است در آستانه فرا رسیدن ماه مبارک رمضان مطالبی را تذکر دهم.

در این موقع حساس که بیش از هر وقت دیگر احتیاج به اجتماعات اسلامی داریم، لازم است ملت مسلمان ما در تمام بلاد به مساجد روی آورند، و نهضت را از راه مساجد که جبهه محکم اسلام است زنده نگهدارند، خطبای محترم و اهل منبر، مردم را به وحدت کلمه و ادامه نهضت و تقوی و صبر انقلابی دعوت کنند، و از اختلاف و تفرقه که اساس شرک است بترسانند و با یادآوری جهاد سید مظلومان و مصیبات وارده به آن حضرت، ملت را به مجاهده تا پیروزی نهائی و رسیدن به حکومت اسلامی در تمامی ابعادش فرا خوانند، و ذکر فداکاری ها و مجاهدات مجاهدین صدر اسلام، نه تنها امروز، بلکه تا ابد اسلام را زنده نگه می دارد.

قسمتی از سخنان امام خمینی ۳۰ شعبان ۱۳۹۹ - ۳ / ۵ / ۵۸.

پی نوشت ها

- ۱- الوقایع و الحوادث، ص ۱۳.
- ۲- از همین کتاب و کتاب رمضان در تاریخ ص ۱۱.
- ۳- الوقایع و الحوادث ص ۱۹ جهت اطلاع بیشتر از غائله جنگ تبوک به آدرس نامبرده مراجعه فرمائید.
- ۴- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، نقل از رمضان در تاریخ، ص ۴۸.
- ۵- رمضان در تاریخ نوشته آیت الله صافی، ص ۵۷.
- ۶- اسد الغابه، مسار الشیعه مفید- نقل از رمضان در تاریخ.
- ۷- اسد الغابه، مسار الشیعه مفید- نقل از رمضان در تاریخ.
- ۸- سوره انبیاء، آیه ۹۲.
- ۹- سوره اعراف، آیه ۱۵۷.
- ۱۰- روح الدین الاسلامی، ص ۲۸۹، رمضان در تاریخ.
- ۱۱- سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۳.
- ۱۲- الغدیر، ص ۴۸، ج ۲، و خصائص الوحی المبین (نقل از رمضان در تاریخ).
- ۱۳- اقتباس از کتاب رمضان در تاریخ، آیه الله صافی و برای اطلاع بیشتر از صلح امام حسن مجتبی (علیه السلام) به این کتاب مراجعه گردد.
- ۱۴- رمضان در تاریخ.
- ۱۵ و ۱۶- سوره مریم، آیه ۱۲.
- ۱۷- سوره فاطر، آیه ۳۲.
- ۱۸- توضیح المقاصد، ص ۱۶- مسار الشیعه، ص ۲۹- نقل از رمضان در تاریخ.
- ۱۹- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۶۰ و ۲۶۱.
- ۲۰- رمضان در تاریخ.
- ۲۱- سوره آل عمران، آیه ۱۳۹.
- ۲۲- سوره فتح، آیه ۱.
- ۲۳- مسار الشیعه، ص ۳۰ و توضیح المقاصد، ص ۷.
- ۲۴- سوره اسری، آیه ۱۸.
- ۲۵- علامه امینی می نویسد: حافظ گنجی به اسناد خود از «حافظ ابی فضل سلامی» این حدیث را گفته که در نزد اهل نقل مشهور است، و ابن عساکر در تاریخش این حدیث مسند را از جابربن عبد الله آورده است، که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: یا علی: اگر امت من آن قدر روزه بگیرد، تا کوژ پشت شود، و آن قدر نماز بخواند تا چون زه کمان لاغر شود، ولی تو را دشمن دارد، خداوند به آتشش دراندازد.
- و همچنین از ام سلمه روایت شده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: ای ام

سلمه! آیا وی را می‌شناسی؟ گفتیم آری، این علی بن ابی طالب است، فرمود خوی او با خوی من، و خون او با خون من یکسان است، و او گنجینه دانش من است، بشنو و گواه باش که اگر بنده ای از بندگان هزار سال خدا را در بین رکن و مقام عبادت کند، آنگاه با کینه علی و عترتم به ملاقات خدای عز و جل رود، خدای او را در روز رستاخیز به رو در آتش دوزخ اندازد.

الغدیر، جلد ۴ ص ۱۷۹، مترجم

۲۶- رمضان در تاریخ، نوشته آیت الله صافی، ص ۲۳۳.

۲۷- رمضان در تاریخ، ص ۲۳۷.

۲۸- رمضان در تاریخ، ص ۲۵۴.

۲۹ و ۳۰- کشف الغمه، ص ۴۱۴.

۳۱- وقایع الایام خیابانی تبریزی، ص ۵۵۵- سپس این شعر را انشاء کرد، و خطاب به نفس خویش و چنین فرمود:

اشدد حیا زیمک للموت فان الموت لاقیکا

و لا تجزع عن الموت اذا حل بنادیکا

ای علی: کمر همتت را برای مرگ محکم ببند، زیرا بالاخره مرگ به ملاقات تو خواهد آمد، و اظهار عجز مکن از مرگ، آن هنگام که به سراغ تو آمد و تو را در بر گرفت.

۳۲- روز شمار انقلاب، ۲۴ رمضان.

۳۳- سوره بقره، آیه ۱۹۳.

۳۴- وقایع الایام خیابانی، ص ۴۶۰.

۳۵- سوره بقره، آیه ۱۸۵.

۳۶- تفسیر المیزان.

۳۷- سوره دخان، آیه ۱- سوگند به کتاب مبین (قرآن) که فرو فرستادیمش در شبی مبارک و ما بیم دهندگانیم، در آن شب هر کار با حکمتی تعیین و تقدیر می‌گردد.

۳۸- سوره قدر، آیه ۱.

۳۹- وسائل کتاب صوم.

۴۰- تفسیر المیزان.

۴۱- تفسیر المیزان، جلد ۲ (روزه و رمضان).

۴۲- وقایع الایام خیابانی، ص ۱۴۳.

۴۳- وقایع الایام تبریزی، ص ۱۴۳.

۴۴- ارکان الاسلام، ص ۱۸.

۴۵- تاریخ فتوحات اسلامی در اروپا، پیشگفتار.

۴۶- مرغکی چون گنجشک.

۴۷ و ۴۸- ۴۹- شب میلاد پیامبر (صلی الله علیه و آله) علائمی و غرائبی اتفاق افتاد، از آنجمله دریاچه ساوه پرستش می‌شد فرو رفت و خشک شد، و رود سماوه سالها خشک بود پراز آب شد و آتشکده فارس که سالها خاموش نشده بود خاموش گشت، و هر بتی

- به رو به زمین افتاد.
- ۵۰- تجد فلاتی است کوهستانی در عربستان، یمامه قسمتی از عربستان است.
- ۵۱- تهمه دشت ساحل و باریکی از شبه جزیره سینا تا عدن و در کنار بحر احمر ممتد است.
- ۵۲- حمامه کبوتر.
- ۵۳- نایزه: نای کوچک گلوگاه.
- ۵۴- کشور قسطنطین مقصود امپراطوری روم است که پایتخت روم بود.
- ۵۵- پطربک: سردار مجوس بود، مطران: یکی از درجات روحانیت کلیسای رومی بود.
- ۵۶- انجیل که به کتاب مانی نیز انگلیون گویند.
- ۵۷- سخنرانی امام خمینی مدظله العالی در روز جهانی قدس، سنه ۱۳۵۸ تفصیل این سخنرانی در کتاب رهنمودهای امام، ص ۹۶ موجود است.
- ۵۸- یاوه گوی، بیهوده گوی.
- ۵۹- خانه.
- ۶۰- خانه.
- ۶۱- نان تنگ.
- ۶۲- کنیز و خدمتکار.
- ۶۳- نادانی که خود را دانا نماید.
- ۶۴- مولوی مثنوی، ص ۱۶۷.

عَلَّمَ الْقُرْآنَ

أَفْرَادًا سَمِعُوا مِنْهُ الْخَبْرَ الْكَلِيمَ

معارف

بِذَا الْفَلَمِ
الَّذِي خَلَقَ
الْإِنسَانَ
مِنْ نَفْسٍ
مِنْ نَفْسٍ

۳۴
کتابخانه
۱۴۰۶

چگونگی نزول قرآن از دیدگاه قرآن

مقدمه

قرآن کریم، بهترین و زیباترین کلامی است که خداوند حکیم نازل کرده است. قرآن، ماندگارترین اثر وحیانی است که از ملکوتِ آسمان بر زمین فرود آمده و عظیم‌ترین و کامل‌ترین، دین را برای بشریت به ارمغان آورده است. یکی از محورهای مهم مباحث علوم قرآنی، بحث نزول قرآن، چگونگی آن، زمان و مدت نزول، انواع و مراتب نزول قرآن است. بعد از بیان چند بحث مقدماتی به بحث نزول قرآن، می‌پردازیم.

۱. اولین آیه و سوره نازل شده

درباره این که، کدام آیه یا سوره، برای اولین بار بر پیامبر(ص) نازل شده در میان صاحب نظران، اختلاف نظر وجود دارد. در این زمینه چهار نظر بیان شده است:

الف: آیات سه یا پنج ابتدای سوره علق؛

ب: آیه اول سوره مدثر؛

ج: آیه بسم الله الرحمن الرحيم؛
د: سوره حمد.

۲. آخرین آیه و سوره

در بسیاری از روایات آمده است: آخرین آیه ای که بر پیامبر نازل شد، آیه ۲۸۱ سوره بقره بود. برخی دیگر گفته اند: آخرین آیه، آیه اکمال دین (مائده / ۳) می باشد. درباره آخرین سوره نیز بین دو سوره نصر و براءت، اختلاف نظر هست، هر چند سوره نصر، که در سال فتح مکه (هشتم هجری) نازل شده است، از قوت بیشتری برخوردار است. زیرا فقط آیات نخستین سوره براءت، پس از فتح مکه (سال نهم) نازل شده است.

۳. زمان نزول آیات

آنچه از آیات قرآن به دست می آید، بیانگر نزول قرآن در شبی از شب های ماه مبارک رمضان است:

۱. «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ» (بقره / ۱۸۵)

۲. «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلِهِ مُبْرَكًا» (دخان / ۳)

۳. «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلِهِ الْقَدْر» (قدر / ۱)

از آیه اول بدست می آید که قرآن در ماه رمضان نازل شده است. از آیه دوم می توان دریافت که این نزول، در یک شب مبارکی انجام گرفته است. با توجه به این دو آیه، روشن می شود که این شب مبارک، یکی از شب های ماه رمضان است. در آیه سوم، خداوند می فرماید: «ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم.» از ضمیمه این سه آیه، می توان چنین نتیجه گرفت: در ماه رمضان، شب بابرکتی به نام شب قدر، وجود دارد که قرآن در آن شب، نازل شده است. در ضمن روشن است که آن شب عظیم، یک شب است و نه چند شب. بنابراین، زمان نزول قرآن، در یک شب قدر از شب های ماه رمضان می باشد.

سؤالی که در این جا، قابل طرح است، اینکه: شب قدر، کدام یک از شب های این ماه مبارک رمضان است؟

در این زمینه، آیات قرآن، بیانی ندارند. در روایات نیز، شب‌های مختلفی، به عنوان شب قدر، معرفی شده است. از جمله: شب نیمه شعبان، شب اول، هفدهم، نوزدهم، بیست و یکم، بیست و سوم، بیست و چهارم، بیست و پنجم و بیست و هفتم ماه رمضان. با توجه به روایات این باب، شب‌های بیست و یک و بیست و سه، از تأکید بیشتری برخوردار می‌باشد. از امام صادق (ع) سؤال شد، شب قدر کدام شب است؟ فرمودند: «آن را در یکی از دو شب بیست و یک و بیست و سه، جستجو کن».

زراره از امام صادق (ع) روایت کرده است که حضرت فرمود: «شب نوزدهم، شب تقدیر، شب بیست و یکم شب تعیین و شب بیست و سوم، شب ختم و امضای امر است.»

بنابراین در نزد شیعه، شب قدر در میان یکی از دو شب بیست و یک و بیست و سه، مورد تردید است. هرچند با توجه به برخی از روایات دیگر، شب بیست و سوم، دارای قوت بیشتری است. شیخ صدوق می‌گوید: «مشایخ ما اتفاق نظر دارند که شب قدر، شب ۲۳ ماه رمضان است.» با توجه به این سخن، نزول قرآن در یکی از دو شب بیست و یک یا بیست و سه ماه رمضان، واقع شده است.

۴. رابطه نزول قرآن با بعثت پیامبر (ص)

سؤالی که قابل طرح است، اینکه: چگونه قرآن در شب قدر ماه رمضان، نازل شده است. در حالی که بعثت پیامبر، بنابر قول مشهور، در بیست و هفت رجب بوده است؟ به عبارت دیگر: آیا بعثت پیامبر همزمان با نزول قرآن در ماه رمضان بوده است؟ ابتدا باید روشن شود که پیامبر در هنگام بعثت، چند سال داشته اند. دیدگاه‌های مختلفی در این باره، وجود دارد. در بسیاری از روایات، سن شریف آن حضرت، ۴۰ سال، و در برخی دیگر از روایات، ۴۳ سال ذکر شده است. البته با توجه به دلایل، قرائن و شواهد مختلف، قول چهل سالگی ترجیح دارد.

هم چنین درباره زمان بعثت، سه احتمال داده شده است: الف: یازدهم و

دوازدهم ربیع الاول سال چهلّم عام الفیل . ب: بیست و هفتم رجب . ج: ماه مبارک رمضان .

از میان روایاتی که بیانگر این سه دیدگاه است، روایاتی که ماه رجب را ماه بعثت آن حضرت می دانند، بر دیگر روایات ترجیح داده می شود: این ترجیح به دلیل زیر می باشد: ۱. درباره ماه رجب، سیزده روایت وجود دارد؛ در حالی که درباره ربیع الاول بیش از سه روایت و درباره بعثت آن حضرت در ماه رمضان، بیش از دو روایت به دست نیامده است. ۲. روایات مربوط به ربیع الاول و ماه رمضان، در مورد تاریخ روز بعثت اختلاف دارند؛ در حالی که روایات مربوط به ماه رجب، به اتفاق، روز مبعث را بیست و هفتم رجب می دانند.

به طور کلی درباره همزمانی یا عدم همزمانی آغاز نزول قرآن با شروع بعثت پیامبر(ص) دو دیدگاه در بین صاحب نظران وجود دارد: الف: برخی معتقدند که بعثت پیامبر با نزول پنج آیه نخست سوره علق، آغاز شده است. لذا، زمان بعثت در ماه رمضان خواهد بود.

ب: در مقابل عدّه ای می گویند که، ابتدا، آن حضرت، در ماه رجب به پیامبری انتخاب شدند، سپس در ماه رمضان، همان سال یا سال بعد، قرآن بر ایشان نازل شد. بنابراین بعثت پیامبر، همزمان با نزول قرآن نبوده است.

۵. مراحل نزول قرآن

الف: پیش از نزول: بررسی آیات آغازین سوره های قرآن . که ناظر به چگونگی اوصاف قرآن باشد . نشان می دهد که قرآن پیش از نزول آن، نزد خداوند، در «امّ الكتاب» که همان لوح محفوظ و کتاب مکنون است، دارای اوصافی مانند: علّیّ، مبینّ و حکیمّ بوده است .

ب: مرحله نزول: قرآن کریم در این مرحله، تفصیل یافته و اوصاف جدیدی به خود گرفته است: «كِتَابٌ أَحْكَمْتُ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ»، «وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ» و «لِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ». در این مرحله، هدف از نزول قرآن، قراءت، تلاوت، ابلاغ، هدایت، تعقل، تذکّر، شفا، رحمت، تعلّم، اتّباع و... می باشد.

این مراحل نزول قرآن، نشانگر ذومراتب بودن آن است. قرآن، کتابی الهی

و دارای مراتب مختلف است. مرتبه والای آن، همان امّ الكتاب است که حقیقتی نزد خدای حکیم دارد. مرحله دیگر آن در دست فرشتگان و مرتبه نازل آن در دست مردم و به زبان عربی فصیح و آشکار است.

۶. نوع نزول قرآن

درباره واژه نزول و مشتقات آن در قرآن، آیات مختلفی وجود دارد. در برخی از این آیات، نزول قرآن به صورت مطلق ذکر شده است: «كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ» در برخی دیگر، از نزول تدریجی قرآن، سخن رفته است: «كِتَابٌ أَحْكَمْتَ آيَاتُهُ ثُمَّ فَصَّلْتُمْ» و «وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا». بنابراین برخی از صاحب نظران، آیاتی از قرآن، اشاره به نزول دفعی و مجموعی قرآن دارند: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» و «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ»، «لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ». دلالت این آیات بر نزول دفعی بدین قرار است: چون آیات قرآن یک بار به صورت جمعی در شب قدر بر پیامبر نازل شده بود. لذا به هنگام نزول تدریجی آیات، پیامبر عجله می کرد و بر جبریل پیشقدم می شد و آیات را می خواند. این نشان می دهد که آن حضرت، قبل از نزول تدریجی آیات، از قرآن اطلاع داشته است. بنابراین خداوند دستور می دهد که در این کار عجله نکن و چیزی از این قرآن را بر مردم قرائت و تلاوت نکن تا اینکه وقت مناسب ابلاغ و تبلیغ آن برسد.

با توجه به این آیات و آیات مشابه دیگر، درباره نوع نزول قرآن، دیدگاه های متفاوتی در بین صاحب نظران علوم قرآنی مطرح شده است. برخی می گویند قرآن ابتدا به صورت دفعی و یکپارچه در شب قدر از لوح محفوظ بر آسمان دنیا (بیت المعمور یا بیت العزه) و یا بر قلب پیامبر(ص) نازل شد و از آنجا در طول مدت رسالت آن حضرت، توسط جبریل امین دوباره بر پیامبر، نازل گشته است.

اما عده ای دیگر می گویند که قرآن فقط به صورت تدریجی و در مدت رسالت پیامبر اسلام، به تناسب شرایط زمانی و مکانی و وقوع حوادث و رخدادهای گوناگون، در قالب آیه ها و سوره های موجود، نازل شده است.

البته در کنار این دو قول مشهور، اقوال مختلف دیگری نیز وجود دارد که به برخی از آن‌ها اشاره ای کوتاه می‌شود. قرآن در بیست یا بیست و سه شب قدر هر سال دوران رسالت، بر آسمان دنیا نازل شده است. یعنی در شب قدر هر سال مدت رسالت پیامبر آن اندازه از قرآن که مورد نیاز آن سال بوده، یک جا بر آن حضرت نازل شده است. سپس همان آیات و سوره‌ها، به تدریج در طول آن سال، دوباره بر پیامبر توسط فرشته وحی فرود می‌آمد.

در کنار این اقوال، برخی دیگر، توجیهاتی درباره نزول دفعی قرآن، بیان داشته‌اند که در این جا به سخن شیخ صدوق و علامه طباطبایی اشاره ای می‌شود: شیخ صدوق می‌گوید: منظور از نزول دفعی قرآن بر پیامبر در شب قدر، علم و آگاهی یافتن آن حضرت به محتوای کلی قرآن است. علامه طباطبایی می‌فرماید: «قرآن کریم دارای دو وجود است: وجود ظاهری تفصیل یافته در قالب الفاظ و عبارات است. وجود بسیط که از هرگونه تجزیه، تفصیل و الفاظ خالی می‌باشد. وجود باطنی قرآن، در شب قدر بر قلب آن حضرت نازل شد، سپس به تدریج وجود ظاهری آن، در مدت رسالت پیامبر، نازل گردید.»

منشأ پیدایش دو دیدگاه کلی نزول دفعی و تدریجی قرآن

برخی تصور کرده‌اند که واژه «انزال» از باب افعال به معنای نزول دفعی است و واژه «تنزیل» از باب تفعیل به معنای نزول تدریجی است. و هم‌چنین، روایاتی که در آنها به این تفصیل نزول دفعی و تدریجی آمده است، باعث پیدایش این دو دیدگاه شده است.

بررسی واژه انزال و تنزیل در لغت و قرآن: در لغت، هر دو واژه از ماده نزول به معنی فرود آمدن است. در کتب لغت، معنای دفعی، از معانی باب افعال ذکر نشده است. در معانی باب تفعیل، از معنای تکثیر و مبالغه، نام برده شده است. لذا، انزال و تنزیل هر دو متعدی ماده نزول هستند و فرقی باهم ندارند. استفاده معنی دفعی یا تدریجی از آن دو، نیاز به قرینه خاص در هر مورد، دارد. در آیات قرآن کریم نیز، این دو واژه در معانی متعددی به کار رفته است: در

آیات ذیل «انزال» در معنی تدریج استفاده شده است: «وَكذٰلِكَ اَنْزَلْنَاهُ آيٰتٍ بَيِّنٰتٍ» (حج/۱۶)، «وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً» (بقره/۲۲) واژه «تنزیل» در معنی نزول دفعی، به کار رفته است: «لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْءَانُ جُمْلَةً وَّاحِدَةً» (فرقان/۳۲)، «تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ» (واقعه/۸۰)، «وَتَنْزِيلًا تَنْزِيلًا» (اسراء/۱۰۶) در آیات دیگر، انزال و تنزیل، هر دو به یک معنا استعمال شده اند و آن معنی واحد، مطلق نزول، مورد نظر است: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ» (نحل/۴۴)، «وَقَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ» (حجر/۶). اگر در این دو آیه، انزلنا را به معنی نزول دفعی و «نزل» را به معنی نزول تدریجی بگیریم، ترجمه آیه چنین خواهد شد: «ما قرآن را به طور دفعی بر تو نازل کردیم، تا تو قرآن را که به طور تدریجی نازل شده است برای مردم تفسیر کنی.»؛ و حال آن که این ترجمه صحیح نمی باشد.

با توجه به موارد کاربرد مختلف این دو واژه در قرآن و نیز معانی لغوی آن دو، ادعای نزول دفعی در «انزال» بدون دلیل است و اثبات آن در تمامی موارد استفاده شده در قرآن، کاری بس مشکل می باشد.

لذا، در این واژه ها، معنای دفعی و تدریجی، نیاز به قرینه دارد که در هر آیه باید به طور جداگانه مورد بررسی قرار گیرد تا روشن شود که با توجه به قرائن، دلالت بر کدام معنا دارد.

برخی از سؤالاتی که از صاحبان دیدگاه نزول دفعی، باید پرسیده شود این است:

۱. چه ضرورتی ایجاب می کرد که قرآن، دو نزول داشته باشد، یکی دفعی و در آسمان، دیگری تدریجی و در زمین، با این که یک نزول، آن هم تدریجی کفایت می کرد؟

۲. مراد از بیت العزّه یا بیت المعمور چیست؟

۳. بعد از جمله «شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن» می فرماید: «هدی للنّاس» این دلالت دارد که قرآن نازل شده، راهنما و هدایت گر مردم است و این صفات با آن که قرآن در آسمان (بیت العزّه یا بیت المعمور) باشد، سازش ندارد. زیرا چنان قرآنی، آن هم در آسمان، چگونه هدایت گر مردم خواهد بود؟

با توجه به بیانات فوق، نمی توان نزول دفعی قرآن را پذیرفت. زیرا در آیات قرآن، افرادی مورد خطاب قرار گرفته اند، که در هنگام خطاب، حضور نداشته اند. در قرآن، آیات ناسخ و منسوخ، عام و خاص، مطلق و مقید، مبهم و مبین، بسیار است، که مقتضای این موارد، تأخیر زمانی برخی از آیات، از برخی دیگر است. هم چنین، در برخی از روایات، نظیر: روایات مربوط به اصحاب کهف و مسئله ظهار آمده است: گاه مردم اموری را از پیامبر سؤال می کردند و آن حضرت می فرمود: در این زمینه به من چیزی وحی نشده است، لذا در انتظار بمانید تا خداوند درباره آن به من آیاتی را وحی کند.

صریح آیه ۳۲ فرقان: «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَّاحِدَةً...» نزول دفعی آن را رد می کند. بر این اساس، روایاتی که حاکی از نزول دفعی قرآنند، بدلیل مخالفت با صریح این آیه، کنار گذاشته می شوند. شیخ مفید در پاسخ به ادعای نزول دفعی قرآن می گوید: این سخن، مضمون خبر واحدی است که نه موجب علم و نه موجب عمل است. این که قسمتی از قرآن به دنبال اسباب نزولی که حادث می شوند، نازل گشته است برخلاف مضمون حدیث مزبور دلالت دارد. زیرا این گونه آیات، مشتمل است بر حکم آن حوادث و ذکر آنچه اتفاق افتاده است و این ممکن نیست، مگر اینکه نزول این آیات، بعد از تحقق اسباب نزول باشد. در بیان دیدگاه نزول تدریجی، ابتدا، ذکر یک مثال خالی از فایده نیست. اگر شخصی که مشغول حفر قناتی است، هنگامی که آب قنات بیرون می آید، بگوید: آب قنات روز جمعه بیرون آمد، آیا معنای این سخن او این است که همه آب قنات روز جمعه بیرون آمد؟ یا اینکه در عرف زبان و محاورات عقلاً و عموم مردم می گویند: یعنی شروع خروج آب، روز جمعه بوده است. بنابراین وقتی خداوند می فرماید: «ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم.» یعنی شروع نزول قرآن در شب قدر بوده است.

دلایل دیدگاه نزول تدریجی

۱. تصریح قرآن: آیه شریفه «وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَّاحِدَةً...» (فرقان / ۳۲)؛ خداوند در پاسخ سؤال کافران که پرسیدند: چرا

قرآن بر رسول خدا به طور یکجا نازل نشد، در مقام انکار برنیامد و فرمود: چنین نیست و قرآن به طور یکجا نیز بر رسول خدا نازل شده است؛ بلکه در مقام اثبات برآمد و فرمود: همان طور است که می‌گویید؛ قرآن به طور دفعی نازل نشده است.

۲. **مضامین قرآن:** از ظاهر برخی از آیات (آیه سؤال از اصحاب کهف: ۲۳ و ۲۴؛ آیه تغییر قبله: بقره / ۱۴۴؛ و آیه ظهار: مجادله / ۲) چنین حاصل می‌شود که پیامبر حکم برخی از امور و پاسخ بعضی از سؤالات را نمی‌دانستند؛ لذا منتظر نزول آیاتی درباره آن‌ها می‌شدند. بدیهی است که اگر قبلاً کل قرآن بر آن حضرت نازل شده بود، چنین انتظاری معنا نداشت.

حکمت و آثار نزول تدریجی قرآن

الف: قوت قلب پیامبر: تجدید وحی بر پیامبر موجب دل‌گرمی آن حضرت می‌شد و از عوامل ثبات و پایداری ایشان در دعوت و مبارزه به شمار می‌رفت.

ب: تأکید بر حقانیت دعوت و پشتیبانی مداوم از پیامبر: ارتباط مستمر به واسطه نزول تدریجی آیات تأیید و تأکید بر دعوت رسالت و موجب آسان شدن تحمّل مشکلات و پایداری در دین می‌شد.

ج: مصالح مرتبط با مردم: در مقاطع زمانی و مکانی و متناسب با شرایط فردی، اجتماعی، سیاسی و رویدادهای تاریخی وجود شبهات و پرسش‌های مخالفان و موافقان و تغییر تدریجی آداب و رسوم و خرافات جاهلی، اقتضا می‌کرد که آیات قرآن به مرور نازل شود. و اجرای همزمان احکام و قوانین شرعی برای افرادی که تازه اسلام را پذیرفته‌اند، سخت و دشوار بود. لذا با نزول تدریجی آن موارد، احکام و قوانین به صورت گام به گام و مرحله‌ای به اجرا درآمد. فایده دیگر آن امکان حفظ و صیانت از آیات قرآن توسط مردم بود.

د: مصالح مرتبط با قرآن: انسجام و پیوستگی میان آیات قرآن و نبود اختلاف و تعارض به رغم نزول تدریجی آن، کلام الهی و وحیانی بودن آیات و در نهایت، معجزه بودن قرآن را به اثبات می‌رساند.

روزه
فتح قله
تقوا



بار دیگر ماه مبارک رمضان فرا رسید ماهی که سراسر مهر و رحمت و امید و نعمت است. عید اولیای الهی و بهار قرآن، گلستان دعا و بوستان مناجات با معبود. ماهی که شب قدرش ظرف نزول قرآن است. شب نور و برکت، شب عفو و رحمت، شب آزادی و حریت و شب بیداری و سعادت و اگر چنین ماه و چنین شبی نبود چگونه انسان غفلت زده و آلوده و دربند هواها و هوس های نفسانی را امید به بیداری و بازگشت به خویش بود.

عاشقان کوی دوست ماه هاست که در انتظار فرارسیدن این ماه اند و از رجب به استقبالش شتافتند تا با زلال عطوفت الهی غبار از جان و زنگار از قلب خویش بزایند.

و ما نیز قلم به کف گرفتیم تا با نگارش ذره ای از بی کران فضیلت و آثار و ثمرات روزه، پندی به خویش و تذکری به دوستان اهل معرفت دهیم.

فضیلت ماه مبارک رمضان

براساس آیات و روایات، ماه مبارک رمضان ماهی است ممتاز از دیگر ماهها و از حیث فضیلت بسیار برتر از آنها که نه فقط در امت پیامبر بلکه در امم سابق نیز چنین بوده است. قرآن نزول خود را در این ماه عظیم می داند: «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ» براساس روایات، دیگر کتب آسمانی نیز در این ماه نازل شده از جمله طبق روایتی از امام صادق (ع) «تورات» در ششم ماه مبارک رمضان، «انجیل» در دوازدهم، «زبور» در هجدهم و قرآن در شب قدر نازل گردیده است. (۱)

ماه رمضان «شهر الله» (۲) لقب گرفته است. براساس این قول رمضان اسمی از اسماء الهی است (۳) و از این رو در حدیثی از امام علی (ع) آمده است که فرمودند: «لاتقولوا رمضان و لکن قولوا شهر رمضان فانکم لاتدرون ما رمضان؛ نگویید رمضان، بلکه بگویید ماه رمضان. همانا شما نمی دانید رمضان چیست؟» (۴)

درباره معنای «رمضان» علاوه بر قول نقل شده در بالا دو معنای دیگر نیز

بیان شده است که نظر به ارتباط معنای لغوی با فضیلت این ماه ذکر آن خالی از فایده نیست. و ما این دو معنی را از تفسیر لطیف کشف الاسرار نقل می‌کنیم: «اینک ماه رمضان اقبال کرد بر دوستان، ماهی که هم بشوید و هم بسوزد. بشوید به آب توبه دل‌های مجرمان، بسوزد به آتش گرسنگی تنهای بندگان، اشتقاق رمضان از «رَمَضًا» است یا از «رَمَضٌ» اگر از «رمضا» است آن سنگ گرم باشد که هر چه بر آن نهند بسوزد و اگر از «رمض» است باران باشد که به هر چه رسد آن را بشوید.» (۵)

در ابتدای خطبه طولانی پیامبر اکرم (ص) نیز که در آخرین جمعه ماه شعبان ایراد شده است گوشه‌ای از فضیلت این ماه بیان شده و آمده است: «ای مردم بدرستی که رو کرده به سوی شما ماه خدا و رحمت و آمرزش الهی، ماهی که نزد خدا بهترین ماهها و روزهایش بهترین روزها و شبهایش بهترین شب‌ها... ای مردم! درهای بهشت در این ماه گشوده است... و درهای آتش بسته... و شیاطین در بندند...» (۶)

سخن در باب فضیلت این ماه بسیار است و مجال اندک. اما برای ورود به بحث حقیقت روزه و آثار و ثمرات آن لازم بود شناختی هر چند اندک از فضیلت این ماه داشته باشیم چرا که درخت عمل در سرزمین معرفت می‌روید اگر این معرفت درست باشد عمل صالح نیز درست و در غیر این صورت عمل ما آفت پذیر خواهد بود.

حقیقت روزه

قرآن کریم در اشاره‌ای بسیار کوتاه اما پرمغز و پرمعنی حقیقت روزه و هدف از آن را بیان فرموده است در آیه ۱۸۳ سوره بقره می‌خوانیم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! روزه بر شما واجب شد همانگونه که بر پیشینیان شما واجب گردید باشد که پرهیزکار شوید.»

خداوند این آیه را با خطاب خاص خود به دوستانش آغاز می‌کند و چه

خطابی برتر از خطاب معبود با انسان، که چنین نوای گوش نوازی قبل از هر چیز تمامی سختی های روزه را از یاد انسان می برد. امام صادق (ع) درباره این خطاب الهی می فرمایند: «لَذَّه مَا فِي النَّدَاءِ أَزَالَ تَعَبَ الْعِبَادَةِ وَالْعَنَاءِ»؛ (۷) لذت آنچه در این خطاب است رنج و سختی عبادت را از بین می برد».

در ادامه آیه خداوند فلسفه تشریح روزه را که در اُمم گذشته نیز جریان داشته بیان می کند و می فرماید: «لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» رسیدن به مرحله تقوا هدف روزه و حقیقت آن است. از این عبارت کوتاه می توان دنیایی از معنا را فهمید چرا که تقوا «خیر دنیا و آخرت» (۸) و «سَرآمد همه کارهاست» (۹) و رسیدن به این مهم یعنی نهایت کمال آدمی و سعادت دنیا و آخرت.

چنانکه تقوا همه جانبه است و فقط به تقوای قلب یا عضو خاص یا حوزه معین اعم از فرهنگی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، محدود نمی شود و شامل همه این ابعاد می گردد. روزه نیز فقط امساک از خوردن و آشامیدن نیست بلکه روزه دل، روزه چشم، روزه زبان، روزه قلب را شامل می شود و در یک کلام آنکه تمامی وجود آدمی در اختیار احکام و فرائض الهی باشد.

چنین روزه ای سپر آدمی است (۱۰) در برابر آتش، بهشت را واجب می کند (۱۱) و خالص شدن آدمی را به همراه می آورد (۱۲) و به میراث روزه که همان یقین به ذات اقدس الهی است نایل می کند. در حدیث معراج آمده است که پیامبر (ص) فرمود: «پروردگارا! میراث روزه چیست؟ خداوند فرمود: روزه حکمت به ارث می نهد و حکمت معرفت و معرفت یقین می آورد و چون بنده به یقین رسید دیگر برای او اهمیتی ندارد که چگونه شب و روز خود را بگذراند. به سختی یا به آسانی» (۱۳).

اما روزه ای که فقط امساک از خوردن و آشامیدن بدون توجه به محرّمات الهی و واجبات خداوندی باشد بهره آن همان گرسنگی و تشنگی و رفع تکلیفی بیش نخواهد بود. چنانکه پیامبر خدا (ص) می فرماید: «بسا روزه داری که بهره او از روزه اش گرسنگی و تشنگی است و بسا شب زنده داری که بهره او از عبادت شبانه اش فقط بی خوابی است» (۱۴)، چه خسران زده

ایم اگر تشنگی و گرسنگی را تحمل کنیم و دست خالی این ماه را پشت سر بگذاریم در این صورت سپر آتش را که همان اصل روزه است به همراه داریم اما با اعمال ناشایستمان آن سپر را پاره کرده ایم سپری که از ما در برابر آتش محافظت نمی کند. این سپر را چه فایده و این روزه را چه سود که پیامبر عظیم می فرماید: «الصُّومُ جُنَّةٌ مَالِمٌ يَحْرُقُهَا» (۱۵) روزه سپر است تا زمانی که (آدمی با اعمال ناشایست) آن را ندرد»

مراتب روزه

چنانکه تقوا را مراتبی است و انسانها در بهره مندی از آن یکسان نیستند روزه هم که ابزاری برای رسیدن به تقوا است درجات و مراتبی دارد. اهل معرفت در بیان درجات روزه همانند تقوا سه مرتبه و درجه برای آن قایل شده اند.

۱) روزه عوام که همان پرهیز از خوردن و آشامیدن و سایر مبطلات روزه است و از آدمی دفع تکلیف می کند.

۲) روزه خواص: که علاوه بر آنچه عوام از آن پرهیزی می کنند سایر اعضای بدن نظیر چشم و گوش و دهان و... از گناهان دوری می کنند که افطار چنین روزه ای، ارتکاب گناه و انجام معصیت است.

امام علی (ع) چنین مرتبه ای را این گونه معرفی می فرماید: «روزه داری، پرهیز از حرام هاست، چنانکه انسان از خوردن و آشامیدن خودداری می کند». (۱۶)

۳) روزه خواص خواص: که علاوه بر آنچه در دو مرحله پیش گذشت روزه دار، دل را از مشغول شدن به افکار دنیوی و اخلاق رذیله و هر آنچه غیر خداست محافظت کند و افطار این نوع از روزه به یاد غیر خدا و روز قیامت بودن است و حاصل این روزه روگردانیدن از غیر خداست چنانکه خداوند فرمود: «قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذُرَّهُمْ» (۱۷) بگو خدا و هر چه غیر اوست واگذار».

این مرتبه از روزه اختصاص به انبیاء و صدیقین و مقربین دارد و ثمره این روزه

نایل شدن به مشاهده جمال لقای الهی است و رسیدن به چیزی که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده، و به خاطر احدی خطور نکرده است. (۱۸)

رشیدالدین میبیدی در تفسیر گرانسنگ کشف الاسرار با بیانی لطیف این مرتبه از روزه را چنین بیان می‌دارد: «روزه جوانمردان به زبان اهل حقیقت بشو و ثمره و سرانجام آن بدان، چنانکه تو تن را به روزه داری و از طعام و شراب بازداری ایشان دل را به روزه در آرند و از جمله مخلوقات باز دارند. تواز بامداد تا شبانگاه روزه داری. ایشان از اول عمر تا آخر عمر روزه دارند. میدان روزه تو یک روز است، میدان روزه ایشان یک عمر» (۱۹)

آثار و برکات روزه

چنانکه گفتیم حقیقت روزه تقوای همه جانبه است و هر که به تقوا دست پیدا کند به ثمرات دنیوی و اخروی فراوانی که قرآن و روایات به طور گسترده بدان اشاره کردند دست می‌یابد. اما برای آنکه از کلی گویی خارج شده و به طور خاص به ثمرات تقوای ناشی از روزه نایل شویم به بخشی از آن اشاره می‌کنیم.

در یک تقسیم بندی کلی. هر چند بعضی عناوین قابل تداخل در یکدیگرند. بخشی از آثار روزه را می‌توان به آثار فردی و آثار اجتماعی تقسیم کرد.

آثار فردی

۱) تقویت مکارم اخلاقی: ماه مبارک رمضان ماه ایجاد و تقویت بسیاری از ملکات اخلاقی است که آدمی می‌تواند با نهادینه کردن و درونی کردن این ملکات، راه خود را برای حرکت در این مسیر در ماههای بعد فراهم سازد. تقویت اراده و رسیدن به حریت و آزادیگی اولین ثمره روزه است. انسانی که در ماههای دیگر به محض اراده خوردن و آشامیدن و دیدن شنیدن و گفتن هر چیز به انجام آن قادر بود. در این ماه با سختی فراوان باید مانع این همه شود. چنین کنترلی روح را از بند شهوات آزاد می‌کند و اراده آدمی را تقویت می‌شود.

نماید. تقویت اراده ای که می تواند سرآغاز اراده های بزرگتر و پولادین تر گردد. مبنای انسانیت بر ترکیه نفس و مبنای ترکیه نفس بر تقویت اراده است، روزه دار در این ماه با تقویت اراده، قوای جسمی حیوانی را که در دیگر ماهها قدرتمند شده بودند ضعیف می کند و قوای ضعیف شده روحانی را تقویت می کند بگونه ای که برخواسته های شهوانی غلبه کند (۲۰) و این مبدأ و مقصد خودسازی است.

تقویت اراده امکان صبر بر نعمت و معصیت و مصیبت را به آدمی عطا می کند به گونه ای که تمامی حالات، روحیات، گفتارها و کردارهای او در راستای رضای الهی قرار می گیرد و به مقام صابران که در قرآن بشارت الهی را به همراه دارد نایل می شود. در روایات رسیدن به مقام صبر از جمله حکمت‌های روزه معرفی شده است (۲۱).

در حدیثی از پیامبر (ص) نصف روزه «صبر» شمرده شده: «الصَّيَامُ نِصْفُ الصَّبْرِ» (۲۲)

حاصل این ملکات اخلاقی رسیدن به اخلاص است و اخلاص آدمی را هم‌رنگ خداوند می سازد و او را آینه صفات و اسماء الهی می نماید: «صَبَّغَهُ اللَّهُ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنْ اللَّهِ صَبَّغَهُ» (۲۳).

از حضرت فاطمه (س) در زمینه نقش روزه در اخلاص نقل شده که: «خداوند روزه را به خاطر تثبیت اخلاص واجب فرموده است.» (۲۴)

۲) **آسایش دنیوی و اخروی:** روزه علاوه بر رشد فضایل اخلاقی نقش بسزایی در آسایش دنیوی انسان چه در امور مادی و چه در امور معنوی دارد که در زیر به آن می پردازیم.

الف) آثار مادی روزه: یکی از فواید بسیار مهم روزه مسأله بهداشت جسمی روزه دار است. بدن پس از یک سال سوخت و ساز و فعالیت مداوم فرصت استراحتی پیدا می کند تا نیروی تازه ای بگیرد و از سوی دیگر ذخایر چربی که زبان های فراوانی بر بدن دارد تحلیل رفته و کاسته می شود. پیامبر اکرم (ص) با جمله ای ساده و کوتاه که در بردارنده تمامی منافع طبّی روزه

است بر این مهم تأکید کرده می‌فرماید: «صوموا تصحوا؛ روزه بگیرید تا سالم بمانید.» (۲۵) نظر به آنکه این بُعد از روزه در میان دانشمندان، زیاد مورد توجه بوده و درباره آن بحث شده به همین مقدار کفایت می‌کنیم. (۲۶)

اثر دوم اینکه روزه، شدت شهوت را فرو می‌نشاند. بسیاری از لغزشهای آدمی در زندگی ناشی از شهوات جنسی است بویژه اینکه جوانان در دوران تجرد با این معضل روبرویند از این رو در روایات به نقش روزه در مهار این قوه حساس اشاره شده است:

در روایتی از پیامبر اکرم آمده است که: «بر شما باد به روزه گرفتن که آن رگها را می‌برد (شهوت را کم می‌کند) و سرمستی را می‌برد.» (۲۷)

اثر سوم از آثار مادی روزه، نظم اقتصادی و معیشتی روزه دار است. رعایت حد اعتدال در خوردن و آشامیدن به کم شدن بخشی از خواسته های جسمی و در نهایت به بهبود وضع مادی روزه دار و میانه روی او در زندگی کمک می‌کند. (۲۸) علاوه بر آن چون اعضای خانواده به مدت یک ماه در وقت افطار و سحر به طور منظم بر سر سفره حاضر می‌شوند تداوم این عمل سبب تقویت نظم در خانواده می‌گردد.

ب) **آثار معنوی:** بالاتر از آثار مادی روزه، آثار گسترده معنوی آن است، گذشته از آنچه در بحث از تقویت ملکات اخلاقی گفته شد روزه باعث دور شدن شیطان (۲۹)، رهایی از آتش جهنم، (۳۰) بخشش گناهان، (۳۱) آرامش روحی، (۳۲) استجاب دعا (۳۳)، رسیدن به یقین و معرفت (۳۴) و پاداش فراوان اخروی (۳۵) برای روزه دار می‌گردد که هر یک از این فواید بطور گسترده، در روایات مورد توجه قرار گرفته است.

آثار اجتماعی روزه

روزه اگر با رعایت آداب لازم و توجه به توصیه های ارائه شده توسط معصومین صورت بگیرد فواید جمعی فراوانی به همراه دارد که به طور خلاصه به بخشی از آنها اشاره می‌کنیم.

۱) مواسات و همدردی با بینوایان: تحمل تشنگی و گرسنگی هر چند مدت اندکی باشد آدمی را به یاد بینوایان می‌اندازد و روحیه شفقت و مهربانی و کمک به هم‌نوع و بذل و بخشش و سخاوت و در نهایت تواضع و فروتنی نسبت به دیگران بویژه کسانی که از حیث معیشتی در سطح پایین تری قرار دارند را در وجود انسان زنده می‌کند. امام حسن عسگری (ع) در پاسخ به پرسش از علت واجب شدن روزه فرمودند: «تا توانگر درد گرسنگی را بچشد و در نتیجه به مستمندان کمک کند». (۳۶)

۲) ایجاد امنیت اجتماعی: روزه دار برای هدر نرفتن نتیجه گرسنگی و تشنگی کوشش می‌کند حداقل در ماه رمضان بخشی از گناهان خود را ترک کند بویژه که این گناهان می‌تواند مربوط به حوزه زندگی اجتماعی باشد. آمارهایی که همواره توسط مقامات انتظامی درباره کاهش روند جرم و جنایت در ماه رمضان منتشر می‌شود بهترین دلیل برای این مسأله است.

۳) استحکام پیوندهای خانوادگی: از جمله وظایف مؤمن روزه دار آن است که در این ماه در اخلاق فردی و اجتماعی خود تجدید نظر کند «احترام به سالمندان، ترحم بر کوچک و بزرگ، صلح ارحام و افطار دادن» تنها بخشی از توصیه‌های پیامبر در خطبه‌ای است که در آخرین جمعه ماه شعبان ایراد کردند و در آن وظایف روزه دار و فضایل روزه را بر شمردند. با دقت در این توصیه‌ها اصلاح روح حاکم بر پیوندهای اجتماعی روزه دار به وضوح مشاهده می‌گردد. (۳۷)

با امید به آنکه بتوانیم از این ماه پر برکت کمال استفاده را نماییم.

پی‌نوشت‌ها

۱. وسایل الشیعه، ج ۷، باب ۱۸، حدیث ۱۶؛ تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۶۳۵.
۲. تفسیر کبیر، فخر رازی، ج ۵، ص ۹۱؛ تفسیر تبیان شیخ طوسی، ج ۲، ص ۱۲۱.

۳. منبع پیشین.
۴. بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۳۷۷.
۵. تفسیر کشف الاسرار، ج ۱، ص ۴۹۵.
۶. عیون الاخبار، ج ۱، ص ۲۹۵. ۲۹۶: امالی صدوق، ص ۵۸. ۵۷.
۷. تفسیر مجمع البیان، ج ۲، ذیل آیه.
۸. کنز العمال، حدیث ۵۶۴.
۹. بحارالانوار، ج ۷۰، ص ۲۸۹، ج ۲۱.
۱۰. الکافی، ج ۴، ص ۶۲، ج ۱.
۱۱. بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۳۵۶.
۱۲. بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۳۶۸، ج ۴۷.
۱۳. بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۲۷، ج ۶.
۱۴. ترجمه میزان الحکمه، ج ۷، ص ۳۲۱. به نقل از امالی طوسی، ص ۱۶۶ و ۲۷۷.
۱۵. بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۲۹۶، ج ۲۸.
۱۶. بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۲۹۴، ج ۲۱.
۱۷. سوره انعام، آیه ۹۱.
۱۸. معراج السعاده، ملا احمد نراقی، ص ۷۸۴. ۷۸۵، با دخل و تصرف.
۱۹. کشف الاسرار، ج ۱، ص ۴۹۵.
۲۰. تفسیر التحریر و التنویر، محمد الطاهر ابن عاشور، ج ۱، ص ۱۵۹.
۲۱. بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۳۶۹، ج ۵۱، حدیث امام رضا.
۲۲. تفسیر المنار، ج ۲، ص ۱۵۴.
۲۳. سوره بقره، آیه ۱۳۸.
۲۴. بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۳۶۸.
۲۵. تفسیر المنیر، الدكتور وهبه الزحیلی؛ جامع الاحادیث، ج ۹، ص ۱۰۰.
۲۶. میزان الحکمه، ج ۷، ص ۳۲۰۹؛ به نقل از کنز العمال، حدیث ۲۳۶۱۰.
۲۷. میزان الحکمه، ج ۷، ص ۳۲۰۹؛ به نقل از کنز العمال، حدیث ۲۳۶۱۰.
۲۸. تفسیر المنیر، ج ۲، ص ۱۳۱ یا تصرف.
۲۹. بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۲۵۵.
۳۰. میزان الحکمه، ج ۷، ص ۱۰۹۲۲.
۳۱. بحار، ج ۹۶، ص ۳۵۵.
۳۲. امالی الطوسی، ص ۲۹۶، ج ۵۸۶.
۳۳. عیون الاخبار، ج ۱، ص ۲۹۷. ۲۹۸.
۳۴. بحارالانوار، ج ۷۷، ص ۲۷.
۳۵. همان منبع، ج ۹۶، ص ۳۵۵.
۳۶. همان منبع، ص ۳۶۹.
۳۷. بحارالانوار، ج ۹۶، ص ۳۵۸.

ورع و پارسایی

و الذین یتبتون لربهم سجدا و قیاما (۱)

خاندان پیغمبر به پیروی از سید و مهتر خود در عبادت پروردگار اهتمامی خاص داشتند.

قرآن به پیغمبر اسلام امر کرد که پاسی از شب را به نماز بگذراند تا آنکه خدا او را به مقامی محمود برساند (۲) و او چنان در کار عبادت اهتمام ورزید که قرآن بدلداریش آمد. «ما أنزلنا علیک القرآن لتشقی» (۳) پس از او امامان دین سیرت جد خود را زنده نگاه داشتند و در میان آنان گذشته و از علی بن ابی طالب و علی بن الحسین (ع) در کثرت عبادت امتیازی خاص یافته است، چنانکه از لقب های او سید العابدین، سید الساجدین و ذو الثفئات است. او بیشتر شب های عمر خود را به نماز و طاعت خدا گذرانیده. ابن شهر آشوب باسناد خود از طاوس فقیه آرد:

او را دیدم از شامگاه تا سحر طواف و عبادت کرد. چون اطراف خود را خالی دید بآسمان نگریست و گفت خدایا ستاره های آسمانت فرو رفتند و دیده های آفریدگانت خفتند. درهای تو بروی خواهندگان باز است! نزد تو آمدم تا مرا بیامری و بر من رحمت کنی! و در عرصات قیامت روی جدم محمد (ص) را بمن بنمایانی! سپس گریست و گفت بعزت و جلالت سوگند با معصیت خود قصد نافرمانی ترا نداشتم و درباره تو در تردید و به کیفر تو جاهل نبودم. و عقوبت تو را نمی خواستم. اما نفس من مرا گمراه کرد و پرده ای که برگناه من کشیدی مرا بر آن یاری داد. اکنون چه کسی مرا از عذاب تو می رهانند؟ و اگر رشته پیوند خود را با من ببری برشته چه کسی دست زخم؟ چه فردای زشتی در پیش دارم که باید پیش روی تو بایستم!

روزی که به سبک باران میگویند بگذرید و به سنگین باران میگویند فرود آئید، آیا با سبکباران خواهیم گذشت؟ یا با سنگین باران فرود خواهیم آمد؟ وای بر من هرچه عمرم درازتر می شود گناهانم بیشتر میگردد و توبه نمیکنم آیا هنگام آن نرسیده است که از روزگارم شرم کنم. سپس گریست و گفت:

أتحرقنی بالنار یا غایه المنی

فأین رجائی ثم این محبتی

أتیت بأعمال قباح ردیئه

و ما فی الوری خلق جنی کجنایتی (۴)

پس گریست و گفت: پاک خدایا ترا نافرمانی می کنند، چنانکه گویی ترا نمی بینند. و تو بردباری می کنی چنانکه گوئی ترا نافرمانی نکرده اند. با بندگانت چنان نکوئی میکنی که گوئی بآنان نیازمندی و تو ای سید من از آنان بی نیازی سپس به مسجد رفت.

من نزد او رفتم سرش را بر زانوی خود نهادم و چندان گریستم که اشکم بر گونه هایش روان شد. برخاست و نشست و گفت کیست که مرا از یاد پروردگار باز میدارد؟

من طاوس هستم ای فرزند رسول خدا این جزع و فزع چیست؟ بر ما است که چنین زاری کنیم لیکن بجای عبادت، جنایت و نافرمانی پیشه می

سازیم. پدرت حسین بن علی است! مادرت فاطمه زهراست! جدت رسول خداست! به من نگریست و گفت:

طاوس! هیهات هیهات. از پدر و مادرم مگو! خدا بهشت را برای فرمانبرداران و نیکوکاران آفریده اگرچه بنده حبشی باشد. و آتش را برای کسی که او را نافرمانی کند آفریده هرچند سید قریشی باشد. مگر کلام خدا را نشنیده ای که «فإذا نفخ فی الصور فلا أنساب بینهم یومئذ ولا یتسائلون» (۵).

بخدا فردا جز عمل صالح چیزی تو را سود ندارد. (۶)
مفید از عبدالله بن محمد قرشی روایت کند:
چون علی بن الحسین وضو می‌گرفت رنگش زرد می شد. بدو می‌گفتند تو را چه میشود می‌گفت:

میدانید می‌خواهم پیش چه کسی برپا بایستم؟ (۷)
نافله‌هایی را که در روز از او فوت شده بود در شب قضا میکرد و می‌فرمود:
فرزندانم! این نماز بر شما واجب نیست ولی دوست دارم شما بر کار خیر عادت کنید و آنرا ادامه دهید. (۸)
زهری می‌گفت:

در روز قیامت ندا میدهند سید عابدان زمان خود برخیزد. در آنوقت علی بن الحسین خواهد برخاست (۹).

مردی به سعید بن مسیب گفت: با ورع تراز فلان ندیدم!
علی بن الحسین را دیدی؟
نه!

اگر دیده بودی می‌گفتی با ورع تراز او ندیدم (۱۰)
هرگاه نام او برده می شد می‌گریست و می گفت زین العابدین (۱۱) و می گفت، سید عابدان علی بن الحسین است (۱۲).

روزی در سجده بود، آتش در خانه اش افتاد. بدو گفتند یا بن رسول الله آتش. آتش! و او همچنان در سجده بود تا آتش خاموش شد. بدو گفتند:
چه چیز تو را از آتش بخود مشغول کرد؟

آتش آخرت (۱۳)

روزی طفلی از او در چاه افتاد و او در نماز بود، چون از نماز فارغ شد گفت: من متوجه نشدم، چه با پروردگاری بزرگ به مناجات مشغول بودم. (۱۴) و یعقوبی نویسد مشهور آنست که از امام باقر پرسیدند! چرا پدرت فرزندان بسیار نداشت. گفت: تعجب میکنم که من چگونه متولد شدم. پدرم در شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند. (۱۵)

خادمه او گوید نه شب برای او رخت خوابی گستردم و نه در روز برای او سفره ای نهادم. (۱۶)

مفید از طاوس آرد که:

شب داخل حجر اسماعیل شدم. علی بن الحسین نیز به حجر آمد و به نماز ایستاد. چون به سجده رفت با خود گفتم مردی صالح از بهترین اهل بیت است. بشنوم چه میگوید. و شنیدم که در سجده می گفت: بندگ تو در آستانه تو است. مستمند تو در آستانه تو است. گدای تو در آستانه تو است. خواهنده از تو در آستانه تو است. (۱۷)

طاوس گوید این دعا را در هیچ اندوهی نخواندم مگر آنکه برطرف شد. (۱۸) اصمعی گوید: شبی گرد خانه کعبه می گشتم. جوانی نیکو صورت را دیدم که بر پرده کعبه چسبیده بود و میگفت: خدایا. دیده ها خفته و ستاره ها به فراز آمده است. تو پادشاه زنده و قیومی!

پادشاهان درهای خود را بسته و نگهبانان بر درها گمارده اند و درهای تو بروی خواهندگان گشوده است. آمده ام تا بر من بدیده رحمت بنگری که تو أرحم الراحمین هستی! سپس گفت:

یا من یجیب دعا المضطر فی الظلم

یا کاشف الضر و البلوی مع السقم (۱۹)

قد نام وفدک حول البیت قاطبه

و أنت وحدک یا قیوم لم تنم (۲۰)

أدعوک رب دعاء قد أمرت به

فارحم بکائی بحق البیت و الحرم (۲۱)
إن کان عفوک لا یرجوه ذو سرف
فمن یجود علی العاصین بالنعم (۲۲)

روزی فرزندش ابوجعفر نزد او رفت. پدر را دید که از شب زنده داری بسیار برنگ زرد درآمده، و دیدگانش از گریه فراوان چرک کرده و پیشانی او پینه بسته. بینی وی از سجده خراشیده و پاهایش از ایستاده بسیار ورم کرده. چون پدر را بدین حال دید نتوانست گریه خود را نگاه دارد. پدر بدو نگریست و گفت:

فرزندم آن صحیفه ها را که اعمال علی بن ابی طالب در آن ثبت شده بمن بده! اوراق را بدو دادم لختی بدان نگریست و با گرفتگی خاطر گفت:
چه کسی توانائی عبادت علی بن ابی طالب را دارد (۲۳)

روزی جابر بدیدن او رفت و گفت: فرزند رسول خدا. نمیدانی خدا بهشت را برای شما و دوستان شما و دوزخ را برای دشمنان شما آفریده است؟ این چه رنجی است که بر خود هموار میکنی؟ و خود را این چنین بسختی می افکنی؟ امام پاسخ داد: ای یار رسول خدا نمیدانی که پروردگار گناهان رسول خدا را بخشید با اینهمه او کوشش خود را در عبادت از دست نداد و چندان خدا را عبادت کرد که ساقهای او ورم آورد. گفتند تو چنین میکنی و خدا گناهان پیشین و واپسین تو را بخشیده است فرمود:
آیا بنده سپاسگزاری نباشم؟

جابر چون دید نمیتواند با چنین سخنان علی بن الحسین را از رنج عبادت باز دارد گفت:

فرزند پیغمبر خود را هلاک مکن! تو از خاندانی هستی که مردم بدانها بلا را از خود دور می سازند و از خدا رحمت می طلبند!
من براه پدرانم می روم. (۲۴)

علی بن عیسی اربلی از یوسف بن اسباط و او از پدرش روایت کند که:
به مسجد کوفه درآمدم. جوانی با پروردگار خود مناجات میکرد و در سجده می گفت که:

چهره من خاک آلوده آفریدگارم را سجده می کند، و سزاوار است که چنین کند. نزد او رفتم علی بن الحسین (ع) بود. چون سپیده بامداد دمید و نزد او رفتم و گفتم فرزند رسول خدا! خودت را عذاب می دهی و خداوند چنین فضیلتی بتو بخشیده است؟

گریست و گفت از اسامه بن زید از رسول خدا روایت کند که روز رستاخیز همه دیده‌ها گریانست مگر چهار دیده: دیده ای که از ترس خدا بگرید. دیده ای که در راه خدا کور شود. دیده ای که بدانچه خدا حرام کرده ننگریسته باشد. دیده ای که شب را بیدار و در سجده باشد. خدا بدین دیدگان بر فرشتگان مباحات می کند و میگوید:

به بنده من بنگرید. روح او نزد من و تن او در طاعت من است. از خوابگاه برخاسته از بیم عذاب من مرا می خواند و طمع در رحمت من دارد. پس اربلی در ذیل این حدیث نویسد:

این روایت چنین ضبط شده. اما بگمان من علی بن الحسین جز همراه پدر خود به عراق نرفت و چون پس از شهادت پدر به کوفه رسید در بند دشمن بود و نمی توانست به مسجد کوفه رود و در آنجا نماز بخواند. (۲۵)

در کتابهای دعا از جمله در فرحه الغری تألیف سید بن طاوس، و مصباح المتجهد شیخ طوسی دعا و زیارت نامه هائی از طریق ابوحمزه ثمالی از امام سجاد روایت شده است. مشهورترین این دعاها، دعای معروف به ابوحمزه است که خواندن آن در سحرهای ماه رمضان استحباب دارد. ابوحمزه ثمالی از تابعین و از زاهدان مقیم کوفه بوده است، لیکن چنانکه مؤلف کشف الغمه نوشته است (۲۶) گمان نمی رود امام علی بن الحسین پس از سال شصت و یکم هجری به کوفه آمده و در آن شهر اقامت کرده باشد.

در روضه کافی حدیثی از طریق ابوحمزه نقل شده است که: نخست آشنائی من با علی بن الحسین این بود، که دیدم مردی از باب الفیل (یکی از درهای مسجد کوفه) درآمد چهار رکعت نماز خواند. من بدنبال او تا بئر الرکوه «نزد خانه صالح بن علی رفتم در آنجا شتری زانو بسته با غلامی سیاه بود. پرسیدم: این کیست؟

علی بن الحسین است!

نزدیک او شدم. سلام کردم. پرسیدم:

برای چه به شهری آمده ای که پدر و جدت در آنجا کشته شده است؟
پدرم را زیارت کردم و در این مسجد نماز خواندم و اکنون عازم مدینه
هستم (۲۷).

ظاهراً این حدیث همانست که در مفاتیح الجنان در سند زیارت مطلقه
امیرالمؤمنین علی علیه السلام از فرحه الغری با تفصیل بیشتری نقل شده
است.

و باز در فرحه الغری اول باب چهاردهم روایتی از طریق جابر جعفی از امام
محمد باقر (ع) آمده است که:

پدرم علی بن الحسین برای زیارت قبر امیرالمؤمنین به «مجاز» در ناحیه
کوفه رفت. و در آنجا ایستاد و گریست و گفت: السلام علیک یا امین الله
فی ارضه و در دنباله این روایت سید از مزار ابن قره نقل کند که: امام باقر
گفت پدرم علی بن الحسین پس از شهادت پدرش در بادیه خیمه ای
موئین برافراشت و از آنجا برای زیارت پدر و جد خود به عراق میرفت و کسی
نمیدانست. و من در یکی از سفرها با او بودم (۲۸) و این روایت سند زیارت
امین الله (از زیارت های معروف) است.

اگر در انتساب روضه به کلینی تردیدی نکنیم و اگر روایت های سید را از
جهت سند درست بدانیم باید آمدن امام علی بن الحسین (ع) بکوفه را بین
سالهای ۶۷ تا ۷۴ فرض کنیم که سالهای حکومت حارث بن ربیع، بشر بن
مروان و عبدالله بن خالد بر این شهر و دوره بی ثباتی حکومت های عراق و
عدم تسلط کامل دمشق بر ایالت ها بوده است زیرا:

۱. امام علی بن الحسین پس از بازگشت از شام تا پایان زمامداری یزید
در مدینه بسر برده است و چنانکه دیدیم در واقعه حره حاضر بود و خاندان
هایی را از مردم شهر پناه داد.

۲. پس از مرگ یزید کوفه دستخوش آشوب و انقلاب گردید (۶۴ تا ۶۷) و در
این مدت هم امام علی بن الحسین در مدینه بسر برده است زیرا چنانکه

نوشتیم مختار پس از تسلط بر کوفه بدو نامه نوشت و از وی خواست رخصت دهد تا دعوت بنام او آغاز گردد.

۳. در دوره حکومت بیست ساله حجاج بر کوفه (۷۵ تا ۹۵ ه.ق) ظاهراً امام علی بن الحسین بدین شهر نیامده. چه از یکسو دشمنی حجاج با او و خاندان او آشکار است و از سوی دیگر با مراقبت های دقیق وی بر شهر و سیاست انتظامی که پیش گرفت (۲۹) ممکن نبود علی بن الحسین به کوفه درآید و آمدن او از دیده جاسوسان حجاج پنهان ماند. و اگر او را میدیدند مسلمان نزد حجاج میبردند.

احتمال آمدن آن حضرت به کوفه تنها در فاصله سالهای ۶۷ تا ۷۴ میسر است امام فرض بهتر و دقیق تر اینست که بگوئیم ابوحمزه در سفرهای مکرر خود به مدینه شرف ملاقات امام را یافته و دعاها و روایت ها را در آنجا از او آموخته است. (و العلم عند الله).

پی نوشت ها

۱. آنان که برای خشنودی خدا شب را بایستادن و یا سجده کردن پایان می برند. (الفرقان: ۶۴)
۲. و من اللیل فتهجد به نافله لک عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا (الاسراء: ۱۷)
۳. طه: ۲
۴. ای نهایت آرزوی من آیا مرا بآتش می سوزانی؟ پس امید من چه؟ و محبت من کجاست؟ چه کارهای زشت و ناپسندی کردم. هیچکس از آفریدگان جنایتی چون من نکرده است.
۵. گاهی که در صور دمیده شود، میان آنان پیوندی نباشد و یکدیگر را نپرسند (مؤمنون: ۱۰۱).
۶. مناقب ج ۴، ص ۱۵۱ بحار ص ۸۱ ۸۲
۷. ارشاد ج ۲ ص ۱۴۳ و نگاه کنید به عقد الفرید ج ۳ ص ۱۰۳ و صفه الصفوه ج ۲ ص ۵۲ و حلیه الاولیاء ج ۳ ص ۱۳۳ و مناقب ج ۴ ص ۱۵۰ و نگاه کنید به خصال ص ۶۱۶ و علل الشرایع ص ۲۳۲ و الصواعق المحرقة ص ۲۰۰ و بحار ص ۷۹۰

۸. کشف الغمه ج ۲، ص ۸۵ و صفه الصفوه ج ۲ ص ۵۳.
۹. کشف الغمه ج ۲ ص ۱۰۶.
۱۰. کشف الغمه ج ۲ ص ۸۰ و صفه الصفوه ج ۲ ص ۵۶. حلیه الاولیاء ج ۳ ص ۱۴۱
۱۱. کشف الغمه ج ۲ ص ۷۶.
۱۲. ارشاد ج ۲ ص ۱۴۵.
۱۳. کشف الغمه ج ۲ ص ۷۴. صفه الصفوه ج ۲ ص ۵۲. مناقب ج ۴ ص ۱۵۰
۱۴. کشف الغمه ج ۲ ص ۱۰۷.
۱۵. تاریخ ج ۲ ص ۲۱۹، ۲۲۰. عقد الفرید ج ۳ ص ۱۰۳ و ج ۵ ص ۱۲۵
۱۶. علل الشرائع ص ۲۳۲. بحار ۶۷
۱۷. عبیدک بفنائک. مسکینک بفنائک. فقیرک بفنائک. سائلک بفنائک.
۱۸. ارشاد ج ۲ ص ۱۴۴. کف الغمه ج ۲ ص ۸۰. صفه الصفوه ج ۲ ص ۵۶ مناقب ج ۴ ص ۱۴۸. اعلام
الوری ص ۲۶۱
۱۹. ای که می پذیری درماندگان را که در تاریکی دعا میکنند
ای زداینده سختی و بیماری و گزند
۲۰. مهمانان تو همگی گرد در خانه تو خوابیده اند
و تو نمی خوابی ای یکتای بی مانند
۲۱. ترا می خوانم چنانکه فرموده ای ای پروردگار
بحق خانه و حرم برگریه من رحمت آر
۲۲. اگر امید غرقه در گناه، از بخشش تو برخیزد
چه کسر بر گناهکاران باران رحمت ریزد؟ (مناقب ج ۴ ص ۱۵۰)
۲۳. ارشاد ج ۲ ص ۱۴۳
۲۴. امالی شیخ طوسی ج ۲ ص ۲۵۰
۲۵. کشف الغمه ج ۲ ص ۹۹، ۱۰۰. بحار ج ۴۶ ص ۱۰۰
۲۶. ج ۲ ص ۱۰۰
۲۷. روضه کافی. ص ۲۵۵ تذکر دانشمند معظم جناب آقای حاج شیخ محمد تقی شوشتری دامت
برکاته
۲۸. از نامه حضرت آقای شوشتری
۲۹. نگاه کنید به تاریخ تحلیلی اسلام ص ۱۸۲ به بعد.

سیری در دعا و نگارش متون دعایی

چکیده:

یکی از راه‌های بسیار مؤثر نشر معرفت، فرهنگ و اخلاق والای انسانی در سطح عام و در میان توده‌ها و ایجاد مدرسه‌ای عام برای ساختن روح مردم و تبیین "ابعاد صبرروت" (بُعدهای گوناگون دگرگون‌گشتن و ساخته شدن)، دعا و متون دعایی است. دعا به آن اندازه و با آن کیفیت بسیار متعالی که در اسلام مطرح شده، و ابزار حرکت "تعلیم و تربیت" قرار گرفته در ادیان و مکاتب دیگر مطرح نشده است؛ از آنجا که این همه حقایق و معارف تربیتی و علوم عالی الهی و تعالیم متعالی انسانی در جای دیگری جز اسلام وجود نداشته است و ندارد پس می‌توان "مکتب دعا" را، یک حرکت تربیتی مؤثر، و یک مدرسه روحی تکامل و تربیتی والا به شمار آورد.

حال دعا که حال اهتزاز و جنبش روح انسان به سوی دیار ملکوت و ارتباط مجذوبانه و عاشقانه دل با الله است اشرف و اعزّ حالات آدمی است و غایت از تمام عبادات، تحصیل همان حالت است. چنانکه فرموده‌اند:

"الدعاء مخ العباده" ۱ چه آنکه حقیقت عبادت، تذلل و عرض نیاز مخلوق به آستان خالق است؛ و این، به گونه‌ای بسیار روشن، در دعا ظاهر می‌شود. به همین جهت در آیه کریمه "و قال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سید خلون جهنم داخرین" ۲. پروردگارتان فرمود: "مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم، در حقیقت، کسانی که از پرستش من کبر می‌ورزند به زودی خوار در دوزخ درمی‌آیند." زواره در مورد این آیه، از امام باقر (علیه السلام) نقل کرده که فرمود: "هو الدعاء و افضل العباده الدعاء" ۳ (مقصود از عبادت در اینجا) دعاست. و برترین عبادت، دعاست.

آنچه توجه به آن لازم است این است که این همه شرف و شکوه جلال، از آن "حال دعا" است نه صرف لقلقه لسان و فقط تلفظ به زبان که نه عشق و شوری در دل پدید آورد و نه اهتزاز و جنبشی در جان بیفکند.

ادبیات دعا در مذهب شیعه

دعا در لغت به معنای "ندا و صدا زدن" و "خواندن" ۴ آمده. به معنای "دعوت کردن" است و در زبان ترکی از آن به "چاغرماق" نیز تعبیر می‌شود. ۵ همچنین به معنای فراخوانی و حاجت‌خواهی و به معنای مفهوم طلب میل و توجه به ذات باری تعالی و وجه الله است. ۶ دعا در اصطلاح عبارت است از خداخوانی و استغاثه و زاری و درخواست چیزی از نیک یا بد برای خود یا دیگری، از درگاه الهی.

حقیقت دعا، یعنی توجه به خداوند متعال و درخواست رحمت و عنایت او، در سرشت هر مخلوقی انسان و غیرانسان نهفته است.

دعا از نظر "فطرت"

چون واقعیت مخلوق چیزی جز فقر و نیاز به خالق نیست و تعلق و آویختگی به خالق، عین تحقق ذات مخلوق است، لذا چنین وجودی هرگز نمی‌تواند در ذات خویش از دعا و تضرع و ابتهال، انفکاک پیدا کند. چه آنکه وی در

اصل و اساس خلقتش، به حال "دعا" و دست به دامن خداست؛ هر چند بر اثر تربیتهای ناصحیح، حجابیهایی از جهالت و قسوت، چهره فطرتش را پوشانده و او را از فقر و نیاز ذاتی به خدا، غافل کرده و به بیراهه برده باشد.

لذا همین آدم غافل ناآگاه، آنگاه که در تنگنای مصائب به فشار افتاد و علل و اسباب، به کلی از او منقطع گشت، آن پرده‌ها و حجاب‌ها یک جا به کنار رفته و آویختگی فطریش به خدا که همان اصل وجود اوست، بر او روشن می‌شود. در این موقع است که اضطراراً دست به دعا برمی‌دارد و التجا به خدا می‌برد و فریاد "یا ربّاه" از عمق جان سر می‌دهد^۷ "وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ" ۸ و موج از هر طرف بر ایشان تازد و یقین کنند که در محاصره افتاده‌اند، در آن حال خدا را پاکدلانه می‌خوانند که: "اگر ما را از این [ورطه] برهانی، قطعاً از سپاسگزاران خواهیم شد".

دعا از دیدگاه "قرآن"

همان گونه که در مقدمه گفته شد، دعا در منطق قرآن کریم، "عبادت" است و شخص مُعْرِض از دعا، مستکبر از عبادت خدا محسوب و محکوم به عذابِ ذَلَّتْ بار جهنم است، چنانکه فرموده است:

"وَ قَالَ رَبُّكُمْ أَدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ" ۹ پروردگارتان فرمود: "مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم، در حقیقت، کسانی که از پرستش من کبر می‌ورزند به زودی خوار در دوزخ درمی‌آیند".

همچنین در آیات آخر سوره فرقان، پس از ذکر صفات عالیّه "عباد الرحمن"، اشاره به کلید اساسی مکارم انسانی فرموده است که:

"قُلْ مَا يَعْبُؤْكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ" ۱۰

(ای پیامبر به مردم) بگو: اگر دعای شما نباشد پروردگارم هیچ اعتنایی

به شما نمی‌کند. ارزش قدر و منزلت شما در پیشگاه خدا در گرو دعای شما است.

و ایضاً می‌فرماید:

"أَدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ" ۱۱

پروردگار خود را به زاری و نهانی بخوانید (استنکاف از دعا که تجاوز از مرز عبودیت و بندگی است، ننمایید؛) که او از حد گذرندگان را دوست نمی‌دارد. و نیز می‌فرماید:

"وَ إِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلَيْسَتْ جَبِيئًا لِي وَ لِيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ" ۱۲

و هر گاه بندگان من، از تو درباره من بپرسند، [بگو] من نزدیکم، و دعای دعاکننده را به هنگامی که مرا بخواند اجابت می‌کنم، پس [آنان] باید فرمان مرا گردن نهند و به من ایمان آورند، باشد که راه یابند.

دعا از دیدگاه "روایات"

از پیامبر اکرم (ص) مأثور است:

"إِفْرَعُوا إِلَيَّ اللَّهُ فِي حَوَائِجِكُمْ. وَ الْجُؤُوا إِلَيَّ فِي مُلِمَاتِكُمْ. وَ تَضَرَّعُوا إِلَيَّ وَ الدُّعْوَةُ فَإِنَّ الدُّعَاءَ مَخُّ الْعِبَادَةِ. وَ مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَدْعُو اللَّهَ إِلَّا اسْتَجَابَ. فَأَمَا أَنْ يُعْجِلَهُ لَهُ فِي الدُّنْيَا، أَوْ يُؤَجِّلَ لَهُ فِي الْآخِرَةِ، وَ إِمَّا أَنْ يُكَفِّرَ عَنْهُ مِنْ ذُنُوبِهِ بِقَدْرِ مَا دَعَا، مَا لَمْ يَدْعُ بِمَا تُؤْمَرُ" ۱۳

در حوایج خویش از خدا استغاثه نمایید. در شداید زندگی به پناه خدا بروید. به درگاه او تضرع کنید و او را بخوانید. چه آنکه دعا، مغز عبادت است. و هیچ فرد باایمانی نیست که خدا را بخواند مگر اینکه خدا دعای او را مستجاب گرداند. منتها یا در همین دنیا خواسته‌اش را می‌دهد؛ و یا به آخرت تأخیر انداخته و آنجا عنایت می‌فرماید، و یا بقدر آنچه دعا کرده از گناهانش می‌آمرزد؛ مادام که کار نامشروعی را از خدا طلب نکند.

از امام صادق (ع) منقول است که فرمود:

"يَا مُبَيِّسِرُ، أَدْعُ وَ لَا تَقُلْ: إِنَّ الْأَمْرَ قَدْ فُرِغَ مِنْهُ. إِنَّ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَنْزِلَةً لِأَثْنَالِ

إِلَّا بِمَسْأَلِهِ . وَ لَوْ أَنَّ عَبْدًا سَدَّفَاهُ وَ لَمْ يَسْأَلْ ، لَمْ يُعْطَ شَيْئًا . فَسَلْ أَعْظَمَ . يَا مُيَسِّرُ .
 إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ بَابٍ يُقْرَعُ إِلَّا يَوْشِكُ أَنْ يُفْتَحَ لِصَاحِبِهِ" ۱۴

ای میسر (اسم راوی است) دعا کن و مگو که کار تمام شده است [همه چیز از تقدیر خدا گشته و دیگر دعا فایده‌ای ندارد]. چه آنکه نزد خدای عزوجل منزلتی است که به آن نمی‌شود دست یافت مگر از طریق دعا و تقاضای از خدا. و اگر بنده‌ای دهان خود را ببندد و از خدا نخواهد، چیزی به او داده نمی‌شود. پس بخواه تا به تو بدهند. ای میسر، حقیقت آنکه هیچ دری نیست که کوبیده شود مگر آنکه به زودی به روی کوبنده‌اش گشوده گردد. در عظمت و اهمیت دعا، روایات بی‌شماری از لسان معصومین علیهم السلام وارد شده است که به دو نمونه اکتفا شد.

آفاق تعبیر در دعا

"دعاها با الفاظی فصیح و بلیغ، واژه‌هایی حساس و هیجان‌بار، ترکیب‌هایی جذاب و نفوذگر، مضمون‌هایی ژرف و بیانی تکان‌دهنده روح و بخشنده حیات به دل ادا گشته‌اند. در دعاها آفاقی از تعبیر پدید آمده است که به خوبی می‌توانند دل را بیدار کنند، و شور درونی انسان را برآشوبند، و شعور ناب را در آدمی فعال سازند، و اعماق فطرت را به هیجان آورند، و روح را صیقل دهند، و به انسان صلابت دهند" ۱۵.

آفاق جلیل تربیت

دعاهای مختصر و مفصل، با مضمون‌های بی‌مانند انسان‌ساز و جامعه‌پرداز، در انواع مختلف معرفت، و تعهد و رسالت و صلابت و حضور، چنان فراوان است که به چندین مجلد می‌رسد. ما در اینجا به اختصار به ذکر یک نمونه می‌پردازیم.

این نمونه که ذکر می‌شود دعایی است بسیار عجیب و بی‌مانند و تکان‌دهنده، در مقیاس تعالی فردی، و تربیت اجتماعی، و تحقق انسانی، در آفاق جلیل تربیت و حضور:

"اللَّهُمَّ ادْخِلْ عَلَى أَهْلِ الْقُبُورِ السُّرُورَ! اللَّهُمَّ اغْنِ كُلَّ فَقِيرٍ! اللَّهُمَّ اشْبِعْ كُلَّ جَائِعٍ! اللَّهُمَّ اكْشِ كُلَّ غُرْبَانٍ! اللَّهُمَّ اقْضِ دَيْنَ كُلِّ مَدِينٍ! اللَّهُمَّ فَرِّجْ عَن كُلِّ مَكْرُوبٍ!... ۱۶"

خداوندا! اسیران خاک را [که در اندوهان عالم برزخ گرفتارند] شاد کن.
خداوندا! همه ناداران را توانگرساز. خداوندا! همه گرسنگان را سیر کن.
خداوندا! همه برهنگان را جامه بپوشان. خداوندا! قرض همه قرض‌داران را ادا کن. خداوندا! بار غم از دل همه غمداران بردار!

"اکنون در این دعا و آفاق جلیل آن بنگرید! و روح حیاتی و موج آفرین آن را لمس کنید: این چشم‌اندازهای گسترده انسانی، این پهنه‌های کرانه ناشناس عواطف بشری، این اقیانوس موج خیز احساسات همگانی، این همه چگونه در این رواق مخلوت الهی، و تَلَأُوْ تَأَلَّهُ الهی تعبیه شده است. در این مکتب به همه افراد تعلیم شده است که حتی در مقام خلوت با خدای خویش چنین و اینسان به یاد همه انسان‌ها و نگران وضع آنان باشند، و همه دردها و گرفتاری‌ها را لمس کنند و برای رفع آنها خداوند را بخوانند.
واژه "کل" (همه)، در این دعا بسیار آموزنده است و بسیار پر بار؛ که، همه ناداران، همه گرسنگان، همه برهنگان، همه غریبان، همه بی‌سروسامان‌ها... و آن "همه" دیگر".

در این دعا علاوه بر ابعاد توحیدی و انسانی یاد شده، پیام مهم دیگری که وجود دارد این است که چون مسلمان می‌داند که جهان، جهان اسباب است و خداوند متعال هر کاری را با اسباب آن انجام می‌دهد بالطبع توجه می‌یابد که او باید در کنار دعا کردن دست به کار نیز ببرد، و در جهت بی‌نیازسازی نیازمندان، و سیر کردن گرسنگان، و پوشیدن برهنگان و ... با صدق و کوشایی و به اندازه توان و مقام و موقعیت خویش بکوشد.

نخستین جمله این دعا درباره مردگان است (آنان که رفتند و دستشان از جهان کوتاه شد، و با نتیجه و آثار اعتقادات و افکار و اعمال خویش محسوس گشتند)، و برای آنان از درگاه خداوند متعال سرور و شادی روح مسألت شده است.

و این شروع از جمله برای آن است که ما را به یاد آنان بیندازد و بلکه به یاد خودمان نیز، و به یاد روز رفتن از جهان و خفتن در دل خاک گورستان. همچنین جمله آغاز دعا به ما یادآوری می‌کند که مشکل در آن جهان (جهان برزخ و جهان رستاخیز)، مشکل حزن و اندوه است، حزن و اندوهی گران و ماندگار که از یاد دنیا و از دست دادن فرصتهای دنیا بر انسان مستولی می‌گردد، و برای روح انسان، دوزخی گران پدید می‌آورد، یاد فرصت‌هایی که برای عبادت خدا و امکاناتی که برای خدمت به خلق خدا داشته‌ایم و و از آنها بهره نبرده‌ایم.

و چنین است فوران اعماق "دعا" و اشعه "آفاق سیوروت"، و پیامهای گوناگون "تربیت" که "مکتب دعا"، تحقق بخش آنهاست. ۱۷.

دعا و سلوک الهی

اینکه گفته‌اند: "سلوک، سیرالی الله است اولاً. و سیر فی الله است. ثانیاً، که تمامی ندارد" از جمله بهترین مقدمات این سیر هر دو خواندن متأملانه دعا‌های توحیدی و معتبر است. پس هرگاه طالب لعل و گوهری به هم رسد، خورشید از پرورش معدن و کان دریغ نخواهد کرد. ۱۸.

حوزه‌های گوناگون آداب دعا

کتابهای دعا از دید کلی به چند گروه تقسیم می‌شوند: دسته نخست: کتابهایی است که صرفاً مشتمل بر دعاها بوده و به تناسب تقسیم‌بندی مؤلف و موضوع ادعیه که درباره روزهای هفته، ماه و یا سال باشد، ترتیب یافته است.

نمونه این نوع کتب ادعیه عبارتند از: ۱- مصباح المتعهد، تألیف شیخ طوسی. ۲- اقبال الاعمال تألیف سید بن طاووس. ۳- بلد الامین تألیف کفعمی.

دسته دوم: کتابهایی است که درباره آداب دعا نوشته شده است. نمونه این نوع کتب ادعیه عبارتند از: ۱- عُدَّة الدَّاعِي وَ نَجَاحُ السَّاعِي تألیف ابن فهد حلی. ۲- آداب دعا تألیف سید محمد باقر بن اسماعیل خاتون آبادی.

دسته سوم: کتابهایی است که به نحوی مربوط به امور طلسمات شده و در آنها از تعویذات و ادعیه بهره گرفته شده است. نمونه این نوع کتب ادعیه عبارتند از: ۱- مُهَجَّ الدَّعَوَاتِ وَ مَنْهَجُ الْعِبَادَاتِ، تألیف سید بن طاووس.

دسته چهارم: کتابهای مربوط به استخاره است. دلیل احتساب این آثار در میان کتابهای دعا، این است که دعاها در عندالاستخاره به تفصیل در آنها آمده است؛ علاوه بر اینکه، خود استخاره نوعی دعا است. نمونه این نوع کتب ادعیه عبارتند از: ۱- فَتْحُ الْاَبْوَابِ تَأْلِيفِ سَيِّدِ بْنِ طَاوُوسٍ. ۲- مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ تَأْلِيفِ عِلْمَاهِ مَجْلِسِي.

دسته پنجم: کتابهای مشتمل بر زیارات است که به هر روی از همان آغاز پیوسته به کتابهای دعا بوده است، کتابهایی که از آنها با عنوان المزار یا شبیه آن یاد شده است. شیخ صدوق، شیخ مفید، شهید اول و شماری دیگر از علمای شیعه در این باب تألیفات دارند. نمونه این نوع کتب ادعیه عبارتند از: ۱- کَامِلُ الزِّيَارَاتِ تَأْلِيفِ ابْنِ قَوْلُوبِيهِ. ۲- الْمَزَارُ تَأْلِيفِ شَيْخِ مَفِيدٍ.

گفتنی است که فرهنگ دعا و زیارت تا اندازه زیادی به یکدیگر آمیخته بوده و به طور معمول در کنار یکدیگر قرار داشته است. ۱۹.

مراحل آداب دعای شیعی و جوامع مهم و شاخص هر دوره

الف) آداب دعای شیعی تا زمان شیخ طوسی

پیش از شیخ طوسی، آثار فراوانی در گردآوری ادعیه در میان جامعه فرهنگی شیعه تألیف شد، آثاری که شیخ طوسی و عالمان شاخص در زمینه ادعیه، تا قرنهای آنها در تألیف کتابهای دعایی خویش بهره برده‌اند، اما به مرور زمان آن آثار از میان رفته است. اما علیرغم از بین رفتن بسیاری از آثار، با آگاهی از نام کتابها، با ادبیات شیعی در هر موضوع و گستردگی آن آشنا می‌شویم. در زمینه دعا هم می‌توانیم با رجوع به فهرست‌هایی همچون فهرست نجاشی،

فهرست طوسی و ... فهرستی از ادب دعا را در شیعه به دست آوریم. ۲۰. تا قبل از شیخ طوسی، یکی از مهمترین آثار شاخص در زمینه دعا و زیارت، کتاب کامل الزیارات تألیف ابن قولویه قمی است.

ابن قولویه قمی، فقیه محدث در قرن چهارم هجری و متوفای ۳۶۸ ه. ق. است. و هر گاه به طور مطلق "ابن قولویه" گفته شود منظور وی، یعنی جعفر بن محمد بن قولویه است. ۲۱.

شیخ طوسی می‌نویسد: وی تألیفات فراوانی دارد از جمله تصنیفات او کتاب جامع الزیارات است. ۲۲.

کتاب کامل الزیارات در ۱۰۸ باب، تألیف شده که به تصدیق ارباب فن از بهترین کتابهای تصنیف شده در باب زیارت چهارده معصوم علیهم السلام است. ۲۳ با حمد و سپاس به درگاه ایزد الهی، شروع، و با عبارت "تمت بعون الملک الوهاب فی تاریخ یوم الاربعاء..." تمام می‌شود.

ب) آداب دعای شیعی از شیخ طوسی تا ابن طاووس

شیخ طوسی مهم ترین شخصیت و دانشمند شاخص در قرن پنجم (م ۶۰ ه. ق) محسوب می‌شود و صاحب تألیفات فراوانی در زمینه کتب متعدد علوم اسلامی در فقه، اصول، حدیث، رجال، درایه، تفسیر کلام، دعا و... است.

مهمترین اثر دعایی که شیخ طوسی تألیف کرده و در اصل پدر ادب دعایی شیعه باید خوانده شود کتاب سترگ و پراج "مصباح المتهدجد" است.

مصباح المتهدجد، از کتب نفیس و کم نظیر شیعه است. این کتاب گرانقدر مشتمل بر عبادات و دعاهایی است که از ائمه طاهرین علیهم السلام در ساعات و روزها و هفته‌ها و ماههای سال رسیده است. این کتاب یکی از پرارزش ترین کتب ادعیه شیعه است که از حیث صحت و اعتبار و قدمت، در میان کتب مشابه خود امتیاز خاصی دارد. ۲۴.

این اثر مفصل در سال های اخیر به همت موسسه "فقه الشیعه" و به کوشش آقای "ابوذر بیدار" و با مقابله نسخه‌های متعدد به چاپ رسیده است. شیخ طوسی پس از تألیف این اثر به تلخیص آن همت گماشت که از آن با عنوان

مصباح صغیر یاد شده است ۲۵. کتاب شریف مصباح المتہجد، با بیانی از طہارت و احکام طہارت شروع می‌شود؛ آنگاه به بیان نمازها و دعاہای نماز، و اعمال ماہہای رجب، شعبان، رمضان و .. پرداخته و در آخر کتاب، را بہ بیان فصلی در احکام زکات اختصاص داده است ۲۶

ج) ابن طاووس و ادبیات دعا در شیعه:

در تاریخ ادبیات شیعه دوازده امامی شخصیت شاخص و برجستہ قرن ہفتم م ۶۶۴ رضی الدین علی بن موسی بن طاووس، جایگاہ ویژہ‌ای را بہ خود اختصاص داده است. او متعلق بہ خاندانی سرشناس و مردی پرهیزگار و عالمی بزرگ بود ۲۷

سید بن طاووس در جہان تشیع شہرت بسزایی دارد ۲۸ او زبانزد عام و خاص در زہد و تقوا و عرفان و اخلاق بود و تقوای وی از بسیاری از عبارات تألیفاتش می‌درخشد.

در کتاب "امل الامل" در ذیل شرح حال سید بن طاووس آمدہ است: حالات او در علم و فضل و زہد و عبادت و فقاہت و جلالت و ورع و .. مشہورتر از آن است کہ ذکر شود ۲۹ ابن طاووس شمار قابل توجہی تألیف در موضوعات مختلف از خود بر جای گذاشتہ کہ مہم ترین آنها در زمینہ ادعیہ است.

مہمترین آثار دعایی سید بن طاووس عبارتند از:

۱- اقبال الاعمال ۲- جمال الاسبوع ۳- الدرر الواقیہ ۴- مہج الدعوات و منہج العبادات ۵- فتح الابواب ۶- الأمان من اخطار الاسفار و الزمان ۷- فلاح السائل و نجاح المسائل و ...

۱- اقبال الاعمال: در این کتاب دو جلدی ادعیہ ماہہای سال در دو بخش مجزا از ماہ شوال تا ذی حجہ، و از محرم تا شعبان، فراہم آمدہ است ۳۰ همچنین این اثر شریف، توسط مکتب الاعلام الاسلامی بہ تحقیق جواد قیومی اصفہانی در سہ مجلد گردآوری شدہ است.

۲- جمال الاسبوع بکمال العمل المشروع: این کتاب مستطاب سید بن طاووس، در ۴۹ باب تدوین شدہ، و دربارہ نمازها، اذکار و ادعیہ ای است کہ

مؤمنان باید در روزها و شب‌های هفته، ماه و سال بخوانند. نه باب نخست کتاب درباره دعاهای روزهای هفته است. بیشتر مطالبی که در پی نه باب نخست می‌آید درباره روز جمعه و دعاهایی است که در این روز باید خوانند ۳۱ کتاب مذکور توسط مؤسسه الآفاق در سال ۱۳۷۱ ش به تحقیق جواد قیومی اصفهانی به چاپ رسیده است.

۳- **الدَّعْوَةُ الْوَاقِيَةُ مِنَ الْاِخْطَارِ فِيمَا يَعْمَلُ فِي شَهْرِ يَوْمِ عَلِي التَّكْرَارُ:** این کتاب، مجموعه دعاهایی است که آدمی را از بلاها و خطاهای گوناگون نگره می‌دارد. کتاب مذکور در ۲۲ فصل تدوین گردیده و دعاهایی را که در آن آمده باید در روزهای ویژه هر ماه تکرار کرد ۳۲

۴- **مُهَيِّجُ الدَّعَوَاتِ وَ مِنْهَجُ الْعِبَادَاتِ:** کتاب باعظمت مهج الدعوات، مربوط به امور طلسمات بوده و در آنها از تعویذات و ادعیه بهره گرفته شده و مشتمل بر انواع حرزهای چهارده معصوم (ع)، قنوت‌های ائمه معصومین و ادعیه‌های مأثور، است ۳۳

۵- **فَتْحُ الْاِبْوَابِ بَيْنَ ذَوِي الْاَلْبَابِ وَ بَيْنَ رَبِّ الْاَرْبَابِ فِي الْاِسْتِخَارَاتِ:** این کتاب مهم و مستقل که در زمینه استخاره تألیف شده فتح الابواب سیدبن طاووس است. کتاب شامل مطالبی است در دفاع از استخاره و نشان دادن استفاده‌های مختلفی که می‌شود از آن کرد. دلیل احتساب این نوع آثار در میان کتابهای دعا، این است که دعاهای عندالاستخاره به تفصیل در آنها آمده است؛ علاوه بر اینکه، خود استخاره نوعی دعا است ۳۴

۶- **الْاَمَانُ مِنَ اَخْطَارِ الْاَسْفَارِ وَ الزَّمَانِ:** این کتاب شریف سید بن طاووس در مورد ادعیه سفر و آنچه که در سفر لازم است مراعات شود، تألیف شده است. برخی از مطالب کتاب بدین گونه است: آداب سفر و دعاهای آن و حرزهایی که باید همراه داشت، یارانی که باید همراهشان بود، چگونگی رفتار با همسفران، چگونگی محافظت خود از خطر و مرض، و ادعیه برای مراحل مختلف سفر ۳۵

۷- **فلاح السائل و نجاح المسائل فی عمل الیوم و اللیل:** این کتاب مستطاب، مشتمل بر دو جزء و شامل ۴۳ فصل است. اولین جزء مشتمل بر سی فصل و شامل ادعیه‌ای است که باید میان ظهر و شب خوانده شود؛ جزء دوم مشتمل بر ادعیه‌ای است که از وقت بیدار شدن برای نماز شب تا قبل از ظهر باید خوانده شود. ۳۶.

د) ادبیات دعا پس از ابن طاووس تا کفعمی:

از زمان درگذشت سید بن طاووس در سال ۶۶۴ تا سال درگذشت کفعمی در سال ۹۰۵ آثار دیگری بر ادبیات دعایی شیعه افزوده شد. یکی از رایج‌ترین این آثار کتاب "عده الدّاعی و نجاح السّاعی" تألیف ابن فهد حلی (م ۸۴۱ ق) است. این کتاب با عنوان نبذه الداعی فی مختصر عده الداعی توسط خود ابن فهد تلخیص شده است. ۳۷.

ابن فهد حلی از دانشمندان و فقهای نامی، و صاحب آثار ذی‌قیمت علمی و دینی بوده، و از لحاظ قداست نفس و طهارت روح و تقوی و فضیلت، نظیر سید بن طاووس، سید مهدی بحر العلوم و از اعظام و افاخم علمای طراز اول محسوب می‌شوند. ۳۸.

کتاب کم نظیر عُدّه الدّاعی و نجاح السّاعی ابن فهد حلی، دارای یک مقدمه، شش باب، یک ارشاد و یک خاتمه به شرح ذیل می‌باشد:

مقدمه: تعریف دعا، باب اول: تشویق به دعا، باب دوم: اسباب اجابت، باب سوم: اوصاف دعاکننده، باب چهارم: کیفیت دعا، باب پنجم: ذکر، باب ششم: تلاوت قرآن. ارشاد: اهمیت تقوا و ترک گناه، خاتمه: اسماء حُسنای الهی. ۳۹.

یکی از چهره‌های شاخص و درخشان در دعای شیعی، تقی‌الدین ابراهیم بن علی بن حسن بن محمد بن صالح عاملی جبعی معروف به کفعمی است. شیخ کفعمی از مشاهیر فضلا و محدثین و صلحا و متورعین و شخصیتی عابد و زاهد بوده و دارای تصانیف متعددی که بیشتر در زمینه ادعیه و حدیث و موعظه است، می‌باشد. ۴۰.

در فوائد الرضویه در شرح حال ایشان آمده است: شیخ ثقه، جلیل فاضل، ادیب، محدث، شاعر، عابد و زاهد، معروف به شیخ کفعمی است. و این شیخ صاحب تألیفات شریفه است از جمله: مصباح و بلد‌الأمین در دعا.

در مورد مرحوم کفعمی حکایتی غریب نقل است که ملخصش آنکه: "وقتی یکی از کشاورزان جبل عامل، زمین را با گاو شخم می‌کرد برای زراعت کردن، ناگاه به سنگ بزرگی برمی‌خورد، آن را می‌کند، مرده‌ای را با کفن می‌بیند که مثل شخص متحیر سراز خاک برمی‌دارد و به طرف راست و چپ نگاه می‌کند آنگاه می‌گوید: "مگر قیامت برپا شده" این را می‌گوید و می‌افتد، آن شخص زارع نیز با دیدن این صحنه غش می‌کند و وقتی به هوش می‌آید از حقیقت امر تفتیش می‌کنند می‌بینند روی آن سنگ نوشته شده بود هذا قبر ابراهیم بن علی الکفعمی" ۴۱.

شیخ کفعمی، مانند سید بن طاووس، به کتابهای دعا اشتیاق وافری داشت. دو اثر مهم دعایی او که نفوذی دیرپا در فرهنگ شیعی به دست آورد. عبارتند از: ۱- البلد‌الأمین. ۲- جُنه‌الامان الواقیه که به عنوان مصباح کفعمی معروف است.

۱- **البلد‌الأمین**: نام کامل آن "البلد‌الأمین و الدرع‌الحصین من الادعیه و الاعمال و الاوراد و الاذکار" است که، از کتب مشهور و معتبر در دعا و آداب دینی و امور عبادتی محسوب می‌شود.

مؤلف، اثر خود را با مقدمه کوتاهی آغاز کرده، سپس به ذکر آداب تطهیر، مختصری از احکام وصیت و نماز میت و تعقیبات نماز، و دعاهای هنگام خواب پرداخته است، آنگاه ادعیه و اعمال هفته، آداب استخاره، اعمال و ادعیه ماهها با آغاز از ماه رجب، و ختم به ماه جمادی‌الآخر را آورده و بعد زیارات و نمازهای مستحب را به ترتیب یاد نموده است. ۴۲

۲- **جُنه‌الامان الواقیه (مصباح)**: تألیف این کتاب توسط کفعمی، در ۲۷ ذی‌قعدة سال ۸۹۵ پایان یافته است. این کتاب در پنجاه فصل تنظیم شده و شامل ادعیه و اوراد و اذکار و مشتمل بر آداب دینی و دعایی و امور عبادتی است و تفاوت چندانی با کتاب بلد‌الأمین ندارد. کفعمی در نقل از کتابهای

دعا به طور عمده به نقلهای ابن طاووس متکی است، گر چه به صراحت به این امر اشاره نکرده است. وی در خاتمه حواشی الجُنه الأمان الواقیه (مصباح) ضمن فهرست، از نام ۲۳۹ کتاب به عنوان کتابهایی که از آنها نقل شده، یاد کرده است. ۴۳

قابل ذکر است که آثار مرحوم کفعمی به عنوان منابع و مأخذ در تألیف آثار دعایی توسط آیندگان از جمله شیخ عباس قمی در تألیف مفاتیح الجنان و علامه مجلسی در تألیف زادالمعاد، مورد رجوع و استفاده بوده است.

و ادبیات دعا پس از کفعمی تا شیخ عباس قمی

پس از مرحوم کفعمی، کتابهای دعایی مهمی نوشته شده، که از میان آنها برخی شهرت ویژه یافته است که عبارتند از:

۱) **مفتاح الفلاح**: مشهورترین و رایج ترین تألیف در دوره پس از کفعمی دوره صفویه که در بین خواص علما معروف است. **مفتاح الفلاح** تألیف مرحوم شیخ بهائی (م ۱۰۳۰) است.

در کتب تراجم از شیخ بهایی به عنوان شخصیت جلیل القدر، عظیم المنزله، رفیع الشأن، کثیر الحفظ، أستاذ الأساتذہ و المجتهدین، أحد نوابغ الأمة الاسلامیه و ... یاد شده است. ۴۴

کتاب شریف و ارجمند **مفتاح الفلاح** یکی از ارزنده ترین کتب شیعی در فرهنگ دعا، محسوب می شود، اهمیت این اثر با عظمت، یکی به جهت جلالت قدر و شخصیت با عظمت نویسنده این کتاب می باشد و دیگر اینکه یک مجموعه کامل دعایی است که برای اوقات شبانه روزی در هر ساعتی که انسان بخواهد با پروردگار جلیش مناجات کند، برنامه دارد. ۴۵

در کتاب "نور علی نور در ذکر و ذکر و مذکور" تألیف حسن زاده آملی آمده است: "امید آنکه در حوزه های علمیه، صحف ادعیه و اذکار که از ائمه اطهار ما صادر شده اند، و بیانگر مقامات و مدارج و معارج انسانند از متون کتب درسی قرار گیرند و در محضر کسانی که زبان فهم و اهل دعا و سیر و سلوکنند و راه رفته و راه نمایند، درس خوانده شوند.

در نظر این کمترین اول "مفتاح الفلاح" شیخ بهایی، و پس از آن "عده الداعی" ابن فهد حلی، و بعد از آن ... در عداد کتب درسی درآیند که نقش خوبی در احیای معارف اصیل اسلامی است."

معلم بزرگ آیه الله ملاحسینقلی همدانی که به فرموده بعضی از مشایخ، سیصد تن از اولیای الهی در محضر او تربیت شده‌اند، می‌فرمود: کتاب "مفتاح الفلاح" شیخ بهایی برای عملی کردن خوب است. ۴۶

۲) **زاد المعاد:** کتابی است در زمینه دعا، تألیف علامه ملا محمد باقر مجلسی (م ۱۱۱۰ ق) به معنی توشه آخرت، مشتمل بر اذکار و ادعیه مذهبی که از ائمه سلام الله علیهم اجمعین نقل شده، و شرح مختصری است از تکالیف و اعمال مستحبی شیعه امامیه و پیش از مفاتیح الجنان شیخ عباس قمی، معروف ترین کتاب معتبر ادعیه شیعه به شمار می‌رفته است.

این کتاب مشتمل بر چهارده باب برابر با تعداد چهارده معصوم (ع) و مجموعاً چهل و نه فصل دارد. ۴۷

۳) **مفاتیح الجنان:** مشهورترین و رایج‌ترین تألیف مرحوم محدث قمی (شیخ عباس قمی) کتاب شریف و نامدار مفاتیح الجنان است، که چون پس از قرآن مجید، نامی‌ترین کتاب مورد تقدس جامعه شیعه امامیه و مردم فارسی زبان است، پس از کتاب خدای عالم، در کمتر خانه فرد شیعه باایمانی است که نباشد، لذا نیاز چندانی به معرفی و شرح و بسط مقال ندارد. مع الوصف می‌گوییم: محدث قمی چنان که خود در پایان چاپ اول مفاتیح می‌گوید، آن را در مشهد مقدس و کنار بارگاه پرنور حضرت امام رضا (ع) به سال ۱۳۴۴ ه. ق. تألیف کرده است.

کتاب مفاتیح الجنان شیخ عباس قمی در سه باب تدوین شده است:

باب اول) در تعقیب نمازها و دعا‌های ایام هفته و اعمال شب و روز جمعه و بعضی ادعیه مشهوره و مناجات خمس عشر و غیرها.

باب دوم) در اعمال ماههای سال و فضیلت و اعمال روز نوروز و اعمال ماههای رومی.

باب سوم) در زیارات و آنچه مناسب آن باب است.

جمع بندی و نتیجه

۱- آنچه توجه به آن لازم است این است که این همه شرف و شکوه جلال، از آن "حال دعا" است نه صرف لقلقه لسان و فقط تلفظ به زبان که نه عشق و شوری در دل پدید آورد و نه اهتزاز و جنبشی در جان بیفکند.

۲- انسان، یا بالفعل و در حال حاضر گرفتار انواع بلیات است و یا بالقوه و در آینده در معرض برخورد با آفات و حوادث گوناگون است و لذا تنها راه رفع بلائی موجود و دفع بلائی متوقع، استغاثه به درگاه خدای عالمیان است که بی‌خواست او هیچ سببی سببیت ندارد و بی‌اذن او هیچ عامل مؤثری اثرگذار نمی‌باشد.

۳- به حکم عقل واقع‌بین، انسان گرفتار در "دنیای پیچیده به بلا" موظف است دائماً در حال دعا و التجا به خدا باشد، هر چند در حال حاضر، خود را غرق در نعمت و فارغ از هر گونه بلا ببیند. چه آنکه جهان، جهان تغییر است و ممکن است در یک طرفه العین، نعمت، تبدیل به نعمت گردد و مسرت تبدیل به مصیبت شود.

۴- دعا و تذلل به درگاه خدا و درخواست حوایج از خدا، محصور به الفاظی مخصوص که از لسان رسول اکرم (ص) و ائمه معصومین صادر شده نیست، بلکه انسان در مقام دعا آزاد است و در هر حال و در هر جا که هست، به هر لغت و زبانی که برایش ممکن است می‌تواند اظهار نیاز به درگاه بی‌نیاز نموده، آنچه را در دل دارد به زبان آورد و با حضرت رب کریم به میان بگذارد؛ اما چه بهتر که سر به آستان مقربان درگاه و عارفان به شئون بندگی، یعنی خاندان عصمت و اهل بیت رسالت علیهم السلام گذارد و از لسان آن بزرگواران به دعا و مناجات با خدا بپردازد. چه آنکه تنها آنانند که خدا را تا آنجا که می‌شود شناخت، شناخته‌اند و هم به راه و رسم بندگی و عرض نیاز، آنچنان که شایسته است پی برده‌اند، هم می‌دانند از خدا چه باید خواست و هم می‌دانند آن را چگونه باید خواست.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- (مجلسی، بحارالانوار، ۳۰۰/۹۳؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ۱۰۸۷/۴؛ متقی هندی، کنز العمال، ۲/۶۲)
- ۲- (مؤمن/ ۶۰)
- ۳- (طبرسی، مجمع البیان، ۵/۲۰۹؛ حویزی، نورالثقلین، جزء رابع / ۵۲۸)
- ۴- (راغب اصفهانی، مفردات / ۱۶۹)
- ۵- (مصطفوی، التحقيق، ۲۱۷/۳)
- ۶- (همو/ ۲۱۸)
- ۷- (ضیاء‌آبادی، توبه / ۱۷)
- ۸- (یونس/ ۲۲)
- ۹- (مؤمن/ ۶۰)
- ۱۰- (فرقان/ ۷۷)
- ۱۱- (اعراف/ ۵۵)
- ۱۲- (بقره/ ۱۸۶)
- ۱۳- (ابن فهد حلی، غَدَّه الداعی/ ۴۰)
- ۱۴- (کلینی، کافی، ۴۶۶/۲)
- ۱۵- (حکیمی، جامعه‌سازی قرآنی / ۲۱۷).
- ۱۶- (قمی، مفاتیح الجنان/ ۳۲۶)
- ۱۷- (حکیمی، جامعه‌سازی قرآنی / ۲۴۰-۲۳۷)
- ۱۸- (همو/ ۲۴۱)
- ۱۹- (مجهول، نزهه الزاهد/ ۱۰)
- ۲۰- (همو/ ۱۲)
- ۲۱- (دوانی، مفاخر اسلام، ۱۳۲/۳)
- ۲۲- (الفهرست/ ۴۲)
- ۲۳- (ابن قولویه قمی، کامل الزیارات مقدمه کتاب)
- ۲۴- (دوانی، مفاخر اسلام/ ۳۸۱)
- ۲۵- (مجهول، نزهه الزاهد/ ۱۸)
- ۲۶- (طوسی، مصباح المتعجد)
- ۲۷- (اتان گلبرگ، کتابخانه ابن طاووس/ ۱۳)
- ۲۸- (همو/ ۱۴)
- ۲۹- (حر عاملی، امل‌الامل، ۲/۲۰۵)
- ۳۰- (رک: اقبال الاعمال، سید بن طاووس)

- ٣١- (نک: جمال الاسبوع، سيد بن طاووس).
٣٢- (نک: الدرر الواقيه، سيد بن طاووس)
٣٣- (نک: مُهَج الدعوات و منهج العبادات، سيد بن طاووس)
٣٤- (نک: فتح الابواب، سيد بن طاووس)
٣٥- (نک: الأمان، سيد بن طاووس)
٣٦- (إتان گلبرگ، کتابخانه ابن طاووس/٥٩؛ نک: فلاح السائل، سيد بن طاووس)
٣٧- (مجهول، نزهه الزاهد/٢٧)
٣٨- (نک: آئين بندگی و نيابيش، غفاری)
٣٩- (نک: عُدّه الداعي، ابن فهد حلی)
٤٠- (امين عاملي، اعيان الشيعه، ٢/١٨٥)
٤١- (قمی، فوائد الرضويه/٧؛ امين عاملي، اعيان الشيعه ٢/١٨٤)
٤٢- (نک: بلد الأمين، کفعمی)
٤٣- (نک: المصباح، کفعمی)
٤٤- (امينی، الغدير، ١١/٢٤٩؛ حر عاملي، امل الامل ١/١٥٥)
٤٥- (نک: مفتاح الفلاح، شيخ بهايی، مقدمه ناشر)
٤٦- (حسن زاده أملي، نور علی نور / ١١)
٤٧- (نک: زاد المعاد، مجلسی)

الگوی آرمان‌گرایی و واقع‌بینی در
اندیشه و سیره امام علی (ع)



مقدمه

یکی از معضلات فکری ما در سیاست، چه داخلی و چه خارجی، به عنوان نظامی که بعد ایدئولوژیکی در آن مطرح بوده، این است که در اتخاذ سیاستها آیا باید صرفاً به «آرمانها» (Ideals) اندیشید یا اینکه صرفاً به منافع ملی توجه کرد و «واقعگرایی» (realism) را در پیش گرفت؟ جامعه ما بعد از انقلاب اسلامی، همواره با این چالش روبرو بوده است؛ به طوری که دوره‌ای صرفاً در جهت گسترش اسلام و اهداف آرمانی قدم برمی‌داشته، و گاهی هم فقط بعد منافع مادی را در نظر داشته است. علاوه بر دو نظر فوق، نظر سومی نیز مطرح شده است، به تلفیق این دو دیدگاه معتقد است.

البته، نظریات مختلفی در باب تلفیق آرمانگرایی و واقعگرایی مطرح شده است که از جمله آنها می‌توان به نظریه: ام‌القری، نظریه وسع و تدرج، نظریه طولی، نظریه بعد مشروعیت و مقبولیت، نظریه سطح تحلیل منطقه‌ای و جهانی، و در نهایت به نظریه آرمانگرایی واقع‌بینانه اشاره کرد. هر یک از این نظریات کوشیده‌اند تا راه حلی، برای چالش مورد نظر ارائه کنند. در آرمانگرایی و واقعگرایی در اندیشه و سیره حضرت علی(ع)، به نظر می‌رسد که نظریات فوق خالی از اشکال نباشند و منظور حضرت علی(ع) را برآورده نسازند. بنابراین، برای یافتن منظور امام(ع)، به نظر می‌رسد که باید به اندیشه و سیره آن امام همام(ع) رجوع شود. از این رو، ابتدا به بیان شاخص‌های آرمانگرایی و واقعگرایی می‌پردازیم و سپس، نظر آن حضرت را درباره نظریه آرمانگرایی واقع‌بینانه بیان می‌داریم.

الف) کلیات مفهومی

۱. تعریف و شاخص‌های واقعگرایی

واقعگرایی یا رئالیسم به معنای گرایش به تحلیل اجتماعی، مطالعه و تجسم زندگی انسان در جامعه، مطالعه و تجسم روابط اجتماعی، روابط میان فرد و جامعه و ساختمان خود جامعه است، به صورتی که وجود دارد و نه آن‌گونه که باید باشد. [۱]

پیروان این مکتب، کسب نفع شخصی و تلاش برای کسب قدرت و ازدیاد آن را، واقعیات جهان سیاست می‌دانند. آنان معتقدند که همیشه، کشورها در صدد نفع خود و کسب و اعمال و افزایش قدرتش و منافع ملی خود را بالاتر از همه ایده‌ها، اصول و اخلاق قرار داده‌اند و خواهند داد. [۲]

شاخصهای واقع‌گرایی نیز عبارتند از:

— قدرت، مرکز ثقل و هسته اصلی سیاست است. بی‌اعتقادی به قدرت در سیاست، مثل اعتقاد نداشتن به اصل جاذبه در علوم است.
 — قدرت، فقط به وسیله قدرت قابل مقابله، کنترل و محدود شدن است.
 — منافع ملی در صحنه بین‌المللی راهنما، انگیزه و معیار رفتار کشورهاست.
 — بشر، طبعی نیکو نداشته است و ندارد. برعکس، افراد همیشه نفع طلب، قدرت طلب، ستیزه‌جو و خودخواه بوده‌اند و خواهند بود.
 در یک کلمه می‌توان گفت که واقع‌گرایی، مساوی با منافع و حرکت در جهت به دست آوردن منافع بدون در نظر گرفتن آرمانها و ایده‌هاست.

۲) تعریف و شاخصهای آرمانگرایی

در مقابل اندیشه رئالیستی، اندیشه آرمانگرایی یا ایده‌آلیسم وجود دارد که بشر را ذاتاً خوب و خیرخواه فرض می‌کند، و این نظر را که همگان در تلاش برای کسب قدرتش، مردود می‌داند.

ایده‌آلیستها امور و روابط بین‌الملل را بر مبنای اخلاق، عدالت، اعتماد و تعهد در نظر می‌گیرند. به اعتقاد آنان، سیاست باید مطابق آرمانها یا اصول متعالی عمل کند [۳] شاخص‌های آرمانگرایی عبارتند از: عمل کند قدرت فی نفسه محلی از اعراب ندارد، بلکه فقط در جهت خیر و نیکو از آن استفاده می‌شود.

در این اندیشه، بیشتر به اعمال مسالمت آمیز تکیه می‌شود و راه حل اختلافات از طرق آشتی‌جویانه دنبال می‌گردد.

آرمانها و اخلاق در صحنه بین‌المللی راهنما، انگیزه و معیار رفتار کشورهاست. این اندیشه، بشر را ذاتاً خوب و خیرخواه فرض می‌کند.

ب) آرمانگرایی در اندیشه و سیره حضرت علی(ع)

۱. دلایل آرمانگرایی حضرت علی(ع)

دلایلی را که می‌توان برای آرمانگرا بودن حضرت علی(ع) ذکر کرد، عبارتند از:

اول: مکتب‌سازی

یکی از دلایل اصلی و شاید مهمترین دلیل که می‌توان با استفاده از آن آرمانگرایی حضرت علی(ع) را اثبات کرد، همین مکتب‌سازی است. اگر حضرت علی(ع) با علم و زیرکی خاص خودشان می‌خواستند مانند معاویه عمل کنند، به نیکویی می‌توانستند از عهده آن برآیند، همچنانکه خود ایشان می‌فرمایند: «به خدا سوگند، معاویه زیرکتر از من نیست، لیکن او پیمان‌شکنی و گناهکاری می‌کند. اگر پیمان‌شکنی ناخوشایند نمی‌نمود، زیرکتر از من کسی نبود.» [۴] همه اینها، حاکی از آن است که ایشان به واقعیاتی که در جامعه به خود در آن زمان جریان داشت، کاملاً واقف بودند و شرایط را کاملاً درک می‌کردند. ایشان که می‌دیدند انسانها چطور خود را برای مسائل که اهمیت این دنیا فریفته‌اند، نمی‌خواستند خودشان را همانند این مردمان آلوده کنند، و وجود آن دنیایی خود را به مظاهر این دنیا آلوده سازند. خداوند می‌خواست که به وسیله بهترین بندگان خود، جریان فکری و مکتبی ارائه دهد که از اول تا به آخر آن، همه‌اش چیزی جز حقیقت و راستی نیست. بالطبع، طلایه‌داران و مکتب‌سازانی چون مولی علی(ع) که سلسله‌جنبان این حرکت به شمار می‌روند باید آنچنان این معارف و اصول را به مرحله اجرا در آورند، که کوچکترین خللی در آن راه نیابد. اگر مولی علی(ع) هم مانند معاویه می‌خواست برای دو روز دنیا با استفاده از «قاعده اهم و مهم»، «قاعده تزاحم» و دیگر قواعد کاری بکنند، حرف دروغی بزنند، وعده وعید نامربوطی به کسی بدهند و بی‌وفایی کنند تا روز حکومت دنیا را صاحب شوند، دیگر با کسانی همچون معاویه فرقی نمی‌کردند و امروز شیعه علی(ع) از شیعه معاویه تشخیص داده، نمی‌شد. پس، علی(ع) باید این گونه رفتار کنند، تک‌تک اصول آرمانی را به مرحله اجرا در آورند و این مکتبی را که قرار است در دنیا برای ابد باقی بماند کامل کنند و به یادگار بگذارند

تا راهروی تمامی عاشقان و شیفتگان به آن مکتب باشد و براحتی قابلیت شناسایی داشته باشد. [۵] بعد از ساخت این مکتب با ستونهای بسیار محکم آن، که دیگر از بین بردن آن از دست کسی ساخته نیست، می‌توان از قواعدی همچون اهم و مهم، درباره ضرورت‌های اجتماعی بهره برد. در واقع، اینها همانند استثنائاتی می‌مانند که بریک اصل زده می‌شوند تا به هنگام ضرورت از این امکانات برای حل مشکلات بهره برد. اما همچنانکه گفته شد کسی همچون علی (ع)، نباید از این امکانات استفاده کند، زیرا به عنوان یک مکتب‌ساز به اصل لطمه می‌زند.

دوم: سازگاری آرمانها و منافع براساس رویکرد عاقبت اندیش:

دومین دلیلی که در اینجا می‌توان ذکر کرد که البته اهمیت آن کمتر از مورد اول نیست در خود آرمانگرایی نهفته است. موقعی که از آرمانگرایی صحبت می‌شود، سریعاً به ذهن ما مفاهیمی ایده‌آلی، دست‌نیافتنی و نشدنی متبادر می‌شود؛ مفاهیمی همچون: عدالت، وفای به عهد و جوانمردی که فرای واقعیات زندگانی (منافع) ما تلقی می‌شوند با عقل ما سازگاری ندارند. به عبارت دیگر، منفعتی از ملتزم بودن به اینها، حاصل نمی‌شود؛ چرا که آرمانگرایی را مقابل واقعگرایی می‌گیریم، واقعگرایی را همان طرفداری از منافع برمی‌شماریم.

اگر ما بتوانیم ثابت کنیم که مفاهیمی همچون: عدالت، تعهد و وفای به عهد نیز منفعی را در بردارند، در این صورت به واقعگرایی می‌رسیم. شاید برای اینکه موضوع قریب به ذهن بشود، این طور بتوان گفت که این عقلی که منافع ما در هرکاری لحاظ می‌کند، خود این عقل دارای سلسله مراتبی است. مثلاً با عقل در مرحله اول، منفعی را از نظر زمانی بسیار نزدیک می‌باشند، به دست می‌آوریم. به طور مثال، در یک بار خرید و فروش یک جنس، سودی را به دست می‌آوریم و منفعت به دست آمده را احساس می‌کنیم. در مرحله دوم عقل، به منفعی که کمی دورتر از منافع مورد اول می‌باشد، می‌رسد. یعنی، دست به کاری می‌زنیم که با اندک تأخیری، شاهد سود و منفعت کار خود خواهیم بود. مثلاً، در یک معامله سلفی معامله‌ای را انجام می‌دهیم که

بعد از ۶ ماه، شاهد به دست آوردن سود و منفعت این معامله خواهیم بود. در مرحله بعد، دست به معامله‌ای می‌زنیم که نتایج آن معامله از نظر زمانی، دیرتر از مورد اولی و دومی است. مثلاً، مقداری پول در بانک می‌گذاریم به امید اینکه ۵ یا ۶ سال آینده بتوانیم با اضافه پولی که می‌گیریم، صاحب خانه شویم. در واقع، بعد از ۵ یا ۶ سال آینده، شما به سود منفعت خود خواهید رسید؛ هر چند سود و منفعت را فوری به دست نیاورده‌اید. پس، مدت زمانی صرف شد تا توانستید صاحب خانه شوید. اگر این مراتب را همچنان ادامه بدهیم، در نهایت یک عقل دوراندیش می‌رسیم. با استفاده از این عقل دوراندیش، می‌توان معامله کلان‌تری کرده، که سود آن را کمی دیرتر به دست می‌آوریم. به طور مثال، اگر شما به مفاهیمی همچون: عدالت، جوانمردی و وفای به عهد، اعتقاد داشتید، پس اگر در مقابل دشمن خود پیمان متارکه جنگ بستید، دیگر این پیمان را نمی‌شکنید؛ چرا که معتقدید: «المؤمن إذا وعد وفا» یا «أوفوا بالعقود» حال، اگر آمدید و پیمان را برای هدفی کوچکتر و این دنیایی‌تر شکستید، در واقع مرتکب گناهی شده‌اند. البته، ممکن است منفعت مختصری در کوتاه مدت نصیب شما بشود، اما در بلند مدت قطعاً به ضرر شما تمام خواهد شد. هنگامی که بر پیمان خود بودید و برای امروز دنیا پیمان شکنی نکردید، در واقع ممکن است در کوتاه مدت متضرر شوید، ولی در بلند مدت شما به سود کلانی دست خواهید یافت. این مورد با موارد قبلی که گفته شد، هیچ فرقی نخواهد داشت؛ زیرا در همه این موارد، در نهایت سود و منفعت است که حاصل می‌آید. با استفاده از این عقل دوراندیش است که می‌توان به اموری همچون عدالت، اخلاق، وفای به عهد و جوانمردی دست یازید. پس، پایبند بودن به اینها، چیزی از سود و منافع آنها نمی‌کاهد. در نهایت، می‌توان بدین نتیجه رسید که آرمانگرایی و واقعگرایی در عرض یکدیگر نیستند، بلکه در طول یکدیگرند. پس، آرمانگرایی، همان واقعگرایی است؛ بدین‌گونه که واقعگرایی مراتبی دارد، که آرمانگرایی در این سلسله مراتب در درجات بالا قرار خواهد گرفت. به عبارت دیگر، هر دو منفعت است؛ یکی منفعت مادی، و دیگری منفعت معنوی. پس، اگر هر دو را یکی گرفتیم،

دیگر اشکال ما که معتقدیم آرمانگرایی در مقابل واقعگرایی است، منتفی خواهد بود و آرمانگرایی نیز همان عاقبت اندیشی یا دوراندیشی است. پس، وقتی مولا علی (ع) همانند معاویه نیرنگ به کار نمی‌بردند و پیمان شکنی نمی‌کنند، در واقع امام (ع) با دوراندیشی خودشان می‌خواهند سود و منفعت بیشتری به دست آورند.

به عبارت دیگر، معاویه که بی‌قرارتر و بی‌صبرتر است، سریعتر می‌خواهد به هدف خود برسد و منفعت خود را به دست آورد. امام علی (ع) که عاقبت‌اندیش و صبورند، دست به معامله‌ای می‌زنند که سود بیشتری در آن نهفته است.

سوم: کلان‌نگری

دلایلی دیگر برای اثبات آرمانگرایی علی (ع)، دید کلان داشتن و کلی‌نگری در امور است. این مطلب، مانند در نظر گرفتن یک واقعه در یک ظرف بزرگتری است. پس، نتیجه‌نهایی که در پایان کار گرفته می‌شود مهم است، نه نتایج مقطعی و جزئی در یک دوره خاص. به طور مثال، شاید درباره معاویه بگوییم که چون در مدت حکومتش توانست همه چیز را به دست آورد، پس او برنده نهایی است. اصولاً، این‌گونه ارزیابی کردن، باطل است، و باید فراتر از این قطعی‌نگری اندیشید. بسیار اتفاق افتاده که گروه‌های مختلفی در مسابقات بین‌المللی شرکت کرده‌اند و با وجودی که تعداد از اعضای گروه موفق به دریافت بالاترین رتبه در رشته خود شده‌اند، اما از نظر گروهی نتایج کمتری به دست آورده‌اند.

ما باید دامنه تصمیم‌گیری خود را، به اندازه ۱۴ قرن فراتر بیاوریم. و در این چهارده قرن به عملکرد هر دو گروه به قضاوت بنشینیم. اگر در مجموع این ۱۴ قرن نتایج حاصله مثبت بود، برنده واقعی معاویه است. و الا نه. در این مورد اگر کسی همچون معاویه را شاهد مثال بیاوریم، شاهد خواهیم بود که معاویه بجز چندین سال حکومت خود، موفقیت‌چندانی به دست نیاورده اما بعد از آن تا قرن حاضر بر جلال و شکوه او افزوده نگردیده که هیچ، بلکه منفورتر و خوارتر نیز گردیده است چه افرادی که با خواندن سرگذشتشان،

آنها را نفرین کرده‌اند و مظهر حيله‌کاری و دغل‌بازی و عیاشی و شهوترانی می‌دانند. قصری که داشت در زمان خود در سراسر بلاد معروف بود اکنون جز خرابه‌ای بیش نمانده و به مخروبه‌ای بدل گشته است. اما هر چند ممکن است درباره مولی علی (ع) گفته شود که حضرت علی (ع) نتایج چشمگیری در درون حکومت خود به دست نیاورد، اما در یک کلان هزار و چهارصد ساله شاهد خواهیم بود که سال به سال به ارج و قیمت او افزون گشته است. چه افرادی که با خواندن حکایتها و رویدادهای آن دوران و کارهایی که حضرت علی (ع) کردند، زبان به تحسین آن حضرت گشوده‌اند، چه مکانها و مقبره‌هایی که برای آن حضرت ساخته شده است، چه انسانهایی که وقتی به یاد امام (ع) می‌افتند به او می‌نازند و او را در همه اسوه و الگوی خود قرار می‌دهند. حال، آیا باز می‌توان در این دید کلان گفت که علی (ع) در مقابل معاویه به سود و منفعت کمتری نائل گردیده است و سود، بیشتر از آن معاویه بوده، حاشا که چنین نتیجه‌ای نمی‌توان گرفت.

۲. شاخص‌های آرمانگرایی

عدالت، اصل پایندی به عهد و پیمان، صدق و راستی، مساوات و جوانمردی، از جمله شاخصهای آرمانگرایی است.

اول: عدالت

یکی از شاخصهای آرمانگرایی، عدالت و عدالت‌پیشگی است. عدالت در منظر علی (ع)، جایگاه ویژه‌ای دارد؛ به طوری که ایشان را، کشته عدالت می‌دانند. امام (ع) به عدالت شهره است. ایشان در اجرای عدالت، حاضر نبودند کمترین نرمش حتی به خویشاوندان و نزدیکانشان از خود نشان بدهند، حضرت علی (ع) در قطعیت برپا داشتن حق و درهم شکستن ظلم می‌فرمایند: «به خدا، چون گفتار نباشم که با آهنگ به خوابش کنند و فریبش دهند و شکارش کنند. من تا زنده‌ام به یاری جوینده حق، رویگردان از آن را می‌زنم و با فرمان یکدل، نافرمان به دل را [۶].»

عدالت در منظر علی (ع)، آنقدر پراهمیت جلوه می‌کند، که قبول حکومت

را فقط برای اجرای حق و عدل بیان می‌کنند: «به خدایی که دانه را کفید و جان را آفرید، اگر این بیعت‌کنندگان نبودند و یاران حجت بر من تمام نمی‌نمودند و خدا علما را نفرموده بود تا ستمکار شکمباره را برنتابند و به یاری گرسنگان ستم‌دیده نشتابند، رشته این کار را از دست می‌گذاشتم پایش را چون آغازش می‌انگاشتم و چون گذشته به کناری می‌داشتم. و می‌دیدید که نیای شما را به چیزی نمی‌شمارم و حکومت را پیشیزی ارزش نمی‌گذارم.» [۷]

امام (ع) در پافشاری بر عدل، در جای دیگری می‌فرماید: «به خدا قسم، اگر ببینم که به مهر زنان، یا بهای کنیزان رفته باشد، آن را باز می‌گردانم که در عدالت گشایش است. آن که عدالت را برنتابد، ستم را سخت‌تر یابد.» [۸]

حضرت علی (ع) در جای دیگری، از عدالت چنین تعبیرهایی دارند: «معیار سیاست، عدالت است» [۹]، «عدالت، نظام بخش حکومت است» [۱۰] و «عدالت، نگهدارنده مردم است.» [۱۱]

دوم: اصل پابندی به عهد و پیمان

هرگاه حضرت علی (ع) با کسی پیمانی می‌بستند، به هیچ وجه و یا هیچ عذر و بهانه‌ای آن را نمی‌شکستند همواره، امام (ع) خود را ملزم به پابندی به پیمان خود می‌کردند، و دیگران را نیز به آن سفارش می‌نمودند. حضرت علی (ع) از وفا، به سپر یاد می‌کنند: «همانا، وفا همزاد دوستی است. و من هیچ سپری، نگهدارنده‌تر از وفا سراغ ندارم. آن که می‌داند او را چگونه بازگشتگاهی است، بی‌وفایی نکند. در روزگاری به سر می‌بریم که بیشتر مردم بی‌وفایی را، زیرکی می‌دانند و نادان آن مردم را، چاره‌اندیش خوانند. خدایشان کیفر دهد، چرا چنین می‌پندارند.» [۱۲]

حضرت علی (ع) تا بدانجا به وفای به عهد اهمیت می‌دهند که آن را بنیاد دینداری معرفی می‌کنند: «بنیاد دینداری، امانت را بجا آوردن و پابندی به عهد و پیمان است.» [۱۳] حضرت علی (ع) در نامه خود به مالک اشتر، وفای به عهد را این‌گونه بیان می‌دارند: «در میان واجبات الهی، هیچ موضوعی همانند وفای به عهد در میان مردم جهان با تمام اختلافاتی که دارند مورد

اتفاق نیست، حتی مشرکان زمان جاهلیت علاوه بر مسلمانان آن را رعایت می‌کردند، زیرا عواقب پیمان‌شکنی را آزموده بودند.» [۱۴] حضرت در جای دیگری در نامه‌ای به مالک اشتر، وفای به عهد و پیمان و برپا داشتن آن را به طور مبسوط شرح می‌دهند و می‌گویند: «اگر میان تو و دشمنت پیمانی بسته شد، یا تعهد پناه دادن به او را دادی، جامه وفا را به عهد خویش ببوشان و تعهدات خود را محترم بشمار. و جان خود را سپر تعهدات خویش قرار ده ... هرگز، پیمان شکنی مکن، و در عهد خود خیانت روا مدار و دشمنت را مفرب، زیرا غیر از شخص جاهل و شقی، کسی برخداوند گستاخی روا نمی‌دارد. خداوند عهد و پیمانی را که با نام او منعقد می‌شود با رحمت خود، مایه آرامش بندگان و حریم امن برای آنان قرارداده تا به آن پناه برند و برای انجام دادن کارهای خود، به جوار او متمسک شوند. بنابراین، فساد، خیانت و فریب در عهد و پیمان راه ندارد.» [۱۵]

سوم: صدق و راستی

حضرت علی (ع) همان‌گونه که در رفتار صادق بودند، دیگران را هم به آن توصیه و سفارش می‌کردند. پس از بیعت مردم با امام (ع) در مدینه، حضرت علی (ع) در خطبه‌ای فرمودند: «پیمان من بدانچه می‌گویم در گرو است و به درستی گفتارم متعهد و کفیلیم. به خدا سوگند، هرگز حقیقتی را کتمان نکرده‌ام و هیچگاه دروغی نگفته‌ام.» [۱۶]

حضرت علی (ع) معتقدند: «صدق، سید صلاح هر چیز و دروغ، سید تباهی هرکاری است.» [۱۷]

در جای دیگر، امام (ع) خود را مقدم در کارها قبل از امر کردن به دیگران برمی‌شمردند: «ای مردم به خدا سوگند من شما را به هیچ طاعتی وادار نمی‌کنم، مگر اینکه پیش از شما خود به عمل می‌کنم. و شما را از معصیتی نهی نمی‌کنم، مگر اینکه خودم پیش از شما، از آن کناره‌گیری می‌نمایم.» [۱۸]

چهارم: مساوات

حضرت علی (ع) در همه شرایط برابری و مساوات را رعایت می‌کردند، و معتقد بودند که عامل برتری دهنده، فقط تقوای الهی است. حضرت علی

(ع) در این باره می‌فرماید: «روزی، تقسیم شده است و روزگار می‌چرخد و مردم تا به آدم همه مساویند.» [۱۹]

حضرت علی (ع) پس از فرستادن محمد بن ابی‌بکر به فرمانداری مصر، به او چنین خطاب می‌کند: «و همه را به یک چشم نگاه کن تا بزرگان در تبعیض تو طمع ستم بر ناتوان نبینند، و ناتوان از عدالتت مأیوس نگردد.» [۲۰]
در جای دیگر، امام (ع) فرمودند: «و برای همه مردم خود آنچه را دوست بدار، که برای خود و خاندانت دوست می‌داری. و آنچه را که برای خود و خاندانت نمی‌پسندی، برای آنان مپسند.» [۲۱]

پنجم: جوانمردی

حضرت علی (ع) را، آخر جوانمردی و مردانگی گفته‌اند. درباره امام (ع)، این عبارت معروف است: «لا فتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار» این عبارت، بخوبی گویای جوانمردی حضرت علی (ع) است. امام (ع) در مقابل دشمنان خدا، همچون کوهی استوار می‌مانست. هرگز دیده نشد که حضرت علی (ع) در جنگی به دشمن پشت کند؛ حتی گفته شده، که زره حضرت پشت نداشته است.
از سوی دیگر، همین حضرت در مقابل یتیمان به خاک می‌افتادند، و حتی به آنان سواری می‌دادند تا دلشان را به دست آورند.

امام (ع) شبها کیسه‌ای از مواد غذایی بردوش می‌کشیدند تا به نیازمندان بدهند. حضرت علی (ع) در دنیا مالی نیندوختند، و غذایشان از فقیرترین مردم هم پایین‌تر بود به گفته شهید مطهری، امام علی (ع) شخصیتی دو نیرویی است، که هم جاذبه دارد و هم دافعه. و جاذبه و دافعه امام (ع) نیز سخت نیرومند است. [۲۲]

حضرت علی (ع) صداقت را همبسته جوانمردی برمی‌شمردند و می‌فرمایند: «ارزش مرد، به اندازه همت اوست. و صدق او، به مقدار جوانمردی‌اش. و دلبری او، به میزان ننگی که از بدنامی دارد. و پارسایی او، به مقدار غیرتی که آرد.» [۲۳]

امام علی (ع)، در جای دیگری می‌فرماید: «از شریفترین کردار مرد بزرگوار آن است، که از آنچه می‌داند غفلت نماید.» [۲۴]

و نیز، حضرت علی(ع) در جای دیگری می‌فرمایند: «سزوارترین مردم به کرم، کسی است که کریمان بدو شناخته شوند.» [۲۵]

ج) واقع‌بینی در اندیشه و سیره حضرت علی(ع)

۱. دلایل واقع‌بینی حضرت علی(ع)

اول: مصلحت‌اندیشی

یکی از دلایل مهم برای اثبات واقع‌بینی، مصلحت‌اندیشی است. هنگامی از مصلحت‌اندیشی استفاده می‌شود، که فرد نسبت به واقعیات و اوضاع و احوال اجتماع خود کاملاً آگاه باشد

حضرت علی(ع) شخصیتی بودند که مصالح جامعه اسلامی را کاملاً تشخیص می‌دادند، و براساس آن عمل می‌کردند. ۲۵ سال سکوت حضرت علی(ع) گواه‌گویی برای این مدعاست. در آن دوران حضرت علی(ع) صلاح جامعه اسلامی را در آن دیدند که با ابوبکر بیعت کنند و سکوت برگزینند؛ زیرا ماجرای مرتدان و مسائل و مشکلات به وجود آمده پس از درگذشت پیامبر(ص)، جامعه اسلامی را بشدت تهدید می‌کرد. حضرت علی(ع) در جای جای نهج‌البلاغه تأکید می‌کنند که حکومت حق ایشان است که فقط به خاطر مصالح جامعه اسلامی، از آن چشم پوشیدند. در جریانی که در سقیفه بنی‌ساعده اتفاق افتاد و ابوبکر خلیفه شد، ابوسفیان و عباس عموی پیامبر نزد امام(ع) می‌روند و از او می‌خواهند که برای گرفتن حق خود، قیام کنند، اما حضرت علی(ع) نمی‌پذیرند و می‌فرمایند: «... هر که با یآوری برخاست، روی رستگاری بیند و گرنه، گردن نهد و آسوده نشیند، که خلافت بدینسان همچون آبی بدمزه و نادلپذیر است و لقمه‌ای گلوگیر. و آن که میوه را نارسیده چیند، همچون کشاورزی است که زمین دیگری را برای کشت گزیند. اگر بگویم، گویند خلافت را آزمندان خواهان است. و اگر خاموش باشم، گویند از مرگ هراسان است. هرگز، من و از مرگ ترسیدن؟» [۲۶]

«در واقع، حضرت علی(ع) مصلحت را در آن دیدند که سکوت کنند. این انتخاب، واقع‌بینی حضرت را نسبت به اوضاع و احوال جامعه خود نشان می‌دهد.

دوم: شرایط زمان و مکان

از جمله دلایل دیگری که می‌توان برای واقع‌بینی بیان داشت، بحث شرایط زمان و مکان است. هرکاری، مقتضای زمانی و مکانی خاصی دارد. یعنی، هرکاری را نمی‌توان در همه شرایط انجام داد. چه بسا، در بعضی مواقع نتوان با آن وسیله، به هدف رسید. به طور مثال، حکومت هم چنین وضعی دارد. کسی که رهبری یک حکومت را به دست دارد، همیشه و در همه حال، نمی‌تواند از یک ابزار و وسیله برای رسیدن به هدف خود استفاده کند. حضرت علی(ع) نیز با مقتضیات زمانی و مکانی آشنایی داشتند و در موقع لزوم نیز از آن وسایل بهره می‌برند. به طور مثال، درباب زکات آمده است که زکات به ۹ چیز (شتر، گاو، گوسفند، طلا، نقره، گندم، جو، خرما و کشمش) تعلق می‌گیرد. [۲۷] در حالی که حضرت علی(ع) در زمان خود، بر اسبان نیز زکات بستند؛ زیرا تشخیص دادند که این کار، لازم است.

سوم: امکان روی آوردن به فشار

یکی دیگر از موارد دلایل بر واقع‌بینی، استفاده از فشار است. یعنی، گاهی لازم است کسی که در رأس جریانی قرار می‌گیرد، برای مصلحت جامعه، بر فرد یا گروه خاصی فشار آورد تا به سر منزل مقصود برسد. در واقع، چون رهبر جامعه در راه رسیدن به هدف خود به موانعی بر می‌خورد، سعی می‌کند آنها را با روشهای مختلف از جمله فشار صحیح که موجب تعالی و رشد جامعه و افراد است بر دارد. چه بسا فشار نیاوردن و سستی کردن، باعث صدمات جبران‌ناپذیری گردد. پس، این واقع‌بینی و آگاه بودن نسبت به شرایط اجتماعی است، که رهبر را بر آن می‌دارد تا در مواقع لزوم از عامل فشار بهره گیرد. در تاریخ زندگی حضرت علی(ع) بویژه در دوران خلافت ایشان، از این مصادیق، به فور یافت می‌شود. حضرت علی(ع) در راهی که برگزیدند و به آن ایمان داشتند، لحظه‌ای از برپاداشتن حق نمی‌ایستادند. هر چند عزم محکم امام گاهی موافق و گاهی مخالف، خواست افراد بود، ولی حضرت علی(ع) با اصرار و پافشاری تلاش می‌کردند تا آن را انجام دهند. نکته مهمی که در اینجا باید به آن اشاره کرد، این است که زمانی که خود مردم

به کاری تمایل نداشتند، حضرت علی(ع) به آنان فشار نمی‌آوردند. به طور مثال، در ماجرای حکمیت چون اکثر سپاه حضرت به حکمیت تن دادند، ایشان هم به اکراه پذیرفتند. اینکه دیگران خود دست به کار نمی‌شدند و فرمان نمی‌بردند، نباید با پافشاری حضرت و فشاری که ایشان برای اجرای فرمانهای الهی داشتند، خلط شود.

هدف ما هم همین است که نشان بدهیم واقع‌بینی حضرت، ایجاب می‌کرد که دست به چنین کارهایی بزند؛ اگرچه نخواستن مردم، مقوله دیگری است.

۲. شاخص‌های واقع‌بینی

از جمله شاخصهای واقع‌بینی، می‌توان به سماحت، فرافکنی و بیانات اشاره کرد.

اول: سماحت

یکی از شاخصهای واقع‌بینی، سماحت است، که در لغت اجازه دادن و گذشت کردن معنا می‌دهد. [۲۸] از جمله مصادیقی که در اینجا می‌توان به آن اشاره کرد، ماجرای اجازه گرفتن طلحه و زبیر از امام (ع) است. آنان برای رفتن به مکه و انجام دادن حج، نزد حضرت آمدند و از او اجازه خواستند. با اینکه حضرت علی (ع) از قصد و نیت آنان آگاه بودند و می‌دانستند که آنان برای ایجاد فتنه‌ای به مکه می‌روند و دروغ می‌گویند، لیکن به آنان اجازه دادند تا به مکه بروند. علامه محمد تقی جعفری نیز در کتاب نگاهی به علی (ع)، به این موضوع اشاره کرده است. [۲۹] در واقع، حضرت علی(ع) با آگاهی از شرایط و اهداف کار آنان، سماحت می‌کنند و نمی‌خواهند که مجرم را قبل از جنایت محاکمه کنند. امام (ع) می‌خواهند کاری کنند تا فسق آنان علنی شود و بعد با آنان مبارزه کنند.

دوم: فرافکنی

مورد دیگری که با استفاده از آن می‌توان به واقع‌بینی حضرت علی (ع) اشاره کرد، بحث فرافکنی است. فرافکنی، به معنای دور کردن بحران از خود می‌باشد. به عبارت دیگر، درباب سیاست و حکومت گفته شده است که

برای اینکه شما در جنگ با دشمن در داخل کشور خود، متضمن خسارات و زیانهای سنگین نشوید، لازم است بحران را به خارج از مرزهای خود بکشانید و خسارات را در خارج از مرزهای خود و در حیطه دشمن به دشمن تحمیل کنید. حضرت علی(ع) به این نکته، بدین صورت اشاره می‌کنند: «فوالیه ما غزی قوم قط فی عقر دارهم الا و قد ذلوا.[۳۰]»
(به خدا سوگند، هیچ قومی در سرزمین خود نجنگیدند، مگر اینکه دلیل و خوار شدند.) و در واقع، این عبارت واقع‌بینی ایشان را نشان می‌دهد.

سوم: بیانات

بیانات خود حضرت شامل: خطبه‌ها، نامه‌ها، کلمات قصار و ... در شرایط زمانی و مکانی مختلف، حاکی از دقت نظر و ژرف‌نگری ایشان در مسائل زمان خودشان است. مطالبی که در جریان خطبه شقشقیه بیان شده، حاکی از عمق نظر حضرت درباره واقعیات جامعه است: «هان! به خدا سوگند، جامعه خلافت در پوشید و می‌دانست خلافت جز مرا نشاید، که آسیا سنگ تنها گرد استوانه به گردش درآید. کوه بلند را مانم که سیلاب از سیتغ من ریزان است، و مرغ از پریدن به قله‌ام گریزان. چون چنین دیدم دامن از خلافت در چیدم و پهلوی آن پیچیدم. و ژرف بیندیشیدم که چه باید کرد، و از این دو کدام شاید؟ با دست تنها بستیزم یا صبر پیش گیرم و از ستیز بپرهیزم؟ که جهانی تیره است و بلا بر همگان چیره بلایی که پیران در آن فرسوده شوند و خردسالان پیر، و دیندار تا دیدار پروردگار در چنگال رنج امید. چون نیک سنجیدم، شکیبایی را خردمندانه‌تر دیدم و به صبر گراییدم حالی که دیده از خار غم خسته بود، و آو در گلو شکسته. میراثم ر بوده این و آن و من بدان نگران. تا اینکه نخستین، راهی را که باید، پیش گرفت و دیگری را جانشین خویش گرفت. شگفتا! کسی که در زندگی می‌خواست خلافت را واگذارد. چون اجلس رسید کوشید تا آن را به عقد دیگری در آورد خلافت را چون شتری ماده دیدند و هر یک به پستانی از او چسبیدند و سخت دوشیدند و تا توانستند نوشیدند پس آن را به راهی درآورد ناهموار، پر آسب و جان‌آزار که رونده در آن هر دم به سر درآید، و پی‌درپی پوزش خواهد، و از ورطه به درنیاید. سواری

را ما سنت که بازگیر توسن نشینند اگر مهارش بکشد، بینی آن آسیب بیند و اگر رها کند، سرنگون افتد و بمیرد. به خدا که مردم چونان گرفتار شدند که کسی براسب سرکش نشیند و آن چارپا و به پهنای راه نرود و راه راست را نبیند. من آن مدت دراز را با شکیبایی به سر بردم، رنج دیدم و خون دل خوردم. چون زندگانی او به سر آمد، گروهی را نامزد کرد و مرا در جمله آنان در آورد، خدا را چه شورایی! من از تحسین چه کم داشتم که مرا در پایه او نیندیشند و در صف اینان داشتند. ناچار، با آنان انباز و با گفتگوشان دمساز گشتم. اما یکی از کینه راهی گیرند و دیگری داماد خود را بهتر دید و این دوخت و آن برید، تا سومین به مقصود و همچون چارپا بتافت، و خود را در کشتزار مسلمانان انداخت و پیایی دو پهلوی را آکنده کرد و تهی ساخت. خویشاوندانش با او ایستادند و بیت‌المال را خوردند و برباد دادند. چون شتر که مهار برد و گیاه بهاران چرد چندان اسراف ورزید که کار به دست و پایش بیچید و بر پر خوری به خواری و خواری به نگوئساری کشید. و ناگهان دیدم مردم از هر سو روی به من نهادند و چون یال کفتار پس و پشت هم ایستادند؛ چندانکه حسان فشرده گشت و دو پهلویم آزرده. به گرد من فراهم و چون گله گوسفند سر نهاده به هم. چون به کار برخاستم، گروهی پیمان بسته بشکستند، و گروهی از جمع دینداران بیرون جستند، و گروهی دیگر با ستمکاری دلم را خستند. گو اینکه هرگز کلام پروردگار را نشنیدند یا شنیدند و به کار نبستند که فرماید: «سرای آن جهان از آن کسانی است که برتری نمی‌جویند و راه تبهکاری نمی‌پویند و پایان کار ویژه پرهیزکاران است.» [۳۱] آری به خدا دانستند، لیکن دنیا در دیده آنها زیبا بود و زیور آن در چشم‌هایشان خوشنما. به خدایی که این دانه را کفید و جان را آفرید، اگر این بیعت‌کنندگان نبودند و یاران حجت بر من تمام نمی‌نمودند و خدا علما را نفرموده بود تا ستمکار شکم‌باره را بر نتابند و به یاری گرسنگان ستم‌دیده بشتابند، رشته این کار را از دست می‌گذاشتم و پایانش را چون آغازش می‌انگاشتم. و چون گذشته، خود را به کناری می‌داشتم. و می‌دیدید که دنیای شما را به چیزی نمی‌شمارم و حکومت را پیشیزی ارزش نمی‌گذارم.» [۳۲]

د) الگوی آرمانگرایی واقع بین در اندیشه و سیره حضرت علی (ع)

۱. نظریات مختلف درباره نحوه تلفیق آرمانگرایی و واقع‌گرایی

تعاریف و شاخصهای هر دو مکتب آرمانگرایی، نشان از تفاوت‌هایی بین این دو دیدگاه دارد. همین امر، سبب شده است که عده‌ای به مکتب آرمانگرایی صرف، متوسل شوند و از منافع غافل گردند؛ همان طوری که عده‌ای صرفاً معتقد به واقع‌گرایی محض شده و آرمانها را نادیده گرفته‌اند. در این میان، گروه سومی معتقد به تلفیق این دو نظر می‌باشند. آنان در عین پایبند بودن به آرمانها و اصول اعتقادی، از منافع نیز غافل نیستند. گروه سوم نظریاتی را در این باب مطرح کرده‌اند، که به طور خلاصه به آنها اشاره می‌شود. [۳۳]

اول: نظریه ام‌القری

یکی از نظریات موجود، نظریه «ام‌القری» است که آقای محمد اردشیر لاریجانی بیان داشته است. در این، «ام‌القری» کشوری شمرده می‌شود که، رهبرش پذیرفته جهان اسلام باشد، بتواند مسلمانان را هدایت و رهبری کند و نزد کشورهای اسلامی معتبر باشد. او معتقد است که ایران، ام‌القرای جهان اسلام است. پس، در صورت تعارض بین منافع ملی و اهداف آرمانی، اولویت با حفظ ام‌القرای اسلام است. یعنی، امنیت ام‌القری باید حفظ شود. ام‌القری در ۲ صورت به حمایت از دیگر کشورها می‌پردازد:

اول، هنگامی که مردم آن کشور، حاضر به جانفشانی و فداکاری در راه حفظ ام‌القری باشند.

دوم، در صورتی که توان و وسع کمک به آن کشور را داشته باشند؛ چنانکه قرآن می‌فرماید: «لاتکلف الله نفساً الا وسعها». [۳۴]

دوم: نظریه وسع و تدرج

نویسنده‌ای دیگر معتقد است که این امر مشروط به دو شرط وسع و تدرج، اولویت، با اهداف آرمانی است. یعنی، ابتدا باید توان داشته باشیم، و دیگر اینکه کم‌کم کمک کنیم. در واقع، این به لحاظ منافع ملی خودمان باشد، نه دیگر کشورها.

سوم: نظریه مقبولیت و مشروعیت.

نظریه دیگر این است که ساختار نظام، دو بعد مقبولیت و مشروعیت دارد که باید بین این دو نظام، تعارض قائل شویم. مشروعیت، از قانون شرع است و مقبولیت نظام، کارآمدی آن است. سلسله مباحثی که به کارآمدی کشور مربوط می‌شود، باید با منافع ملی بسنجیم. و آن سلسله مباحثی را که مربوط به اسلام می‌شود، لازم است با شرع بسنجیم. پس، اگر به باب مشروعیت بر می‌گردد، شرع مقدم است و اگر به باب مقبولیت بر می‌گردد، منافع ملی مقدم است.

چهارم: نظریه طولی

همچنین از نظریه‌ای که مناسب است آن را نظریه طولی بنامیم چنین مطرح شده است که تا به حال، اشکال ما این بود که منافع ملی را در عرض اهداف آرمانی قرار داده‌ایم. در صورتی که اگر اینها در طول هم قرار دهیم، مشکل حل می‌شود. به عبارت دیگر، برای نظاممان یک سلسله اهداف بلند مدت (اهداف آرمانی)، کوتاه مدت (منافع ملی درجه دوم) و اهداف کوتاه‌مدت (منافع ملی درجه اول) داریم که مصداق آنها عبارتند از: صدور انقلاب، شکوفایی اقتصادی و تمامیت ارضی.

پنجم: نظریه سطح تحلیل منطقه‌ای و سطح تحلیل جهانی

بر اساس نظریه‌ای دیگر، باید بین دو سطح تحلیل منطقه‌ای و تحلیل جهانی، تمایز قائل شویم.

یکی سلسله ارزشها و اهداف آرمانی مثل: صلح، عدالت و بشر دولتی در عرصه جهانی مطرح است. در عرصه منطقه‌ای، شاهد توجه به مسائل اقتصادی و ارتباطی هستیم. یعنی، مباحثی واقع‌گرایانه در عرصه منطقه‌ای، بیشتر مورد توجه است. اگر ما منافع ملی را در عرصه منطقه‌ای و اهداف آرمانی را عرصه جهانی مطرح کنیم به شرط اینکه در منطقه‌گرایی هدف را همگرایی قرار دهیم و نه واگرایی می‌توانیم در ایجاد سازش بین منافع ملی و اهداف آرمانی موفق بشویم.

ششم: نظریه آرمانگرایی واقع‌بینانه [۳۵]

این نظریه معتقد است که هدف اصلی، تقدم آرمانها و اصول اخلاقی و اعتقادی است. البته، این آرمانها مادامی حق تقدم دارند، که در جامعه ضرورتی پیش نیامده باشد. در صورت پیش آمدن ضرورتی، براساس قواعدی همچون تراحم یا اهم و مهم، موقتاً آرمانها و اصول کنار گذاشته می‌شوند و منافع ملی لحاظ می‌گردند. تا به محض برطرف شدن ضرورت، باز همچنان تقدم با اهداف و آرمانها خواهد بود.

هفتم: نظریه آرمانگرایی واقع‌بین

نظریه دیگری که شاید بتوان به نظریات فوق افزود، نظریه آرمانگرایی واقع‌بین است. چنانکه درباره نظریه آرمانگرایی واقع‌بینانه گفته شد، آن نظریه همان تلفیق آرمانگرایی و واقعگرایی است که البته آرمانها را اصل قرار می‌دهد و در مواقع لزوم بدون در نظر گرفتن اصولی که برای این هدف و آرمان متصور است، دست به اعمالی می‌زند که گاهی متضاد با اهداف آرمانی نیز می‌باشد. البته، در توجیه این مطلب، معتقدند که این موارد متضادی که به وجود می‌آید، در مواقعی که ضرورت ایجاد می‌کند مانند سوپاپ اطمینان به کار می‌آید. پس، این طور نیست که دائمی باشد، بلکه موقتی است و با از بین رفتن ضرورت، دوباره آرمانها تقدم می‌یابند. اما در مورد نظریه آرمانگرایی واقع‌بین باید گفت که اصول آرمانگرایی، به صورت صددرصد اجرا می‌شوند، بدون اینکه ضرورتی بتواند این اصول را تغییر دهد، و قواعدی برخلاف این قواعد به اجرا درآورد. پس، واقع‌بینی هم بدین معناست که در این بینش، فرد به همه جریانهای که دور و بر او اتفاق می‌افتد، آگاه باشد. این طور نیست که حوادث و وقایع از چشم او دور بماند بلکه با آگاهی از اوضاع و احوال جامعه در جهت آرمانها و اهداف گام برمی‌دارد. پس، تفاوت این دو بدین ترتیب شد که در اولی، اهداف و اصول آرمانی به طور صددرصد اجرا نمی‌شود و ممکن است براساس ضرورت‌های فقهی و سیاسی موقتاً این اصول و اهداف تعطیل شوند، در حالی که در دومی، اهداف و اصول آرمانی به طور صددرصد اجرا می‌شود و ضرورتها نمی‌توانند مانع از انجام شدن آنها شوند.

۲. آرمانگرایی واقع‌بینانه در اندیشه و سیره حضرت علی ع

با توجه به مطالب ذکر شده در صفحات قبل و شاخصهای آرمانگرایی و واقع‌بینی حضرت، می‌توان نظریه‌ای با عنوان «آرمانگرایی واقع‌بینانه» به دست آورد. البته، این نظریه با نظریه قسمت «ه» همان‌طور که بیان شد متفاوت است. حضرت علی (ع) را باید آرمانگرایی واقع‌بین دانست. یعنی امام (ع) در عین حرکت در مسیر اهداف و آرمانها و انعطاف‌ناپذیر بودن درباره آنها، از شرایط جامعه خود نیز آگاهی کامل دارند. حضرت، در عین برقراری عدالت در جامعه، کاملاً به این نکته نیز آگاهی دارند که اوضاع اجتماع به گونه‌ای است، که ممکن است در این راه خونش ریخته شود و به شهادت برسند. اما در عین حال، امام (ع) ذره‌ای حاضر نیستند از هدفی که برای او مقرر شده است، دست بردارند حضرت علی (ع) به پایبندی به اصل عهد و پیمان کاملاً معتقدند، افراد پیمان‌شکن را نکوهش می‌نمایند و همواره به ترک از پیمان‌شکنی و وفای به عهد توصیه و سفارش می‌کنند. هنگامی که امام (ع) با دشمنانشان عهد و پیمانی حتی با اکراه می‌بستند، به عهد و پیمان خود کاملاً پایبند بودند و بندبند آن را اجرا می‌کردند؛ هر چند امام (ع) کاملاً به این نکته نیز واقف بودند که اگر پیمان را بشکنند و عهد خود را زیر پا بگذارند، ممکن است به موفقیت‌هایی این دنیایی نیز برسند و بر دشمنان خود فایز آیند. امام علی (ع) ، علی (ع) است. علی (ع) را به پایبندی به عهد و پیمان خود می‌شناسند، نه با پیمان‌شکنی. حضرت در رعایت مساوات و برابری، لحظه‌ای فروگذار نکردند. هدف تشکیل حکومت امام (ع) همین بود؛ چنانکه از اول تا با آخر هم همین‌طور رفتار و عمل کردند. ولی، آیا می‌توان ادعا کرد که علی (ع) سیاست نداشتند و نتوانستند عده‌ای را بر عده‌ای دیگر برتری دهند و بدین صورت، حکومت را برای مدت بیشتری تمدید کنند؟ حضرت کاملاً از این قضایا آگاهی داشتند و می‌دانستند با تطمیع عده‌ای، می‌توانند مدت بیشتری بر مسند خلافت تکیه بزنند. ولی، هیهات که علی (ع) چنین راهی را برگزینند و عده‌ای را بر دیگران برتری دهند. در نگاه علی (ع) همه با هم برابرند و کسی بر دیگری برتری ندارد. فقط عامل برتری انسانها، تقوای آنان است.

علی (ع) است که با وجود آگاهی از نیت واقعی طلحه و زبیر، قصاص قبل از جنایت نمی‌کنند و به آنان اجازه خروج از مدینه را به قصد مکه می‌دهند. و آنان نیز می‌روند، و جنگ جهل را به راه می‌اندازند، در چنین شرایطی، اگر کسانی همچون معاویه بودند و به نیت آنان نیز علم داشتند، آیا قصاص پیشی از جنایت نمی‌کردند؟

علی (ع) است که وقتی ابن ملجم مرادی را در کوچه و خیابان می‌دیدند، به یاران خود می‌گفتند: این فرد، همان کسی است که مرا با شمشیر زهردار خواهد کشت. وقتی اصحاب امام (ع) در صدد اقدام برمی‌آمدند، آنان را منع می‌کردند.

علی (ع) است که در جای جای نهج البلاغه، از علم داشتن خود به جریانهای دوروبرشان، خبر می‌دهند. اما این مسائل، لحظه‌ای باعث نمی‌شود که علی (ع) از مسیر خود منحرف شوند و راهی را که در تقدیر او قرار داده شده بود، طی نکنند. در جایی می‌فرمایند: «همانا پس از من، مردی بر شما چیره می‌شود که گلویی گشاده دارد و شکمی فراخ و برون افتاده. بخورد هر چه یابد و بجوید آنچه نیابد. اگر توانید او را بکشید و نتوانیدش کشت. او فرمان دهد تا مرا دشنام گوید و از من بیزاری جوید. اما دشنام، مرا دشنام دهید که برای من زکات است و برای شما نجات. اما بیزاری، از من بیزاری مجوید که من بر فطرت مسلمانی زادم و در ایمان و هجرت از همه پیش افتادم.» [۳۶]

در جای دیگری، امام (ع) با درایت کامل از وجود جریان خوارج، این‌گونه از آن یاد می‌کنند: [و چون خوارج کشته شدند، گفتند، ای امیرمؤمنان! همگی کشته شدند، فرمودند.] هرگز! به خدا نطفه‌هایند در پشت‌های مردان و زهدان‌های مادران هرگاه مهتری از آنان سر برآرد، از پایش در اندازند؟ چندانکه آخر کار مال مردم ربایند و دست به دزدی یازند.» [۳۷]

از این مثالها، در سیره حضرت علی (ع) فراوان دیده می‌شود. پس، علی (ع) را نمی‌توان به آگاه نبودن از اوضاع جامعه خود متهم کرد. او نه تنها از جامعه خود مطلع و برآن کاملاً آگاه است، بلکه بر گذشته و آینده نیز تسلط کامل دارد.

نتیجه‌گیری

حضرت علی(ع) را باید آرمانگرایی واقع‌بین دانست. حضرت در هیچ شرایطی، از اهداف عالی‌ه اسلام برنگشتند، و همیشه و تحت هر شرایطی بندبند آن را اجرا کردند دلایلی چون: مکتب‌سازی و ایجاد یک جریان فکری خالص و ناب، سازگاری آرمانها و واقعیات با یک دید عاقبت‌اندیشانه، و در نهایت کلان‌نگری حضرت علی(ع) به قضایای اطرافش، سبب شده تا حضرت علی(ع) یک آرمانگرایی کامل باشند و به اصولی همچون: عدالت، مساوات و برابری، وفای به عهد، جوانمردی و صفات نیک دیگری کاملاً پایبند باشند و همه آنها را در بالاترین درجه خود انجام دهند از طرف دیگر، باید علی(ع) را آگاه به شرایط، اوضاع و احوال اجتماع دانست؛ کسی که خوب می‌بیند، خوب فکر می‌کند، خوب تحلیل می‌نماید؛ و نه تنها به اوضاع جامعه هم‌عصر خود آگاهی دارد، بلکه از گذشته و آینده نیز خبر می‌دهد. در یک جمله، امام(ع) کسی است که هم به شرایط جامعه خود واقع‌بین است و هم مسیر تعالی را نیز طی می‌کند و به سوی اهداف و آرمانها گام برمی‌دارد. جای جای نهج‌البلاغه و سیره عملی آن حضرت، این مدعا را ثابت می‌کند.

هیچگاه، به دلیل مصلحتی، بیشتر حکومت کردن، دفع شر دشمنان یا به دست آوردن دل دیگران، حضرت به خود اجازه ندادند که اصلی از اصول را معلق بگذارند، و از ضرورتها و قواعد فقهای و سیاسی استفاده نکنند. همچنین، حضرت علی(ع) برخلاف نظریه آرمانگرایی واقع‌بینی که معتقد به تعطیل کردن بعضی از اصول و اهداف است، در نظریه‌ای جدید با عنوان «آرمانگرایی واقع‌بین»، هم اهداف را اجرا می‌کنند و همیشه به اصول پایبندند، و هم از اوضاع و احوال جامعه غافل نیستند. در نهایت، هیچ‌گونه ضرورتی اعم از ضرورت‌های سیاسی و فقهی، نمی‌تواند باعث تعطیل شدن بخشی از اصول و اهداف آرمانی از سوی ایشان شود.

پی‌نوشت‌ها

- [۱]. آقا بخشی با همکاری مینو افشاری‌راد، فرهنگ علوم سیاسی، چاپ سوم (تهران: مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، ۱۳۷۶)، ص ۳۵۷
- [۲]. محمدرضا مجیدی، اصول روابط بین‌الملل، (حزوه درسی) (تهران: امام صادق (ع))، ۱۳۷۹
- [۳]. فرهنگ علوم سیاسی، ص ۱۹۱
- [۴]. نهج‌البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، چاپ پنجم (تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۳)، خطبه ۲۰۰، ص ۲۳۶
- [۵]. همین مطلب را علامه جعفری در کتاب نگاهی به علی (ع) از قول اوسوالد اشپنگلر، این گونه بیان می‌کند: «اولین مسئله‌ای که مستلزم سیاستمداران است، احراز شخصیت است. مسئله دومی که هر چند جلوه ندارد ولی مشکلتر است و تأیید نهایی آن بیشتر می‌باشد، ایجاد سنت و یک سلسله رسوم قابل دوام است. وی بایستی در دیگران به طوری نفوذ کند، که کارها و اقدامات او با همان شدت و همان روحیه که مخصوص خود اوست، تعقیب شود. وی بایستی چنان جنبش و فعالیتی ایجاد کند، که برای ادامه و بقای آن به وجود شخص او احتیاج نباشد. در این مرحله، سیاستمدار به مقامی می‌رسد که در عصر کلاسیک، آن را موهبت الهی و فرایزدی تعبیر می‌نمودند. در این مرحله، وی خلاق زندگانی نوین و بنای روحانی نژاد جدید می‌گردد. شخص او که بشری بیش نیست، پس از چند سالی از میان می‌رود؛ ولی یک عده معدودی که دست پرورده اویند، راه روش او را اتخاذ نموده و تا زمان غیرمحدودی ادامه خواهند داد. ایجاد این اثر جهانی (سنت باقیه) با این نیروی باطنی طبقه حاکم، فقط کار یک شخص شخیص است که رسوم عالیله‌ای به وجود آورده و برای جامعه خود به ارث گذارد، در سراسر تاریخ، چیز دیگری جز این اثرات پر دوام نداشته است. سیاستمدار بزرگ، وجود نادری است.»
- [۶] نهج‌البلاغه، خطبه ۶
- [۷] همان، خطبه ۳
- [۸] همان، خطبه ۱۵
- [۹] «آمدی، شرح غرر الحکم، ج ۶، ص ۱۱۶ (به نقل از مصطفی دلشاد تهرانی، دولت آفتاب» (تهران: خانه اندیشه جوان، ۱۳۷۷)،
- [۱۰] همان، ج ۱، ص ۴۰
- [۱۱] همان، ج ۱، ص ۳۷
- [۱۲] همان.
- [۱۳] غررالحکم، ج ۱، ص ۸۸
- [۱۴] نهج‌البلاغه، نامه ۵۳

- [۱۵] همان، نامه ۵۳
- [۱۶] همان، خطبه ۱۶
- [۱۷] غررالحکم، ج ۱، ص ۵۳
- [۱۸] نهج البلاغه، خطبه ۱۷۵
- [۱۹] تحف العقول، ص ۱۵۲
- [۲۰] نهج البلاغه، نامه ۲۷
- [۲۱] تحف العقول، ص ۱۲۲؛ طوسی، امالی، ج ۱، ص ۳۰
- [۲۲] مرتضی مطهری، جاذبه و دافعه علی (ع) (قم: انتشارات صدرا، بی تا)، ص ۲۲
- [۲۳] نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره ۴۷
- [۲۴] همان، کلمات قصار، شماره ۲۲۲
- [۲۵] همان، کلمات قصار، شماره ۴۳۶
- [۲۶] همان، خطبه ۵
- [۲۷] علی محمدی، شرح تبصره علامه حلی (ره)، ج ۱، چاپ اول (قم: انتشارات درالفکر، ۱۳۷۱)، ص ۱۹۸
- [۲۸] سماحت با تسامح فرق دارد. سماحت بیشتر از موضع قدرت اعمال می شود در حالی که تسامح بیشتر از موضع ضعف صورت می پذیرد.
- [۲۹] محمدتقی جعفری، نگاهی به علی (ع)، (تهران: انتشارات جهان آرا بی تا، صص ۲۷-۲۸)
- [۳۰] نهج البلاغه، خطبه ۲۷
- [۳۱] قصص / ۸۳
- [۳۲] نهج البلاغه، خطبه ۳
- [۳۳] محمدرضا دهشیری، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران (جزوه درسی)، (دانشگاه امام صادق (ع) تهران: ۱۳۷۹)
- [۳۴] مؤمنون / ۶۲
- [۳۵] محمدرضا دهشیری، «آرمانگرایی و واقعگرایی در سیاست خارجی از دیدگاه امام خمینی (ره)»، مجله سیاست خارجی، سال سیزدهم، شماره ۲، تابستان ۱۳۷۸
- [۳۶] نهج البلاغه، خطبه ۵۷
- [۳۷] همان، خطبه ۶۰

توبه

و جایگاه بلند آن در عرفان

یکی از مباحث مهم در عرفان عملی و مقامات العارفين توبه است. توبه گرچه در نظر مفسران، علمای علم اخلاق، متکلمان و محدثان از جایگاهی بلند و ارزشی والا برخوردار است اما عارفان و صوفیان توجه ای خاص و عنایتی ویژه به آن مبذول داشته اند. سیری اجمالی در آثار مشایخ بزرگ به وضوح نشانگر این معنی است. از آثار ارزشمند آنان چنین بدست می آید که تقریباً همه اینها توبه را از مهمترین مقامهای سالک راه حق می دانسته اند. بعنوان نمونه در آثار مختلف پیر هرات از کشف الاسرار گرفته، منازل السائرين و صد میدان و... این مطلب با اهمیت خاصی طرح شده است. (۱) محیی الدین عربی، چهره برجسته عرفان اسلامی باب مفصلی را در دایره المعارف بزرگ خود (الفتوحات المکیه) (۲) به این امر اختصاص داده است.

نجم الدین رازی در «مرصادالعباد» (۳) دو مبحث بسیار مهم در این مورد دارد. مولوی افزون بر طرح مسئله توبه در «مثنوی معنوی» به مناسبتهای مختلفی، توبه نصوح را بطور جالب، جامع و مشروح بیان فرموده است. (۴) بلبل گلستان شعر و عرفان، حافظ شیرازی در حد قابل توجهی مسئله را

مدنظر داشته و در سی و دو بیت از دیوان خود به بیان توبه پرداخته است، (۵) ابن فارض شبستری، و نسفی هر کدام بنوبه خود بر اهمیت این موضوع اصرار ورزیده اند. ما بعنوان نمونه سخنی از خواجه عبدالله انصاری را در ارزش والای توبه نقل می کنیم: «... توبه نشان راه است، و سالار بار، و کلید گنج، و شفیع وصال، و میانجی بزرگ و شرط قبول و سر همه شادی.» (۶)

از نشانه های اهمیت توبه، تاریخ دیرینه آن است؛ زندگی آدم ابوالبشر (۷) در این ناسوت خاکی با آن آغاز می شود، پیام آوران بزرگی همانند ابراهیم، اسماعیل، (۸) یونس، (۹) موسی (۱۰) و پیامبر بزرگ اسلام - صلی الله علیه وآله - هموار در حال توبه و در طلب توبه الهی بوده اند. (۱۱) امیرالمومنین علی ابن ابی طالب - علیه السلام - که همه صوفیان و عارفان بوجودش افتخار می کنند و وی را مرشد مرشدان و... می دانند - و فرزندان معصومش - بویژه امام زین العابدین - علیه السلام - رهنمودهایشان و خصوصا نیایشهایشان مملو از توبه و استغفار است و سلوک معنوی بسیاری از ستاره های درخشان آسمان عشق و عرفان مانند رابعه عدویه، (۱۲) ابراهیم بن ادهم (۱۳) و فضیل عیاض (۱۴) و... با توبه آغاز می گردد و بسیاری از عارفان بزرگ آن را نخستین گام سالک در راه سازندگی می دانند.

از دیدگاه قرآن هم که بی گمان از مهمترین منابع عرفان است، دهها آیه به این امر خطیر اختصاص داده شده است، واژه «توبه» و مشتقاتش نود و دو بار و «استغفار» و مشتقاتش چهل و پنج مرتبه در کتاب خدای عزوجل استعمال شده است. افزون بر اینکه در آیات متعدد و مختلف دیگر هم بدون ذکری از این واژه ها این مسئله مطرح شده است. مفسران کتاب خدا نیز با عنایتی خاص به شرح و بسط و تفصیل معنای این واژه کوتاه اما پر محتوا پرداخته اند؛ تاملی اندک در تفاسیر شیعه و سنی بویژه تفاسیر عرفانی به روشنی این واقعیت را نشان می دهد بعنوان نمونه پیر هرات در تفسیر ارزشمند خود ذیل اکثر آیات توبه و استغفار، در ابعاد گوناگون توبه سخن رانده است و آهنگ کلام وی نشانگر این است که گاه آنقدر تحت تاثیر نورانیت قرآن قرار گرفته که عنان اختیار از کف داده و مطالب والا و گرانقدری که سرشار از سوز،

شیفتگی و عشق است، برای ما بیادگار گذاشته است. علامه طباطبایی نیز افزون بر تفسیر این آیات بحث مفصلی در ذیل آیات ۱۷ و ۱۸ سوره توبه طرح فرموده است. (۱۵)

اخبار و روایات بسیار زیادی نیز در این باره وارد شده است که بی گمان مورد استفاده و استشهاد عرفا در این مبحث بوده است؛ مرحوم مجلسی مجموعه ای از این روایت را در «بحارالانوار» گرد آورده است. (۱۶)

خواجه نصیر طوسی - رضوان الله تعالی علیه - در تجرید نیز بابتی را بعنوان توبه گشوده است و شارحان کتاب وی هم مطلب را مورد شرح و تفصیل قرار داده اند (۱۷) از مجموع اینها نتیجه می گیریم که:

توبه در عرفان، اخلاق، (۱۸) قرآن، حدیث و کلام از جایگاه والا و ارزش گرانقدری برخوردار است.

به هرحال، توبه یکی از مقامات العارفین است، قبل از شروع بحث، به توضیح معنای مقام و سلوک می پردازیم.

معنای سلوک و مقام

هدف عارف وصول به حق و رسیدن به محبوب است و این مهم جز از راه سلوک و طی مقامات بس دشواری میسر نمی گردد، و توبه یکی از این منازل و مقامها است. از اینرو از باب مقدمه اشاره ای به معنای سلوک و مقام نموده و در این مورد به نقل کلام تنی چند از عارفان بزرگ بسنده می نماییم.

شیخ محمود شبستری در توضیح معنای سلوک و مقام چنین می فرماید: «سلوک سالک سفری معنوی است و در این سفر مراحل قطع می کند و از منزلی می گذرد در هر مرحله مقامی است که سالک به آن در می آید و پس از اینکه در یک مقام به کمال رسید به مقام برتر می رود، مقام مرتبه ای از مراتب سلوک است که به سعی و کوشش و اراده و اختیار سالک بدست می آید. روانباشد از مقام خود اندر گذرد بی آنکه حق آن مقام بگذارد. در جریان آمدن به این مقامات و گذار از آنها آیینی دل سالک صفا می پذیرد و از جهان معنوی به اوفیضها می رسد... سالک در قدم اول به توبه متصف می گردد.» (۱۹)

و عزالدین کاشانی در «مصباح الهدایه» می فرماید: «مقامات در اصطلاح صوفیان اقامت بنده است در عبادت از آغاز سلوک به درجه ای که به آن توسل کرده است و شرط سالک آنست که از مقامی به مقام دیگر ترقی کند. و در تعریف آن آورده اند مراد از مقام مرتبه ای است از مراتب سلوک که در تحت قدم سالک آید و محل استقامت او گردد و زوال نپذیرد.» (۲۰)

تعداد و ترتیب مقامات

در تعداد منازل و مقامات و ترتیب و نظم آنها عبارات عارفان مختلف است. بعنوان مثال: ابونصر سراج (متوفی ۳۷۸) مراحل سلوک را هفت مقام می داند که به ترتیب عبارتند از: توبه و... ابومحمد الکلاباذی (م ۳۸۰) در کتاب «التعرف لمذهب اهل التصوف» از باب ۳۵ تا ۶۱ تالیف خود به ذکر پاره ای (۲۱) از مقامات پرداخته و از توبه آغاز و به توحید ختم کرده است. (۲۲) عزالدین کاشانی (م ۷۳۵) در مصباح الهدایه مقامات را ده مرحله دانسته است و از مقام توبه آغاز و به رضا ختم کرده است. به روایت هجویری در کشف المحجوب اول کسی که اندر ترتیب مقامات و بسط احوال خوض کرد «ابوالحسن سری بن المفلس السقطی» استاد و دابی جنید بغدادی (۲۳) بود می گوید هر کدام از انبیا مقامی دارند پس مقام آدم توبه بود. (۲۴) و حاصل سخن آنکه: سخن بزرگان عرفان و تصوف در تعداد منازل و مقامات مختلف است، برخی تعداد آنها را هفت، و برخی ده و برخی چهل، روزبهان اصفهانی هزارویک، پیرهرات (خواجه عبدالله انصاری) صد و... دانسته اند. در چینش و نظم و ترتیب آنها نیز بهمان اندازه سخن عارفان مختلف است. در هر حال بسیاری از شخصیت‌های برجسته عرفان، توبه را مقام اول و نخستین منزل سیر صعودی و سفر روحانی سالک دانسته اند.

توبه اولین مقام و منزل عارفان

بی گمان، سالک راه حق برای وصول به سرمنزل مقصود باید منازل و مقاماتی را طی کند و توبه اولین مقام و منزل سالکان راه حق است. کسی

که می خواهد به سوی او سیر کند باید روی از دنیا، خود و هرچه غیراوست، برتابد و باتمام وجود متوجه حق شود و این جز با انقلابی بزرگ از درون که دیو منیت و هواها و شهوت‌ها را از تحت سیطره و سلطنت دل برافکند، ممکن نیست و این است که زمینه ساز اجابت دعوت خدا و استفاضه از فیض او و نخستین پله نردبانی است که آنسویش دریای بی کران وجود الهی است. و به بیانی دیگر: برای اینکه عارف واصل شود، باید مقامات و منازل بس دشواری را بپیماید و این پیمودن مراحل و مراتب منظمی دارد که نخستین آنها توبه است؛ چرا که این حرکتی است که با فضل خدا آغاز شده، برای او و بسوی او و توأم با عشق او است و برای اینکه راه این سیر صعودی هموار گردد، باید سالک طریق حق، آتش، در دل افکند و آن آتش شعله برکشد و شعله‌ها فروزان شود تا ریشه‌های گناه و آثار و تبعات غفلتها، ترک اولی‌ها و... سوخته شود و دل شیفته شیدا را آماده حرکت بسوی او کند و این همان توبه است که البته پس از یقظه (۲۵) و بیداری حاصل می شود. بنابراین، سائرالی الله قبل از هر چیز به توبه ای حقیقی بپردازد و تمام توان و تلاش خود را به منظور کمال آن مبذول دارد که توبه ای کامل و نصح وار، زمینه ساز مقام بعدی. و به قول پیرهرات: «میدان دوم، میدان مروت است، از میدان توبه، میدان مروت زاید.» (۲۶) و عارفان بزرگ و عالیقدر به این واقعیت تصریح فرموده اند که نمونه هایی از آن به شرح زیر است:

«میدان اول مقام توبه است و توبه بازگشتن است به خدای... توبه نشان راهست و سالار بار و کلید گنج، و شفیع وصال، و میانجی بزرگ، و شرط قبول و سرهمه شادی.» (۲۷)

عزالدین کاشانی می گوید: «اساس جمله مقامات و مفتاح جمیع خیرات واصل همه منازل و معاملات قلبی و قالبی، توبه است.» (۲۸)

هجویری در کشف المحجوب می گوید: اول مقام سالکان طریق حق، توبه است. (۲۹) دکتر سید محمد دامادی در کتاب «شرحی بر مقامات العارفین» می گوید:

توبه را باب الابواب گویند، زیرا اول چیزی است که طالب سالک به سبب و

وسیله آن چیز به مقام قرب حضرت خداوند وصول می یابد، توبه است.» (۳۰)
از موارد متعددی از کتاب مشارق الدر استفاده می شود که توبه مقام اول
عارفان است. (۳۱)

در مرصادالعباد می فرماید: «چون مرید به خدمت شیخ پیوست و... باید
به بیست صفت موصوف باشد تا داد صحبت شیخ بتواند و سلوک این راه
بکمال او را دست دهد. اول مقام توبه است باید که توبتی نصح کند که بنای
جمله اعمال بر این اصل خواهد بود و اگر این اساس بخلل باشد در نهایت
کار خلل آن ظاهر شود و جمله باطل گردد و آنهمه رنجها حبط شود.» (۳۲)
شبستری در گلشن راز می فرماید:

به توبه متصف گردد درآدم
شود در اصطفاء ز اولاد آدم

و لاهیجی می فرماید: «بدانکه در طریق سیر الی الله و سیر رجوعی، اول
مقامی که سالک سائر برآن عبور می نماید، مقام توبه است... اشاره بر این
معنی است که: در هنگام توجه به جانب علیین ابرار و شروع در سلوک
طریقت به توبه... متصف گردد و توبه صفت وی شود.» (۳۳)
مرحوم میرزا جواد ملکی تبریزی در رساله لقاءالله پس از بیانات سودمند و
جامعی در اثبات لقاءالله یعنی امکان رسیدن به مقام بلند عرفانی و معنوی
از طریق مجاهده، می فرماید: «آری بعد از اینک مقصود معین شد آن وقت
دامن همت به کمر بزند و بگوید:

دست از طلب ندارم تا کام من برآید
یا جان رسد به جانان یا جان زتن برآید

توبه صحیحی از گذشته ها بکند...» (۳۴) در مصباح الشریعه می فرماید: «التوبه
حبل الله و مدد عنایت و ولاد للعبد من مداومه التوبه علی کل حال.» (۳۵)
در میدان عمل نیز بسیاری از مشایخ بزرگ عرفان و تصوف از توبه آغاز کرده
اند که بذکر نمونه هایی از آنان می پردازیم.
توبه اولین منزل رابعه عدویه

شاید عطار نیشابوری اولین کسی باشد که قسمتهای اول شرح زندگی رابعه عدویه را نوشته است، علی رغم مسلک شعری و عرفانی عطار و تلاش گسترده ایشان در جهت بزرگ نشان دادن چهره عارفان، عطار داستان توبه رابعه را بسیار مجمل و کوتاه و با شتابی تمام نقل کرده است. و احتمال دیگری را درباره وی تقویت نموده است، عبارت وی در این باره چنین است... «و گروهی گویند در مطربی افتاد آنگاه بردست حسن توبه کرد و در ویرانه ساکن گشت...» (۳۶)

عبدالرحمن بدوی پس از تاملی عمیق در عبارت عطار و بیان علت شتابزدگی وی در توبه «رابعه» ضمن تحلیل نسبتاً مفصلی همین روایت عطار را صحیح دانسته و اولین منزل رابعه را توبه می داند. (۳۷)

توبه، اولین منزل ابراهیم ابن ادهم و فضیل عیاض

اولین منزل ابراهیم ابن ادهم، عارف بزرگ جهان اسلام توبه است. (۳۸) حرکت عرفانی فضیل عیاض نیز با انقلابی کامل و جامع از درون (توبه) آغاز می شود. (۳۹) معنویت و عرفان «بشرفی» نیز از توبه آغاز می گردد. (۴۰) البته همانگونه که اشاره کردیم همه عرفا در این مورد اتفاق نظر ندارند و برخی از آنان مقام اول را توبه نمی دانند، بعبارت دیگر در مورد اینکه نخستین منزل سالک چیست؟ اختلاف است و در اینجا این مبحث را به کلام محی الدین ابن عربی در مورد اختلاف ختم می کنیم:

«میان اصحاب، در مورد اولین مقام عارف و سالک اختلاف است؛ برخی از آنان فرموده اند: اولین مقام «یقطه است و برخی فرموده اند: اولین منزل «انتباه» است و برخی فرموده اند: نخستین گام «توبه» است.» (۴۱)

مفهوم توبه

توبه در لغت: توبه از ماده «توب» به معنای «رجع» (بازگشت) است. ابن فارس متوفای ۳۹۵ ه در «معجم مقاییس اللغة» می گوید: «توب» التاء والباء والواو کلمه واحده تدل علی الرجوع یقال تاب من ذنبه ای رجع عنه،

یتوب الی الله توبه و متابا...» (۴۲)

ابن منظور لغوی معروف می گوید: «التوبه الرجوع من الذنب... و تاب الی الله یتوب توبا و توبه و متابا اناب و رجع عن المعصیه الی الطاعه... و تاب الله علیه وقفه لها والله تواب یتوب علی عبده.» (۴۳)

راغب اصفهانی می گوید: «توبه ترک گناه به بهترین وجه است و آن رساترین شکل پوزشخواهی است زیرا اعتذار سه قسم است و قسم چهارمی ندارد:

۱- اینکه پوزش خواه بگوید این کار را انجام نداده ام. (کار را از اساس منکر شود.)

۲- بگوید آنرا بدین دلیل انجام داده ام. (عذری برای کارش بتراشد.)

۳- این کار را انجام داده ام و گناه کرده ام و از بن و بیخ آن را ترک می کنم. توبه در اصطلاح: آنچه در عرفان مهم است حقیقت توبه است اما بد نیست بعنوان مقدمه به ذکر پاره ای از تعاریف توبه که در گوشه و کنار کتب عرفانی آمده است بپردازیم.

الف: جرجانی می گوید: «...و در اصطلاح شرع پشیمانی از گناهان است و صوفیان می گویند: توبه رجوع به خدای تعالی است برای گشودن گره امتناع از قلب و برخاستن به تمام حقوق پروردگار.» (۴۴)

ب: عبدالرزاق کاشانی در شرح منازل السائرین پیر هرات می گوید: «توبه بازگشت از مخالفت حکم حق است به موافقت او پس تا زمانی که مکلف حقیقت گناه را شناسد و نداند که فعلی که از او صادر می شود مخالف حکم خدا است برای آن مکلف رجوع از گناه صحیح نیست» (۴۵)

ذوالنون مصری: «توبه عوام، از گناه است و توبه خواص، از غفلت.» گفت: «بر هر عنصری، توبه ای است توبه دل، نیت کردن است بر ترک شهوات حرام و توبه چشم، از محارم برهم نهادن، و توبه دست، ترک گرفتن دست از مناهی و توبه پای، نازفتن به مناهی.» (۴۶)

سهل بن عبدالله: «اول توبه، اجابت است. پس انابت است، پس توبه است، پس استغفار. اجابت به فعل بود و انابت به دل و توبه به نیت و استغفار از تقصیر...» (۴۷) اول چیزی که مبتدی را لازم آید توبه است و آن ندامت است

و شهوات را از دل برکندن و از حرکات مذمومه به حرکات محموده نقل کردن و دست ندهد بنده را توبه تا خاموشی را لازم خود نگرداند و...» (۴۸)

جنید بغدادی: «توبه را سه معنی است: اول ندامت، دوم عزم بر ترک معاودت. سوم خود را پاک کردن از مظالم و خصومت.» (۴۹)

خواجه نصیرطوسی (ره): «معنای توبه رجوع از گناه باشد و اول باید دانست گناه چه باشد.» (۵۰)

دکتر قاسم غنی: «صوفیه توبه را به این شکل تعریف کرده اند که بیداری روح است از غفلت و بی خبری به طوری که گناهکار از راههای ناصوابی که می پیماید، خبردار شود و از گذشته بد خود منزجر گردد ولی فقط تذکر و تنبه کافی نیست که تائب شمرده شود مگر آنکه توبه کار بکلی آن معصیت یا معاصی را که مرتکب بوده و متذکر شده رها نماید و مصمم شود که بار دیگر به آن معاصی برنگردد تا به قول شیخ عطار در منطق الطیر:

تو یقین می دان که صد عالم گناه
از تف یک توبه برخیزد ز راه (۵۱)

لاهیجی: «...بتوبه - که بازگشتن بجانب حق است و ترک ماسوی الله - متصف گردد.» (۵۲)

غزالی در احیاء العلوم، نراقی در جامع السعادات و فیض در محجه البیضاء در تعریف توبه می فرمایند: «توبه عبارتست از سه امری که مترتب بر یکدیگرند و هر کدام علت دیگری است و آن سه عبارتند از: ۱- علم به مضرات گناه و اینکه سبب دوری از حق تعالی می گردد. ۲- ندم و پشیمانی. ۳- تصمیم و اراده به عمل. کیفیت ترتب این سه امر به این صورت است که آگاهی از زبان گناه لت حالت ندامت و پشیمانی از آن می گردد و هنگامی که بخوبی این ندامت بر انسان مستولی گردد تصمیم می گیرد گناهان گذشته را جبران کند و در زمان حال گناه نکند و تصمیم می گیرد در آینده نیز مرتکب گناه نگردد.» (۵۳)

ادامه دارد

پی نوشت‌ها

- ۱- نمونه‌هایی از گفتار خواجه عبدالله انصاری در تفسیر ارزشمند «کشف الاسرار» به مناسبت‌های مختلف ذکر می‌کنیم.
- ۲- محیی‌الدین عربی، الفتوحات المکیه، (بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی‌تا)، ج ۲، ص ۱۳۹-۱۴۴.
- ۳- نجم‌الدین رازی، مرصادالعباد، (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵) چاپ دوم، ص ۲۵۵ و ۳۵۵.
- ۴- مولانا جلال‌الدین رومی، کلیات مثنوی، (انتشارات کتابفروشی اسلامیة، بی‌تا) دفتر پنجم ۴۸۳ قصه قوم یونس و دفتر چهارم ۴۲۵ بیان حدیث انی لاستغفرالله... و دفتر پنجم ۴۹۹ توبه نصح.
- ۵- مجله علوم انسانی و اجتماعی، دانشگاه شیراز، شماره ۱ و ۲، سال ۶۹-۷۰، توبه در اشعار حافظ.
- ۶- عبدالله انصاری، منازل السائرین، مترجم: روان فرهادی، (تهران، انتشارات مولی، ۱۳۶۱) ص ۲۵۲ نقل از صد میدان
- ۷- «فتلقى آدم من ربه كلمات فتاب عليه انه هوالتواب الرحيم» بقره: ۳۷
- ۸- «وارنا مناسكنا وتب علينا انك انت التواب الرحيم» بقره: ۱۲۸
- ۹- «وذالنون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر عليه فنادى فى الظلمات الاله الا انت سبحانك انى كنت من الظالمين»
- ۱۰- فلما افاق قال سبحانك تبت اليك وانا اول المؤمنين، اعراف: ۱۴۳
- ۱۱- واستغفره انه كان توابا، نصر: ۳ و حدود ده روایت به این مضمون وارد شده است «وانى استغفرالله فى كل يوم ماه مره» مستدرک الوسائل ۱/۳۸۷
- ۱۲، ۱۳، ۱۴- رجوع به بحث توبه اولین مقام در همین مقاله.
- ۱۵- محمد حسین طباطبایی، المیزان، (قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۹۴ هـ . ق) چاپ سوم، ص ۲۴۴ «کلام فی التوبه»
- ۱۶- محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۶، (تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۳) چاپ سوم، باب التوبه انواعها و شرایطها، ص ۱۱ الی ۴۲
- ۱۷- خواجه نصیرطوسی، تجرید الاعتقاد، ۹- ۳۳۱ (قم، انتشارات ایران، بی‌تا) و علامه ابوالحسن شعرانی، ترجمه و شرح تجرید، (تهران، کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۹۸ هـ) چاپ دوم، ۵۸۵-۵۹۲.
- ۱۸- در اطلاق نیز مسئله توبه بسیار مورد توجه بوده است بعنوان مثال: فیض کاشانی در محجّه البیضاء بحث مفصلی در این باره دارد. غزالی در احیاءالعلوم بحث جامع و جالبی را آورده است. و نراقی در جامع السعادات نیز در ابعاد مختلف توبه بحث کرده است.

- ۱۹- شیخ محمود شبستری، مجموعه آثار (تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۶۵) ص ۲۴، ۲۵
- ۲۰- عزالدین کاشانی، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، (تهران، مؤسسه نشر هما، ۱۳۶۷) چاپ سوم، ص ۱۲۵
- ۲۱- همان، ص ۱۳، بنقل از اللمع، ص ۸۳ و ۶۶
- ۲۲- عزالدین کاشانی، پیشین، ص ۳۶۶ تا ۴۰۰
- ۲۳- سید محمد دامادی، همان
- ۲۴- کشف المحجوب، هجویری، (بی م، بی تا، بی نا) ص ۱۳۷ و ۴۸۴
- ۲۵- معمولاً «یقله» قبل از توبه مطرح شده است و تاملی کوتاه در مسئله بیانگر صحت آن است - از جمله رجوع کنید به: خواجه عبدالله در منازل و صد میدان
- ۲۶ و ۲۷- خواجه عبدالله انصاری، پیشین، ص ۲۵۳ و ۲۵۲
- ۲۸- عزالدین کاشانی، پیشین، ص ۳۶۷
- ۲۹ و ۳۰- سید محمد دامادی، پیشین، ص ۲۹، به نقل از هجویری، پیشین، ص ۳۷۸
- ۳۱- از جمله رجوع کنید به: صفحه های ۱۴۸ و ۱۵۰، مشارق الدرر، شرح قصیده تائیه ابن فارض، سعید فرغانی، (انتشارات فلسفه و عرفان اسلامی، ۱۳۹۸ هـ)
- ۳۲- نجم الدین رازی، پیشین، ص ۲۵۷
- ۳۳- شرح گلشن راز، محمود لاهیجی، (انتشارات محمودی، بی تا) ۸- ۲۵۷
- ۳۴- لقاءالله، میرزا جواد ملکی تبریزی، با تعلیق سید احمد فهری، نهضت زنان مسلمان، تهران، ۱۳۶۰
- ۳۵- ترجمه: «توبه ریسمان خداست و مدد عنایت او است و بنده باید در هر حال به توبه اش ادامه دهد.» از جمله اول و سوم می توان استفاده کرد که توبه به مقام اول، سلوک به سوی خدا است. مصباح الشریعه، ترجمه و شرح حسن مصطفوی، (تهران، انجمن حکمت و فلسفه، بی تا) ص ۳۵۱.
- ۳۶- فریدالدین عطار نیشابوری، تذکره الاولیاء، (تهران، انتشارات مرکزی، ۱۳۳۶) چاپ پنجم، ص ۶۶
- ۳۷- شهید عشق الهی، رابعه عدویه، عبدالرحمن بدوی، مترجم: محمد تحریرچی (تهران، انتشارات مولی، ۱۳۶۶) ص ۱۸ - ۲۴، به نظر می رسد تحلیل عبدالرحمن بدوی از سخن عطار نیشابوری عمیق و شایسته تامل است.
- ۳۸ و ۳۹- عطار نیشابوری، پیشین، ص ۸۸ - ۸۹ و ۷۹ - ۷۸
- ۴۰- ابن عربی، پیشین، ج ۲، ص ۱۴۳
- ۴۱- عطار نیشابوری، پیشین، ص ۱۰۶
- ۴۲- احمدبن فارس، مقایس اللغه، (قم انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۴، هـ) ج ۱، ص ۳۵۷
- ۴۳- ابن منظور، لسان العرب، (بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا) ج ۲، ص ۶۱
- همانطورکه در متن ملاحظه شده است توبه رادوجور معنی کرده اند. ۱- (برگشتن و رجوع) ۲- برگشتن و رجوع مقید به «از گناه» در اقرب الموارد، قاموس و صحاح اللغه معنای دوم را اختیار

کرده است در مجمع البیان هم در ذیل آیه ۳۷ بقره، توبه را رجوع از عمل گذشته دانسته است ولی نظر صحیح آنست که توبه به معنای مطلق رجوع باشد - همانطور که علامه طباطبایی در سراسرالمیزان این معنی را پذیرفته است و دلیل آن این است که این معنی - برخلاف معنای اول - شامل توبه خدا نیز می گردد.

۴۴ - سید محمد دامادی، پیشین، ص ۲۹، بنقل از جرجانی.

۴۵ - عبدالرزاق کاشانی، شرح منازل السائرین، (تهران، انتشارات کتابخانه علمیه حامدی، ۱۳۵۴) ص ۲۱.

۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ - سید محمد دامادی، پیشین، ص ۳۰، به نقل از عطار نیشابوری، پیشین، ص ۱۵۲

۵۰ - محمد بن الحسن الطووسی، اوصاف الاشراف، (مشهد، انتشارات کتابفروشی زوار، ۱۳۵۷) ص ۲۳

۵۱ - قاسم غنی، تاریخ تصوف، بی م، ج ۲، ص ۲۲۱

۵۲ - محمود شبستری، پیشین، ص ۲۸۵

۵۳ - غزالی، پیشین، ج ۴، ص ۳



بررسی مفهوم «احسان» و «محسنین» در قرآن کریم

چکیده

واژه «احسان» از ریشه «حَسَن» به معنای زیبایی و نیکی می باشد که در قرآن در سه معنا به کار رفته است: ۱. تفضّل و نیکی به دیگران، ۲. انجام و سرو سامان دادن به امور و کارها به وجه نیکو و کامل، ۳. انجام اعمال و رفتار صالح. احسان در این کاربرد تقریباً مترادف با تقوا و پرهیزکاری است.

از بررسی موارد کاربرد واژه «محسن» و مشتقاتش در قرآن، استفاده می شود که این واژه دارای دو معنی و کاربرد است: ۱. نیکی و خیررساننده به دیگران، ۲. انجام دهنده اعمال و رفتارهای صالح و نیک. مقام محسنان در این کاربرد از برخی مقامات متقیان برتر است، و به طور کلی این واژه در این معنی و کاربرد خود بیشتر به کسانی اطلاق شده که از ایمانی راسخ و ثبات قدم در راه ایمان و انجام تکالیف الهی برخوردار بوده اند.

مقدمه

از واژه ها و مفاهیمی که در قرآن کریم به صورت فراوان به کار رفته، واژه «احسان» و «محسنین» است، تا حدی که از مشتقات ریشه اصلی این واژه (ح. س. ن.) جمعاً ۱۹۴ کلمه در قالب ۲۸ ریخت و صورت، به کار رفته است. کلمه «احسان» با مشتقاتش، ۳۴ بار و واژه «محسن» با مشتقاتش ۳۹ بار در قرآن کریم آمده است. [۱]

توجه به این مسئله نظر هر قرآن پژوهی را جلب می کند که این واژه را مورد دقت و بررسی قرار دهد، تا مفهوم یا مفاهیم و وجوهی که در آن استعمال شده اند را دریابد. لیکن از آنجا که بررسی کلیه مشتقات واژه «حسن» کاری گسترده است، از میان این واژه ها، دو واژه «احسان» و «محسن» با مشتقاتشان را، به خاطر اهمیت و بار معنایی بسیار چشمگیری که دارند و می توانند ما را با برخی از رفتارها و اوصاف مؤمنان و بندگان خوب خدا به صورت دقیق تر آشنا کنند، مورد بررسی قرار می دهیم. به ویژه اینکه ملاحظه می کنیم خداوند در قرآن کریم بارها با تعبیر «ان الله يحب المحسنین» مورد محبت الهی بودن «محسنان» را بیان می دارد و نیز با این وصف و عنوان پیامبران بزرگ خود، مانند نوح (ع) و ابراهیم (ع) را توصیف کرده است.

بررسی ریشه لغوی واژه ها

واژه «احسان» و «محسنین» از ریشه «حُسن» است. لغت شناس معروف، ابن فارس، درباره معنی «حُسن» می نویسد: «الحاء و السین و النون، اصل واحد، فالْحُسْن ضد الْقُبْح»؛ این واژه ریشه تک معنایی دارد، و به معنای ضد و مخالف زشتی است. [۲]

البته ضد و مخالف زشتی ممکن است هر یک از معانی زیبایی و یا نیکی باشد، و در نتیجه واژه حسن در هر یک از «جمال و زیبایی» و «خوبی و نیکی» قابل کاربرد و اطلاق است. همچنان که در قاموس قرآن به مطلب فوق تصریح شده است: «حُسن بر وزن قفل، زیبایی، نیکویی، هر دو این معنی در قرآن یافت می شود، مثل «و لا اَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ اَزْوَاجٍ وَّلَوْ اَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ

إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَّقِيبًا [۳]؛ و نه تو را است که آنها را به همسران دیگر عوض کنی، اگر چه «زیبایی» ایشان تو را به شگفت آورد.» و مانند: «وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا [۴]؛ انسان را نسبت به پدر و مادرش به نیکی سفارش کرده ایم» [۵] تعریفی که راغب اصفهانی از واژه «حَسَن» ارائه می دهد نیز مؤید مطلب فوق می باشد؛ ایشان می نویسد: «الْحَسَنُ عبارة عن كل مبهج مرغوب فيه؛ حَسَن عبارت است از هر چیز بهجت آفرین و شادی بخش که مورد رغبت و آرزو باشد» [۶] زیرا بدیهی است که امر خوشایند شامل هر یک از «زیبایی» و «نیکی» می گردد.

البته نویسنده کتاب لغت قاموس به یکی از دو کاربرد «حَسَن» دقیقاً اشاره کرده و آن را به زیبایی معنا نموده است: «الْحُسْنُ الجمال». علاوه بر دو آیه ای که پیش تر درباره کاربرد واژه «حَسَن» در هر یک از زیبایی و نیکی بیان شده، شاید بتوان ادعا نمود که واژه «حَسَن» که در آیه ۳۷ سوره آل عمران دو بار آمده، هر کدام در یکی از دو معنای مذکور به کار رفته است، نخست در معنی «نیکو» و سپس در معنی «زیبا»: «فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا؛ پس پذیرفتش خدا پذیرفتنی نیکو و رویانیدش روئیدنی زیبا». آیه فوق درباره حضرت مریم و تولد او و پذیرش و پرورشش از سوی خداوند می باشد. در کتاب «مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن مجید» در این باره آمده است. باید خاطر نشان ساخت که در این آیه، حَسَن دو بار و به توالی آمده است؛ در بار اول معنای آن رفتار «نوازشگرانه و نیکویی» است که خداوند نسبت به حضرت مریم نشان می دهد. و در بار دوم پرورش «تندرستانه» او را تا زمانی که زنی زیبا شود، متبادر ذهن می سازد» [۷].

اگر چه این احتمال که واژه مذکور در «أُنْبِتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا» به معنی پرورش نیکوی اخلاقی و روحانی مریم باشد بسیار قوی به نظر می رسد، همچنان که دیدگاه بسیاری از مفسران از جمله علامه طباطبایی در «المیزان» [۸] و نویسندگان تفسیر نمونه، همین احتمال است. در تفسیر نمونه آمده است: «تعبیر انبات» یعنی «رویاندن» در مورد پرورش مریم، اشاره به جنبه های تکامل معنوی و روحانی و اخلاقی مریم است [۹].

مفهوم احسان

با توجه به بررسی موارد استعمال کلمه «احسان» در قرآن کریم، چنین به نظر می‌رسد که این کلمه دارای معانی کاربردی زیر است:

۱. خوبی و نیکی به دیگران

همچنانکه در قرآن آمده است: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» [۱۰]؛ یاد کنید که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خداوند را نپرستید و به پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان و بینوایان نیکی کنید و با مردم به زبان خوش سخن بگویید [۱۱] و در سوره الرحمن آمده است: «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ» [۱۲]؛ آیا جزای نیکوکاری، جز نیکوکاری است؟ البته در آیه فوق کلمه احسان دو بار و به توالی به کار رفته است. بار اول احسان به معنی مطلق رفتار نیک انجام دادن است. که در آینده از آن بحث خواهیم کرد.

در بار دوم، احسان در همین معنا و مفهومی به کار رفته است که در اینجا در صدد بیانش هستیم، یعنی انعام و نیکی به غیر، به همین جهت برخی از مفسران به استناد همین آیه، گفته اند پاداش الهی در قیامت بیش از عمل انسان در دنیا خواهد بود؛ زیرا تفاوت عدل و احسان این است که در عدل جزا و پاداش به اندازه عمل است، اما در احسان، پاداش و جزا بیش از عمل و رفتار است؛ همچنان که راغب اصفهانی در این باره می‌نویسد: «احسان چیزی برتر از عدالت است، زیرا عدالت این است که انسان، آنچه بر عهده اوست را انجام بدهد، و آنچه متعلق به اوست را بگیرد، ولی احسان این است که انسان بیش از آنچه وظیفه اوست انجام دهد و کمتر از آنچه حق او است را بگیرد.» [۱۳]

همچنین حضرت علی(ع) در نهج البلاغه درباره تفاوت رعایت عدل با رعایت احسان می‌فرماید: «العدل الانصاف و الاحسان التفضل؛ عدل رعایت انصاف و احسان انعام و بخشش است.» [۱۴]

در مورد این صورت از کاربرد احسان، در نهج البلاغه آمده است: «أحسنوا فی عقب غیرکم تُحفظوا فی عقبکم؛ به بازماندگان دیگران نیکی کنید، تا حرمت بازماندگان شما حفظ شود.»

۲. امر و کاری را به نحو نیکو و کامل انجام دادن

همچنان که در قرآن کریم آمده است: «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ» [۱۵]؛ کسی که هر چیز را که آفرید، نیکو آفرید». در تفسیر نمونه درباره معنای آیه فوق آمده است: «آیه اشاره ای به نظام احسن آفرینش به طور عموم و سرآغازی برای بیان خلقت انسان و مراحل تکامل او به طور خصوص است، «الذی أحسن کل شیء خلقه» و به هر چیز نیاز داشت داد، و به تعبیر دیگر بنای کاخ عظیم خلقت بر «نظام احسن» یعنی بر چنان نظامی استوار است که از آن کامل تر تصور نمی شود.» [۱۶]

در آیه ای دیگر خداوند می فرماید: «الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَاِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ اَوْ تَشْرِيحٌ بِاِحْسَانٍ» [۱۷]؛ طلاق دو بار است پس از آن یا باید او را به طور شایسته [همسر خود] نگاه داشت، یا به نیکی رها کرد». منظور از «تسریح به احسان» یعنی رها کردن زن به نحو شایسته و نیکو انجام گیرد و همراه با اذیت و آزار نباشد، و به عبارت روشن تر، این کار به نحو احسن و خوب انجام گیرد. همچنان که در تفسیر نمونه آمده است: «همان طور که رجوع و نگاهداری زن قید «معروف» دارد یعنی رجوع و نگاهداری باید بر اساس صفا و صمیمیت باشد، جدایی هم مقید به احسان است یعنی تفرقه و جدایی باید از هر گونه امر ناپسندی مانند انتقام جویی و ابراز خشم و کینه خالی باشد» [۱۸]

واژه احسان در همین معنا و کاربرد در نهج البلاغه نیز به کار رفته است: «قیمه کل امری ما یحسنته؛ ارزش هر انسانی به اندازه امور و کارهایی است که آنها را به نحو نیکویی انجام می دهد» [۱۹] در این کلام مقدار و ارزش هر انسانی، هم سنگ تخصص و مهارت و دانایی او بر انجام درست و نیکوی امور و کارها، شمرده شده است، که از آن اهمیت دانایی و تخصص و مهارت

و آگاهی به انجام امور در انسان ها استفاده می شود. شاید به خاطر وجود همین نکته در عبارت فوق باشد که سید رضی جمع آوری کننده نهج البلاغه بعد از نقل عبارت بالا، می نویسد: «و هی الکلمه التي لا تصاب لها قيمه و لا توزن بها حكمه و لا تقرن إليها كلمه؛ این از کلماتی است که قیمتی برای آن تصور نمی شود و هیچ حکمتی هم سنگ آن نبوده و هیچ سخنی والایی آن را ندارد.»

و نیز در نهج البلاغه آمده است: «و أحسنوا تلاوته، فإنه أنفع القصص؛ قرآن را نیکو تلاوت کنید که سود بخش ترین سخن هاست.» [۲۰]

۳. انجام کارهای نیک و رفتار صالح

همچنان که در قرآن کریم آمده است: «قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ» [۲۱]؛ بگو ای بندگانی مومن از پروردگارتان پروا کنید، برای کسانی که در این دنیا نیکی کنند [و اعمال صالح انجام دهند] پاداش نیکو است. در این آیه «احسان» در مورد انجام اعمال نیکو و صالح و بروز رفتارهای شایسته به کار رفته است. و در سوره انعام آمده است: «ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ» [۲۲] باری به موسی کتاب آسمانی دادیم، برای اینکه نعمت را بر کسی که نیکی [و اعمال و رفتار صالح] انجام داده بود...». در این آیه اعطای کتاب آسمانی به خاطر انجام اعمال و رفتار نیک و صالح از سوی حضرت موسی یا کلیه پیروان او (بنابر اختلاف تفاسیر) ذکر شده است. [۲۳]

البته روشن است که نیکی و انعام و تفضل به غیر، که یکی از معانی کاربردی احسان است و قبلاً از آن بحث شد، از جهت اینکه به خودی خود یک کار خوب و نیک و رفتاری صالح محسوب می شود، داخل در محدوده این معنی سوم بوده و این معنای از احسان شامل آن نیز می شود.

در کتاب «مفاهیم اخلاقی. دینی قرآن مجید» در این باره چنین آمده است: «فعل أحسن» که مصدر آن «احسان» است، یکی از اصطلاحات اخلاقی اساسی در قرآن می باشد، عموماً معنای آن «نیکی کردن» است، اما در کاربرد

عملی قرآن، این واژه عمدتاً به دو نوع ویژه از «نیکی» اطلاق می‌شود: تقوا و پرهیزکاری نسبت به خداوند و همه اعمال انسانی که از آن سرچشمه می‌گیرد و اعمالی که محرک آن روح جلم است».[۲۴]

سپس با ذکر قسمتی از این آیه: « مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ [۲۵]؛ هر کس پروا و شکیبایی پیشه کند، خداوند پاداش نیکوکاران را فرو نمی‌گذارد» اطلاق اول را توضیح می‌دهد که: «باید خاطر نشان ساخت که در اینجا محتوای معنایی احسان به تقوا و صبر تعریف شده است که هر دوی آنها از خاصه‌های انسان مؤمن است.»[۲۶]؛ نویسنده سپس با ذکر آیه «وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ [۲۷]؛ و برای نیل به آموزش پروردگارتان و بهشتی که پهنای آن هم چند آسمان‌ها و زمین است و برای پرهیزکاران آماده شده است، بشتابید* کسانی که در راحت و رنج انفاق می‌کنند و خشم خود را فرو می‌خورند و از مردمان در می‌گذرند و خداوند نیکوکاران را دوست دارد»، معنی دوم را توضیح می‌دهد و می‌نویسد: «کسی که همیشه خواهان دستگیری از مستمندان می‌باشد، دیر خشم، بخشنده تاذبیها و چشم پوشنده از قصاص و تلافی کردن است، همه اینها تجسم و تجلی فضیلت حلم است.»[۲۸] در کتاب مذکور، اگر چه فقط به همین دو معنی و کاربرد برای واژه احسان اشاره شده و از کاربرد دیگر این واژه غفلت شده است اما این مطلب کتاب قابل توجه است که یکی از کاربردها و معانی احسان را معادل اعمالی می‌گیرد که ناشی از تقوا و پرهیزکاری می‌باشد، و این را می‌توان ادعا نمود که در برخی از کاربردهای واژه احسان در قرآن کریم، این لفظ تقریباً مترادف با رعایت تقوا و پرهیزکاری که شرط اصلی آن اخلاص و نیت پاک است به کار رفته است. و از صریح‌ترین آیات در این زمینه، آیات ۴۱ تا ۴۴ سوره مرسلات است که در آنها واژه «محسنین» هم طراز و هم سنگ واژه «متقین» گرفته شده است و می‌توان از آن، مقدار ارتباط معنایی «احسان» و تقوا را بدست آورد: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ * وَفَوَاكِهٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ * كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

* إِنَّا كَذَلِكْ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ؛ پرهیزکاران در سایه ساران و [کنار] چشمه ساراند و میوه هایی که دلخواهشان است، به خاطر کارهایی که کردند، بخورند و بنوشند [خوش و] گوارا، ما بدین گونه نیکوکاران را جزا می دهیم».

مفهوم محسنین

یکی از واژه های اساسی و کلیدی در قرآن کریم، واژه «محسن» و مشتقات آن می باشد. این واژه اسم فاعل از فعل «أَحْسَنَ» می باشد. از بررسی آن دسته از آیاتی که در آنها واژه های «محسن»، «محسنین» و «محسنات» به کار رفته است، این نتیجه به دست می آید که این واژه در قرآن در دو معنی به کار رفته است، یکی در خصوص خیر رساننده و نیکی کننده به دیگران و دیگری در مورد کسی که کارهای نیک و رفتار صالح انجام می دهد، چه این رفتار عملی باشد یا روحی و اعتقادی. البته در اینجا نیز مانند کاربردهای واژه «احسان» معنی کاربرد دوم در برگرنده معنی کاربرد نخست می باشد، زیرا هر کسی که خیری را به دیگران می رساند و به دیگران نیکی می کند، این رفتار او فی نفسه، عمل صالحی محسوب می شود که کاربرد دوم شامل آن بوده و چنین شخصی «محسن» در معنی دوم آن می باشد.

موارد کاربرد نخست واژه محسنین

۱. «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» [۲۹]: کسانی که در راحت و رنج انفاق می کنند و خشم خود را فرو می خورند و از مردمان در می گذرند و خداوند نیکوکاران را دوست دارد» از اینکه بدنبال ذکر آن اوصاف و رفتارها تعبیر به «والله يحب المحسنين» شده، معلوم می شود که اوصاف و رفتارهای ذکر شده معرّف «محسنین» است، همچنان که علامه طباطبایی در ذیل آیه می نویسد: «در این گفته خداوند «والله يحب المحسنين» این اشاره وجود دارد که اوصاف قبلی، معرّف عنوان «محسنین است» [۳۰].»

این از یک طرف و از طرف دیگر، روشن است که تمامی اوصاف مذکور در

ارتباط با مردم و خیر و نفعی است که به دیگران رسانده می‌شود.

۲. «فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» [۳۱] پس آنان را ببخش و بگذار و بگذر که خداوند نیکوکاران را دوست دارد. در این آیه نیز عنوان «محسن» درباره کسانی است که خیر و خوبی آنان شامل حال دیگران شده است.

واژه محسان در معنی و کاربرد عام و مطلق

اکنون به بررسی برخی از آیاتی که در آنها واژه محسن و یا مشتقاتش در معنای عام و مطلق (یعنی کسی که دارای اعمال صالح و رفتار نیکو می‌باشد) به کار رفته است، می‌پردازیم.

۱. «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» [۳۲] و کسانی را که در حق ما کوشیدند به راه‌های خاص خویش رهنمون می‌شویم و بی‌گمان خداوند با نیکوکاران است. جهاد و مجاهده همچنان که راغب اصفهانی در مفردات گفته [۳۳]، یعنی به کارگیری توان و نیرو در راه مواجهه و مقابله با دشمن، و این کار بر سه قسم است: ۱. جهاد با دشمن ظاهری، ۲. جهاد با شیطان، ۳. جهاد با نفس و خواهش‌های نفسانی. و تعبیر «فینا» در آیه شریفه می‌رساند که این تلاش و مواجهه در ارتباط با خداوند و درباره امور اعتقادی و رفتاری متعلق به او می‌باشد. [۳۴]

بنابراین، منظور از جهاد و مجاهده در آیه فوق، معنای عامی خواهد بود که شامل هر نوع تلاش و کوشش در راه خدا می‌شود، اعم از اینکه تلاش در زمینه تقویت و تبلور ایمان و اعتقاد باشد و یا اینکه تلاش و مجاهده در زمینه انجام اوامر الهی و مبارزه با نفس و عوامل گناه و معصیت باشد.

۲. «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ * هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ * الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ * أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» [۳۵]؛ این کتاب حکمت آموز است، رهنمود و رحمتی برای نیکوکاران [همان] کسانی که نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌پردازند و به آخرت یقین دارند، اینان که از سوی پروردگارشان از هدایتی برخوردارند و هم اینانند که رستگارند.»

در آیه فوق از طرفی هدف از نزول آیات قرآن شمول رحمت و هدایت بر محسنان شمرده شده و از طرف دیگر توصیفی از رفتار و حال و هوای محسنان ارائه می شود و در پایان، عاقبت امر محسنان که همان فلاح و رستگاری است، بیان داشته می شود.

قابل توجه اینکه، گاهی قرآن مایه هدایت متقین ذکر شده است [۳۶]، گاهی مایه هدایت مؤمنین [۳۷] و در آیه محل بحث، مایه هدایت «محسنین» ذکر گردیده است.

چنین به نظر می رسد که بین عناوین فوق، یک ترتیب منطقی وجود داشته باشد؛ چرا که تقوا در سوره بقره، دارای مراتب متعددی است که پایین ترین مرتبه آن، نفس آمادگی برای پذیرش حق است. بنابراین کسی که در این مرتبه از تقوا قرار دارد ولو هنوز ایمان نیاورده و عمل صالحی انجام نداده، هدایت قرآنی شامل حال او می شود. و وقتی به مرتبه ایمان برسد قرآن او را به سوی انجام فرامین الهی سوق می دهد و دعوت می کند، و اگر شخص با ایمان، پایبند فرامین الهی و دستورات قرآنی باشد، عنوان «محسن» بر او صادق خواهد بود. و روشن است که کسی که در راه خدا گام بردارد هدایت و رحمت خداوند شامل حال او خواهد بود: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» [۳۸]

بنابراین آیات سه گانه پیش بر این سه مرحله تکامل معنوی انسان دلالت دارد.

۳. «وَكَايُنْ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلْ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ * وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ * فَآتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» [۳۹]

و چه بسیار پیامبرانی که همراه ایشان توده های انبوه نبرد کردند و از هر رنجی که در راه خدا دیدند نه سستی ورزیدند و نه ضعف و زبونی نشان دادند و خداوند شکیبایان را دوست دارد و سخن ایشان جز این نبود که گفتند پروردگارا گناهان ما و گزافکاری هایمان را در کارمان بیامرز و گام های ما را

استوار بدار و ما را به خدا شناسان پیروز گردان. آنگاه خداوند به آنان پاداش دنیوی و پاداش نیک اخروی عطا کرد و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.» در آیه بالا صحبت از گروهی ثابت قدم و استوار در راه خداست که هرگز در راه دفاع از دین حق به خود تزلزل و سستی راه نمی دهند و از چیزی در این راه نگران نبوده مگر از نافرمانی پروردگار خود و کوتاهی در انجام تکالیف خداوند، و از این گروه با عنوان «رَبِّي» یاد می کند. «رَبِّي» بنا به گفته علامه طباطبایی [۴۰] مانند «رَبَّانِي» کسی است که خود را به پروردگار اختصاص داده و به چیزی دیگر غیر از اطاعت فرمان الهی اشتغال ندارد. و این مقامی بس بزرگ است. حال خداوند در پایان آیه از چنین گروهی با وصف «مَحْسِنِينَ» یاد کرده و بیان می دارد که آنان مورد محبت او هستند.

۴. در آیات متعددی از قرآن کریم، از برخی پیامبران الهی با عنوان «مَحْسِنِينَ» یاد شده است [۴۱] به عنوان نمونه:

الف) «وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ * قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» [۴۲]؛ و ندایش دادیم که ای ابراهیم رؤیایت را به حقیقت باور داشتی، ما بدینسان نیکوکاران را جزا می دهیم.»

آیات بالا جزو آیاتی است که داستان رؤیای حضرت ابراهیم (ع) درباره ذبح فرزندش و درصدد جامه عمل پوشاندن این رؤیا که یک فرمان الهی بود، از سوی او را بیان می دارد و بعد از این اطاعت بی چون و چرای ابراهیم از فرمان الهی بود که از زمره «مَحْسِنِينَ» شمرده می شود.

ب) «سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ * إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ» [۴۳]؛ سلام بر موسی و هارون، ما بدینسان نیکوکاران را جزا می دهیم که آن دو از بندگان مؤمن ما بودند». مسلماً خداوند به خاطر رفتار صالح بسیار فراوان حضرت موسی و هارون آن دو را به وصف «مَحْسِنِينَ» توصیف نموده است.

۵. «وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ * وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْمَعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبَّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ * فَأَنَّا بَاهِمُ

اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ» [٤٤] و چون آنچه بر پیامبر [اسلام] نازل شده است، بشنوند می بینی که چشمانشان از اشک لبریز می شود، از آنکه حق را می شناسند [و] می گویند پروردگارا ما ایمان آورده ایم، ما را در زمره گواهان بنویس، و چرا به خداوند و حق حقیقتی که برای همه ما نازل شده است، ایمان نیاوریم و حال آنکه امیدواریم که پروردگار ما را در زمره شایستگان در آورد. و خداوند نیز به پاداش این سخن که گفتند، بوستان هایی که جویباران از فرودست آن جاری است، نصیبشان می سازد که جاودانه در آن خواهند بود و این پاداش نیکوکاران است». در آیات بالا توصیف به «محسنین» شامل حال کسانی شده که رفتار اعتقادی صالحانه ای که عبارت از ایمان به خداوند و پیامبر (ص) و کتاب آسمانی قرآن است. داشته اند.

نتیجه

از مجموع مباحث گذشته این نتیجه به دست می آید که واژه احسان در قرآن کریم دارای سه معنی و کاربرد است:

۱. خوبی و نیکی به دیگران؛ ۲. انجام و سرو سامان دادن امر و کاری به نحو نیکو و کامل؛ ۳. انجام عمل صالح و رفتار نیک.

از مجموع آیاتی که در آنها واژه احسان در معنی سوم به کار رفته است می توان این استنباط را داشت که احسان در این معنی و کاربرد تقریباً مطابق رعایت تقوای الهی و انجام اعمال صالح با هدف سالم و نیت مقدس است. و درباره واژه «محسن» و مشتقاتش، این نتیجه به دست می آید که در استعمالات قرآنی، این واژه دارای دو معنا و کاربرد است:

۱. خیر و یاری رساننده به دیگران.

۲. انجام دهنده اعمال صالح و به جای آورنده رفتارهای نیک.

با توجه به اینکه تقوا دارای مراتب متعددی است و حتی مرتبه ای از آن می تواند نفس آمادگی برای پذیرش حق باشد، بدون آنکه هنوز خبری از ایمان و عمل باشد، در حالی که عنوان «محسن» بر چنین شخصی تا مادامی

که به مرحله عمل و انجام رفتارهای صالح نرسد صادق نخواهد بود، از این مطلب این نتیجه به دست می‌آید که مقام محسنان از برخی از مقامات متقیان بالاتر است.

مضافاً بر اینکه از بررسی مجموع آیاتی که در آنها مشتقات واژه «محسن» به کار رفته است و نیز از توصیف برخی از پیامبران بزرگ الهی مانند ابراهیم (ع) و نوح (ع) و یوسف (ع) به عنوان «محسن» این نتیجه نیز بدست می‌آید که در اصطلاح قرآن عنوان «محسن» در کاربرد دومش بیشتر در حق کسانی به کار رفته است که از ایمانی راسخ و ثبات قدم در راه حق و انجام تکالیف الهی و اعمال و رفتار صالح برخوردار بوده‌اند.

پی‌نوشت‌ها

- [۱]. دکتر روحانی، محمود، المعجم الأحسابی لالفاظ القرآن الکریم، ج ۱، ص ۴۰۶؛ ج ۲، ص ۷۳-۷۵ و ۵۰۱؛ ج ۳، ص ۱۳۷۱، ۱۳۷۲، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۸.
- [۲]. احمدبن فارس، معجم مقابیس اللغه، ج ۲، ص ۵۷، دارالکتب العلمیه، قم.
- [۳]. احزاب/۵۲.
- [۴]. عنکبوت/۸.
- [۵]. قرشی، سیدعلی اکبر، قاموس قرآن، ج ۲، ص ۱۳۴-۱۳۵، چاپ هفتم، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۵ ش.
- [۶]. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ قرآن، تحقیق صفوان عدنان داودی، ص ۲۳۵.
- [۷]. ایزوتسو، توشیهیکو، مفاهیم اخلاقی. دینی در قرآن مجید، ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای، ص ۵۵۴، نشر و پژوهش فرزانه، تهران، ۱۳۷۸ ش.
- [۸]. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، عربی، ج ۳، ص ۱۷۳، اسماعیلیان، قم، ۱۳۹۱ هـ.

- [۹]. مکارم شیرازی، ناصر، با همکاری جمعی از فضلا، تفسیر نمونه، ج ۲، ۳۹۷، چاپ بیست و سوم، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۰ ش.
- [۱۰]. بقره/۸۳.
- [۱۱]. آیاتی به همین مضمون: انعام/۱۵۱، احقاف/۱۵، عنکبوت/۸.
- [۱۲]. الرحمن/۶۰.
- [۱۳]. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، تحقیق صفوان عدنان داودی، ص ۲۳۶-۲۳۷، دارالقلم، دمشق، ۱۴۱۲ هـ.
- [۱۴]. سیدرضی، نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۵۰۹، حکمت ۲۳۱، دارالهجره قم.
- [۱۵]. سجده/۷.
- [۱۶]. مکارم شیرازی، ناصر، با همکاری جمعی از فضلا، تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۱۲۳، دارالکتب الاسلامیه، چاپ هفتم، ۱۳۶۹ ش. تهران.
- [۱۷]. بقره/۲۲۹.
- [۱۸]. همان، ج ۲، ص ۱۱۸؛ علاوه بر آیاتی که از آنها در متن بحث شد در آیات زیر نیز واژه احسان در معنی فوق به کار رفته است: بقره/۱۰۰ و ۱۷۸، کهف/۳۰، غافر/۶۴، تغابن/۳.
- [۱۹]. سیدرضی، نهج البلاغه، صبحی صالح، ص ۴۸۲، حکمت ۸۱، دارالهجره، قم.
- [۲۰]. همان.
- [۲۱]. زمر/۱۰.
- [۲۲]. انعام/۱۵۴.
- [۲۳]. درباره آیاتی که واژه احسان در آنها در این معنی و وجه سوم، به کار رفته است رجوع کنید به: نحل/۳۰، نمل ۹۰، رحمن/۶۰، آل عمران/۱۷۲، مائده/۹۳، یونس/۲۶، زمر/۱۰، اسراء/۷، نساء/۱۲۸، قصص/۷۷ و بقره/۱۹۵.
- [۲۴]. ایزوتسو، توشیهیکو، مفاهیم اخلاقی-دینی در قرآن مجید، ترجمه دکتر فریدون بدره ای، ص ۴۵۹، نشر و پژوهش فرزانه، تهران، ۱۳۷۸ ش.
- [۲۵]. یوسف/۹۰.
- [۲۶]. پیشین، ص ۴۶۳.
- [۲۷]. آل عمران/۱۳۳ و ۱۳۴.
- [۲۸]. پیشین، ص ۴۶۳.
- [۲۹]. آل عمران/۱۳۴.
- [۳۰]. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیرالقرآن، عربی، ج ۴، ص ۲۰، اسماعیلیان، قم.
- [۳۱]. مائده/۱۳.
- [۳۲]. عنکبوت/۶۹.

- [۳۳]. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، تحقیق: صفوان عدنان داودی، ص ۲۰۸، دارالقلم، دمشق.
- [۳۴]. طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، عربی، ج ۱۶، ص ۱۵۱، اسماعیلیان، قم، ۱۳۹۳ هـ. ق.
- [۳۵]. لقمان/ ۲-۵.
- [۳۶]. بقره/ ۲.
- [۳۷]. نمل/ ۲.
- [۳۸]. عنکبوت/ ۶۹.
- [۳۹]. آل عمران/ ۱۴۶-۱۴۸.
- [۴۰]. طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، عربی، ج ۴، ص ۴۱، اسماعیلیان، قم، ۱۳۹۳ هـ. ق.
- [۴۱]. در این زمینه مراجعه شود به: یوسف/ ۲۲ و ۵۶ و ۹۰، انعام/ ۸۴، صافات/ ۷۵-۸۱ و ۱۰۴-۱۰۵ و ۱۰۹ و ۱۱۱ و ۱۲۰-۱۲۲ و ۱۳۰-۱۳۲.
- [۴۲]. صافات/ ۱۰۴-۱۰۵.
- [۴۳]. صافات/ ۱۲۰-۱۲۲.
- [۴۴]. مائده/ ۸۳-۸۵.

چهل حدیث درباره روزه

قال الله تبارک و تعالی

یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم لعلکم تتقون .

خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

ای کسانی که ایمان آورده اید روزه بر شما نوشته (واجب) شد، چنانکه بر آنان که پیش از شما بوده اند واجب شده بود باشد که پرهیزگار شوید.

سوره بقره آیه ۱۸۳

۱- پایه های اسلام

قال الباقر علیه السلام:

بنی الاسلام علی خمسہ اشیاء ، علی الصلوه و الزکاه و الحج و الصوم و الولایه .
 امام باقر علیه السلام فرمود:
 اسلام بر پنج چیز استوار است ، بر نماز و زکات حج و روزه و ولایت (رهبری اسلامی) .
 فروع کافی ، ج ۴ ص ۶۲ ، ح ۱

۲- فلسفه روزه

قال الصادق علیه السلام:

انما فرض الله الصیام لیستوی به الغنی و الفقیر .
 امام صادق علیه السلام فرمود:
 خداوند روزه را واجب کرده تا بدین وسیله دارا و ندار (غنی و فقیر) مساوی گردند .
 من لا یحضره الفقیه ، ج ۲ ص ۴۳ ، ح ۱

۳- روزه آزمون اخلاص

قال امیرالمومنین علیه السلام:

فرض الله .. الصیام ابتلاء لاخلص الخلق
 امام علی علیه السلام فرمود:
 خداوند روزه را واجب کرد تا به وسیله آن اخلاص خلق را بیازماید .
 نهج البلاغه ، حکمت ۲۵۲

۴- روزه یاد آور قیامت

قال الرضا علیه السلام:

انما امروا بالصوم لکی یعرفوا الم الجوع و العطش فیستدلوا علی فقر الاخر .
 امام رضا علیه السلام فرمود:
 مردم به انجام روزه امر شده اند تا درد گرسنگی و تشنگی را بفهمند و به واسطه آن فقر و بیچارگی آخرت را بیابند .
 وسائل الشیعه ، ج ۴ ص ۴ ح ۵ علل الشرایع ، ص ۱۰

۵- روزه زکات بدن

قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

لكل شيئى زكاه و زكاه الابدان الصيام.

رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود:

برای هر چیزی زکاتی است و زکات بدنها روزه است.

الكافى، ج ۴، ص ۶۲، ح ۳

۶- روزه سپر آتش

قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

الصوم جنه من النار.

رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود:

روزه سپر آتش (جهنم) است. «یعنی بواسطه روزه گرفتن انسان از آتش

جهنم در امان خواهد بود.»

الكافى، ج ۴ ص ۱۶۲

۷- اهمیت روزه

قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

الصوم فى الحر جهاد.

رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود:

روزه گرفتن در گرما، جهاد است.

بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۲۵۷

۸- روزه نفس

قال اميرالمومنين عليه السلام:

صوم النفس عن لذات الدنيا انفع الصيام.

اميرالمومنان على عليه السلام فرمود:

روزه نفس از لذت های دنیوی سودمندترین روزه هاست.

غرر الحكم، ج ۱ ص ۴۱۶ ح ۶۴

۹- روزه واقعی**قال امیرالمومنین علیه السلام:**

الصیام اجتناب المحارم كما یمتنع الرجل من الطعام و الشراب.

امام علی علیه السلام فرمود:

روزه پرهیز از حرام‌ها است همچنانکه شخص از خوردنی و نوشیدنی پرهیز می‌کند.

بحار ج ۹۳ ص ۲۴۹

۱۰- برترین روزه**قال امیرالمومنین علیه السلام:**

صوم القلب خیر من صیام اللسان و صوم اللسان خیر من صیام البطن.

امام علی علیه السلام فرمود:

روزه قلب بهتر از روزه زبان است و روزه زبان بهتر از روزه شکم است.

غرر الحکم، ج ۱، ص ۴۱۷، ح ۸۰

۱۱- روزه چشم و گوش**قال الصادق علیه السلام:**

اذا صمت فلیصم سمعک و بصرک و شعرک و جلدک.

امام صادق علیه السلام فرمود:

آنگاه که روزه می‌گیری باید چشم و گوش و مو و پوست تو هم روزه دار باشند. «یعنی از گناهان پرهیز کند.»

الکافی ج ۴ ص ۸۷، ح ۱

۱۲- روزه اعضا و جوارح**عن فاطمه الزهرا سلام الله علیها:**

ما یصنع الصائم بصیامه اذا لم یصن لسانه و سمعه و بصره و جوارحه.

حضرت زهرا علیها السلام فرمود:

روزه داری که زبان و گوش و چشم و جوارح خود را حفظ نکرده روزه اش به چه کارش خواهد آمد.

بحار، ج ۹۳ ص ۲۹۵

۱۳- روزه ناقص

قال الباقر علیه السلام:

لا صیام لمن عصی الامام و لا صیام لعبد ابق حتی یرجع و لا صیام لامراه ناشزه حتی تتوب و لا صیام لولد عاق حتی یر.

امام باقر علیه السلام فرمود:

روزه این افراد کامل نیست:

۱ - کسی که امام (رهبر) را نافرمانی کند.

۲ - بنده فراری تا زمانی که برگردد.

۳ - زنی که اطاعت شوهر نکرده تا اینکه توبه کند.

۴ - فرزندی که نافرمان شده تا اینکه فرمانبردار شود.

بحار الانوار ج ۹۳، ص ۲۹۵.

۱۴- روزه بی ارزش

قال امیرالمومنین علیه السلام:

کم من صائم لیس له من صیامه الا الجوع و الظما و کم من قائم لیس له من قیامه الا السهر و العناء.

امام علی علیه السلام فرمود:

چه بسا روزه داری که از روزه اش جز گرسنگی و تشنگی بهره ای ندارد و چه بسا شب زنده داری که از نمازش جز بیخوابی و سختی سودی نمی برد.

نهج البلاغه، حکمت ۱۴۵

۱۵- روزه و صبر

عن الصادق علیه السلام فی قول الله عزوجل

«واستعينوا بالصبر و الصلوه»

قال: الصبر الصوم.

امام صادق عليه السلام فرمود:

خداوند عز و جل که فرموده است: از صبر و نماز کمک بگیرید، صبر، روزه است. وسائل الشيعه، ج ۷ ص ۲۹۸، ح ۳

۱۶- روزه و صدقه

قال الصادق عليه السلام:

صدقه درهم افضل من صيام يوم.

امام صادق عليه السلام فرمود

یک درهم صدقه دادن از یک روز روزه مستحبی برتر و والاتر است.

وسائل الشيعه، ج ۷ ص ۲۱۸، ح ۶

۱۷- پاداش روزه

قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

قال الله تعالى: الصوم لى و انا اجزى به

رسول خدا فرمود:

خدای تعالی فرموده است: روزه برای من است و من پاداش آن را می دهم.

وسائل الشيعه ج ۷ ص ۲۹۴، ح ۱۵ و ۱۶؛ ۲۷ و ۳۰

۱۸- جرعه نوشان بهشت

قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

من منعه الصوم من طعام يشتهيهِ كان حقا على الله ان يطعمه من طعام

الجنة و يسقيه من شرابها.

رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود:

کسی که روزه او را از غذاهای مورد علاقه اش باز دارد برخداست که به او از

غذاهای بهشتی بخوراند و از شراب‌های بهشتی به او بنوشاند.
بحار الانوار ج ۹۳ ص ۳۳۱

۱۹- خوشا به حال روزه داران

قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

طوبى لمن ظمأ او جاع لله اولئك الذين يشبعون يوم القيامة

رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود:

خوشا بحال کسانی که برای خدا گرسنه و تشنه شده اند اینان در روز
قیامت سیر می شوند.

وسائل الشیعه، ج ۷ ص ۲۹۹، ح ۲.

۲۰- مؤدبه به روزه داران

قال الصادق عليه السلام:

من صام لله عزوجل يوما فى شده الحرفا صابه ظمأ و كل الله به الف ملك
يمسحون وجهه و يبشرونه حتى اذا افطر.

امام صادق عليه السلام فرمود:

هر کس که در روز بسیار گرم برای خدا روزه بگیرد و تشنه شود خداوند هزار
فرشته را می گمارد تا دست به چهره او بکشند و او را بشارت دهند تا هنگامی
که افطار کند.

الكافى، ج ۴ ص ۶۴ ح ۸؛ بحار الانوار ج ۹۳ ص ۲۴۷

۲۱- شادی روزه دار

قال الصادق عليه السلام:

للصائم فرحتان فرحه عند افطاره و فرحه عند لقاء ربه

امام صادق عليه السلام فرمود:

برای روزه دار دو سرور و خوشحالی است:

۱- هنگام افطار ۲- هنگام لقاء پروردگار (وقت مردن و در قیامت)
وسائل الشیعه، ج ۷ ص ۲۹۰ و ۲۹۴ ح ۶ و ۲۶.

۲۲- بهشت و باب روزه دارن

قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

ان للجنة بابا يدعى الريان لا يدخل منه الا الصائمون.

رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود:

برای بهشت دری است بنام (ریان) که از آن فقط روزه داران وارد می شوند.
وسائل الشیعه، ج ۷ ص ۲۹۵، ح ۳۱.
معانی الاخبار ص ۱۱۶

۲۳- دعای روزه داران

قال الكاظم عليه السلام:

دعوه الصائم تستجاب عند افطاره

امام کاظم علیه السلام فرمود:

دعای شخص روزه دار هنگام افطار مستجاب می شود.
بحار الانوار ج ۹۲ ص ۲۵۵ ح ۳۳.

۲۴- بهار مومنان

قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

الشتاء ربیع المومن يطول فيه ليله فيستعين به على قيامه و يقصر فيه
نهارة فيستعين به على صيامه.

رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود:

زمستان بهار مومن است از شبهای طولانی اش برای شب زنده داری واز
روزهای کوتاهش برای روزه داری بهره می گیرد.
وسائل الشیعه، ج ۷ ص ۳۰۲، ح ۳.

۲۵- روزه مستحبی

قال الصادق علیه السلام:

من جاء بالحسنه فله عشر امثالها من ذلك صيام ثلاثه ايام من كل شهر.

امام صادق علیه السلام فرمود:

هر کس کار نیکی انجام دهد ده برابر آن پاداش دارد و از جمله آنها سه روز روزه در هر ماه است.

وسائل الشيعه، ج ۷، ص ۳۱۳، ح ۳۳

۲۶- روزه ماه رجب

قال الكاظم علیه السلام:

رجب نهر فی الجنه اشد بياضا من اللبن و احلى من العسل فمن صام يوما

من رجب سقاه الله من ذلك النهر.

امام کاظم علیه السلام فرمود:

رجب نام نهری است در بهشت از شیر سفیدتر و از عسل شیرین تر هر کس

یک روز از ماه رجب را روزه بگیرد خداوند از آن نهر به او می نوشاند.

من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۵۶ ح ۲

وسائل الشيعه ج ۷ ص ۳۵۰ ح ۳

۲۷- روزه ماه شعبان

قال الصادق علیه السلام:

من صام ثلاثه ايام من اخر شعبان و وصلها بشهر رمضان كتب الله له صوم

شهرين متتابعين.

امام صادق علیه السلام فرمود:

هر کس سه روز آخر ماه شعبان را روزه بگیرد و به روزه ماه رمضان وصل کند

خداوند ثواب روزه دو ماه پی در پی را برایش محسوب می کند.

وسائل الشيعه ج ۷ ص ۳۷۵، ح ۲۲

۲۸- افطاری دادن (۱)

قال الصادق عليه السلام:

من فطر صائما فله مثل اجره

امام صادق عليه السلام فرمود:

هر کس روزه داری را افطار دهد، برای او هم مثل اجر روزه دار است.

الكافي، ج ۴ ص ۶۸، ح ۱

۲۹- افطاری دادن (۲)

قال الكاظم عليه السلام:

فطرک اخاک الصائم خیر من صیامک.

امام کاظم عليه السلام فرمود:

افطاری دادن به برادر روزه دارت از گرفتن روزه (مستحبی) بهتر است.

الكافي، ج ۴ ص ۶۸، ح ۲

۳۰- روزه خواری

قال الصادق عليه السلام:

من افطر یوما من شهر رمضان خرج روح الايمان منه

امام صادق عليه السلام فرمود:

هر کس یک روز ماه رمضان را (بدون عذر)، بخورد - روح ایمان از او جدا می شود.

وسائل الشیعه، ج ۷ ص ۱۸۱، ح ۴ و ۵

من لا یحضره الفقیه ج ۲ ص ۷۳، ح ۹

۳۱- رمضان ماه خدا

قال امیرالمؤمنین عليه السلام:

شهر رمضان شهر الله و شعبان شهر رسول الله و رجب شهری

امام علی عليه السلام فرمود:

رمضان ماه خدا و شعبان ماه رسول خدا و رجب ماه من است.
وسائل الشيعه، ج ۷ ص ۲۶۶، ح ۲۳.

۳۲- رمضان ماه رحمت

قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

... و هو شهر اوله رحمه و اوسطه مغفره و اخره عتق من النار.

رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود:

رمضان ماهی است که ابتدایش رحمت است و میانه اش مغفرت و پایانش آزادی از آتش جهنم.

بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۳۴۲

۳۳- فضیلت ماه رمضان

قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

ان ابواب السماء تفتح في اول ليلة من شهر رمضان ولا تغلق الى اخر ليلة منه

رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود:

درهای آسمان در اولین شب ماه رمضان گشوده می شود و تا آخرین شب آن بسته نخواهد شد.

بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۳۴۴

۳۴- اهمیت ماه رمضان

قال رسول الله صلى الله عليه وآله:

لو يعلم العبد ما في رمضان لود ان يكون رمضان السنه

رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود:

اگر بنده «خدا» می دانست که در ماه رمضان چیست [چه برکتی وجود دارد] دوست می داشت که تمام سال، رمضان باشد.

بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۳۴۶

۳۵- قرآن و ماه رمضان**قال الرضا عليه السلام:**

من قرا في شهر رمضان ايه من كتاب الله كان كمن ختم القرآن في غيره من الشهور.

امام رضا عليه السلام فرمود:

هر کس ماه رمضان یک آیه از کتاب خدا را قرائت کند مثل اینست که در ماههای دیگر تمام قرآن را بخواند.

بحار الانوار ج ۹۳، ص ۳۴۶

۳۶- شب سرنوشت ساز**قال الصادق عليه السلام:**

راس السنه ليله القدر يكتب فيها ما يكون من السنه الى السنه.

امام صادق عليه السلام فرمود:

آغاز سال (حساب اعمال) شب قدر است. در آن شب برنامه سال آینده نوشته می شود.

وسائل الشيعه، ج ۷ ص ۲۵۸ ح ۸

۳۷- برتری شب قدر**قيل لابي عبد الله عليه السلام:**

كيف تكون ليله القدر خيرا من الف شهر؟

قال: العمل الصالح فيها خير من العمل في الف شهر ليس فيها ليله القدر.

از امام صادق عليه السلام سوال شد:

چگونه شب قدر از هزار ماه بهتر است؟

حضرت فرمود: کار نیک در آن شب از کار در هزار ماه که در آنها شب قدر نباشد بهتر است.

وسائل الشيعه، ج ۷ ص ۲۵۶، ح ۲

۳۸- تقدیر اعمال

قال الصادق عليه السلام:

التقدير في ليلة تسعة عشر و الأبرام في ليلة احدى و عشرين و الامضاء في ليلة ثلاث و عشرين .

امام صادق عليه السلام فرمود:

برآورد اعمال در شب نوزدهم انجام می گیرد و تصویب آن در شب بیست و یکم و تنفيذ آن در شب بیست سوم .

وسائل الشیعه، ج ۷ ص ۲۵۹

۳۹- احياء شب قدر

عن فضيل بن يسار قال:

كان ابو جعفر عليه السلام اذا كان ليلة احدى و عشرين و ليلة ثلاث و عشرين اخذ في الدعاء حتى يزول الليل فاذا زال الليل صلى .

فضيل بن يسار گوید:

امام باقر (ع) در شب بیست و یکم و بیست سوم ماه رمضان مشغول دعا می شد تا شب بسرآید و آنگاه که شب به پایان می رسید نماز صبح را می خواند .

وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۲۶۰، ح ۴

۴۰- زکات فطره

قال الصادق عليه السلام:

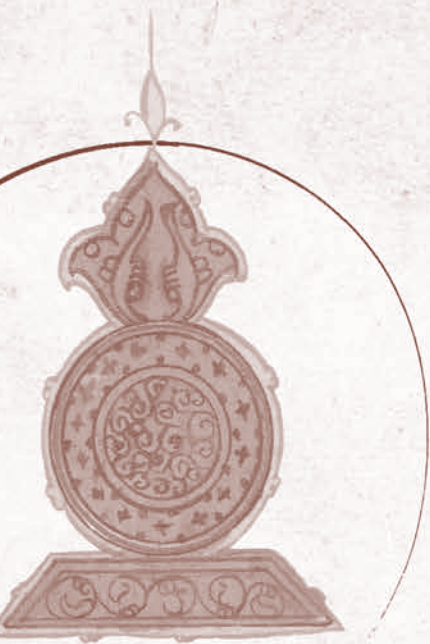
ان من تمام الصوم اعطاء الزكاة يعنى الفطره كما ان الصلوه على النبى صلى الله عليه و آله من تمام الصلوه .

امام صادق عليه السلام فرمود:

تکمیل روزه به پرداخت زکاه یعنی فطره است، همچنان که صلوات بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) کمال نماز است .

وسائل الشیعه، ج ۶ ص ۲۲۱، ح ۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



الْحَمْدُ لِلَّهِ

معاني

الله



اسطوره های تقوا

مقدمه

ریاست، در فرهنگ اسلام، شعبه ای از دنیا است و همان سان، قابل ارزیابی است، لذا عشق به ریاست، تعلق و وابستگی و محبت به زعامت، نکوهیده است، نه اصل آن. نفس مرجعیت و ریاست، بهترین ابزار ترویج دین و خدمت به بندگان خدا، و ادامه ی راه انبیا و اولیا (علیهم السلام) است. منظور این مقال، طرح پرهیز از دنیاپرستی است نه گریز از مسئولیت دینی. برای توضیح بیش تر، گزیده ای از سخن علامه ی مجلسی (ره) در این باره نقل می شود:

ریاست، انواع گوناگونی دارد، برخی قابل ستایش است و بعضی مورد نکوهش. از نوع ستوده، آن ریاستی است که خدای تعالی به خواص خلق اش که عبارت اند از انبیا و اوصیا (علیهم السلام) داده است تا به هدایت و ارشاد خلایق و دفع فساد از آنان، بپردازند. و از آن جا که اینان معصوم اند، مشمول عنایات و تأییدات ربانی و مصون از اغراض دنیوی و اهداف دنی هستند. انگیزه ی اینان از طلب ریاست، چیزی جز دلد سوزی برای مردم و نجات آنان از مهالک دنیا و آخرت نیست، چنان که حضرت یوسف (ع) می

فرماید: (اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم). (۱) یعنی: یوسف (ع) گفت:

«مرا سرپرست خزاین سرزمین (مصر) قرار ده، که نگهدارنده و آگاه ام. ... و از جمله ریاست هایی که به دو بخش تقسیم می شود، تصدی مقام فتوا و تدریس است.

هر که اهلیت این امور را دارد، از روی علم سخن می گوید، پیرو کتاب و سنت است و انگیزه اش، هدایت و آموزش مردم است، او، به حق و شایسته است و ممکن است قبول ریاست بر او، واجب عینی یا کفایی باشد.

هر که شایستگی این امور را ندارد، و آیات و روایات را نفهمیده، به رای خود تفسیر می کند و بی علم، فتوا می دهد، از کسانی است که خدای سبحان در باره ی آنان فرموده است: (قل هل ننبئکم بالآخسرین اعمالا الذین ضل سعیمهم فی الحیاه الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا). (۲) یعنی: بگو آیا به شما خبر دهیم که زیان کارترین مردم در کارها، چه کسانی هستند؟ آن ها که تلاش شان در زندگی دنیا، گم و نابود شده، با این حال می پندارند کار نیک انجام می دهند.

خلاصه آن که، ریاستی که به انگیزه و هدفی صحیح و جهتی شرعی باشد، ستوده و پسندیده است، و اگر همراه با اغراض و اهداف پلید و جهات غیر شرعی باشد، نکوهیده است. و اخباری که از ریاست مذمت می کند، یا بر یکی از این موارد ناحق، حمل می شود، یا بر جایی که هدف، نفس ریاست و سلطه جویی است « (۳) .

آیت الله سید حسین کوه کمری (ره)

مرحوم آیه الله سید حسین کوه کمری که از شاگردان صاحب جواهر و مجتهدی مشهور بود و حوزه ی درسی معتبری داشت، هر روز طبق معمول، در ساعت معین، برای تدریس خارج فقه و اصول به یکی از مسجدهای نجف می آمد. روشن است که تدریس خارج فقه و اصول، مرحله ای حساس، و مقدمه ی مرجعیت است.

روزی سید از جایی برمی گشت و نیم ساعت بیش تر به وقت درس باقی نمانده بود، فکرکرد در این وقت کم اگر بخواهد به خانه برود، به کاری نمی رسد، بهتر است به محل درس برود، به آن جا رفت، هنوز شاگردان اش نیامده بودند، ولی دید در گوشه ای از مسجد، شیخ ژولیده ای با چند شاگرد نشسته و تدریس می کند. مرحوم سیدحسین، درس او را گوش کرد، با کمال تعجب احساس کرد که این شیخ ژولیده، بسیار محققانه بحث می کند، روز دیگر راغب شد زودتر برود و به تدریس او گوش کند، نشست و گوش فراداد و بر اعتقاد روز پیش اش افزوده گشت. این کار، چند روز تکرار شد و برای مرحوم سید، یقین حاصل شد که این شیخ از وی فاضل تر است و او از درس این شیخ استفاده می کند و اگر شاگردان اش به درس این شخص حاضر شوند، بهره ی بیش تری خواهند برد.

... روز دیگر که شاگردان اش آمدند و جمع شدند، گفت: «رفقا! امروز می خواهم مطلب تازه ای به شما بگویم. آن شیخ که در آن گوشه با چند شاگرد نشسته، برای تدریس، شایسته تراز من است و خود من هم از او استفاده می کنم، همه با هم می رویم به درس او». و از آن روز در حلقه ی شاگردان شیخ ژولیده درآمد و این شیخ همان است که بعدها به نام حاج شیخ مرتضی انصاری، استاد المتأخرین، معروف شد. (۴)

شیخ انصاری و سعید العلماء

مرحوم صاحب جواهر، در روزهای آخر زندگی اش که در اثر شدت بیماری امیدی به زندگی نداشت، دستور داد مجلسی تشکیل شود که همه ی عالمان طراز اول نجف، در آن شرکت کنند.

آن مجلس، بی حضور شیخ انصاری، تشکیل شد. صاحب جواهر فرمود: شیخ مرتضی را نیز حاضر کنید! پس از جست و جو و تفحص، دیدند شیخ در گوشه ای از حرم شریف امیرالمؤمنین (ع) رو به قبله ایستاده و برای شفای صاحب جواهر دعا می کند. پس از دعا، شیخ را به آن مجلس هدایت کردند. صاحب جواهر، شیخ را بر بالین خود نشانند و دست اش را گرفته بر روی

قلب خود نهاد و گفت: «الان طاب لی الموت» اکنون مرگ بر من گوارا است. سپس به حاضران سفارش کرد: «هذا مرجعکم من بعدی» این مرد پس از من مرجع و رهبر شما خواهد بود. و به شیخ گفت: «از احتیاطات خود بکاه و بسیار سخت گیر باش! زیرا که دین اسلام دینی سهل و آسان است». مجلس پایان یافت و پس از اندکی، پرنده ی روح صاحب جواهر به دیار قدس پر کشید و نوبت شیخ مرتضی رسید که مرجعیت امت را بر عهده بگیرد، اما او با این که ده همامجتهد مسلم، علمیت اش را تصدیق کردند، از صدور فتوا و قبول مرجعیت، خودداری ورزید و به سعید العلماء مازندرانی (م حدود ۱۲۷۰ ق) که در ایران به سر می برد و شیخ قبلا در کربلا با وی هم درس بود و در آن هنگام او را بر خود ترجیح می داد نامه ای بدین مضمون نوشت:

هنگامی که شما در کربلا بودید و با هم از محضر شریف العلماء استفاده می بردیم، استفاده و فهم تو، بیش از من بود، اینک سزاوار است به نجف آمده و این امر را عهده دار شوی.

سعید العلماء در جواب نوشت:

آری، لیکن شما در این مدت، در حوزه، مشغول تدریس و مباحثه بوده اید و من در این جا، گرفتار امور مردم، و شما در این مسئله از من سزاوارترید. شیخ، پس از رسیدن جواب نامه، به حرم مطهر حضرت علی (ع) مشرف شده و از آن امام بزرگ خواست که وی را در این امر خطیر کمک کرده و از لغزش مصون بدارد. (۵)

گریه ی شیخ انصاری

خادم حرم مطهر امیرالمؤمنین (ع) می گوید:

طبق معمول، ساعتی قبل از طلوع فجر، برای روشن کردن چراغ ها، به حرم مشرف شدم، ناگهان از طرف پایین پای قبر حضرت امیر (ع) صدای گریه ای جانکاه و ناله ای سوزناک به گوش ام رسید. بسیار در شگفت شدم، خدایا این صدای کیست؟ این گریه ی جان سوز از کجاست؟ عادات این وقت شب،

زوار به حرم مشرف نمی شوند و....

آهسته آهسته پیش رفتم تا بینم قضیه چیست، ناگهان دیدم شیخ انصاری، صورت برضیح مقدس نهاده و چونان مادر جوان مرده می‌گرید و به زبان دزفولی با سوز وگداز، خطاب به امام علی (ع) عرض می‌کند: «آقای من! مولایم! ای ابالحسن! یا امیرالمؤمنین! این مسئولیتی که اینک بردوش ام آمده، بس خطیر است و مهم، از تومی خواهیم که مرا از لغزش و اشتباه و عدم عمل به وظیفه، مصون بداری و درطوفان های حوادث ناگوار، همواره راهنمایم باشی، و گرنه از زیر بار مرجعیت فرارخواهم کرد و آن را نخواهم پذیرفت». (۶)

حزم در قبول مسئولیت

مرحوم سید محمد فشارکی، از بزرگ ترین شاگردان میرزای شیرازی و استادحاج شیخ عبدالکریم حائری است. مرحوم حائری می‌گوید:
من از استاد خود، آیه الله فشارکی شنیدم که فرمود: آن هنگامی که میرزای شیرازی اول درگذشتند، رفتم منزل، دیدم مثل این که در دل ام یک نشاطی هست، هر چه اندیشیدم جای نشاطی نبود، میرزای شیرازی در گذشته، استاد و مربی من بوده... مدتی اندیشیدم ببینم کجا خراب شده، این نشاط مال چیست؟ بالاخره به این نتیجه رسیدم که شاید نشاط از این است که همین روزها من مرجع تقلید می‌شوم. بلندشدم رفتم حرم و از حضرت خواستم که این خطر را از من رفع کند؛ گویا حس می‌کنم که تمایل به ریاست دارم.

ایشان تا صبح در حرم به سر می‌برد و صبح وقتی برای تشییع جنازه می‌آید، او را با چشمانی پر التهاب می‌بینند و معلوم بوده که همه ی شب را مشغول گریه بوده است و بالاخره تلاش کرد و زیربار ریاست نرفت. (۷)

مشاوره در اعلمیت

مرحوم آیه الله سیداحمد زنجانی(ره) می‌نویسد:

فرزند مرحوم سید محمد فشارکی قدس سره فرموده است: بعد از وفات میرزای شیرازی بزرگ، پدرم توسط من به مرحوم آقامیرزا محمد تقی شیرازی پیغام داد که «اگر شما خودرا اعلم از من می دانید بفرمایید تا من زن و بچه ام را، در امر تقلید، به شما رجاع دهم و اگر مرا اعلم می دانید شما خانواده ی خود را در مسئله ی تقلید، به من ارجاع دهید».

هنگامی که این پیام را به میرزا رساندم، تاملی کرده و فرمود: «خدمت آقا عرض کنید که آقا خودشان، چه گونه می دانند؟».

من این سؤال را، که به منزله ی جواب بود، خدمت پدرم عرض کردم. پدرم فرمود: «برو عرض کن که: شما در اعلمیت، چه چیزا میزان و معیار می دانید؟ اگر دقت نظر، میزان باشد، شما اعلم آید، و اگر فهم عرفی معیار باشد، من اعلم ام.».

من، دو باره این پیام را به میرزا رساندم. ایشان باز تاملی کرده و فرمودند: «خودشان کدام یک از این دو را میزان قرار می دهند؟».

من بازگشتم و این جواب را که سؤال بود، ابلاغ کردم. آقا تاملی کرد و فرمود: «بعید نیست که دقت نظر، میزان و ملاک اعلمیت باشد. آن گاه فرمود که همگی از میرزای شیرازی تقلید کنیم.» (۸)

لوازم مرجعیت

هنگامی که برای قبول مرجعیت، به آیه الله سید محمد فشارکی (ره) مراجعه کردند، فرمود:

«من، شایسته ی مرجعیت نیستم؛ زیرا، ریاست شرعی، به جز علم فقه و شناخت احکام، امور دیگری از قبیل آگاهی از مسایل سیاسی و شناختن موقعیت امور جاری و موضع گیری های درست در هر کار را نیز لازم دارد و اگر من در این کار دخالت کنم، به تباهی کشیده می شود. برای من، غیر از تدریس، کار دیگری جایز نیست.».

و بدین گونه این عالم نفس کشته، مردم را به میرزا محمد تقی شیرازی ارجاع می دهد. (۹)

شیخ محمد ابراهیم کلباسی (ره)

در احوال شیخ محمد ابراهیم کلباسی خراسانی (اصفهانی) نوشته اند که می فرمود:

نمی خواستم رساله بنویسم، لیکن میرزای قمی؛ حکم کرد که باید رساله بنویسی و فتوای خود را باز گویی! من در پاسخ گفتم: «بدن ام، طاقت جهنم ندارد، ولی سرانجام به اصرار وی رساله نوشتم. (۱۰)

سخنی از مرحوم ملا صالح مازندرانی (ره)

انما تصلح الرئاسة لمن یکون حکیما علیما شجاعا عفیفا سخیا عادلا فهیما ذکیامتواضعاً رقیقا رقیقا حییا سلیمیا صبورا شکورا قنوعا ورعا وقورا حرا عفوا مؤثرامسامحا صدیقا وفیا شفیقا مکافیا متوددا متوکلا عابدا زاهدا موفیا محسنا بارافائزا بجمیع اسباب الاتصال بالحق متجنبنا عن جمیع اسباب الانقطاع عنه. (۱۱)

آیت الله سید صدرالدین صدر

مرحوم آیه الله صدر پدر امام موسی صدر و مرحوم آیه الله سید رضا صدر یکی از سه مرجعی بود که پس از آیه الله حائری و پیش از آیه الله بروجردی، حوزه ی مقدس قم را اداره می کردند. هنگامی که آیه الله بروجردی به قم آمدند، ایشان محل اقامه ی نماز جماعت خود را به مرحوم بروجردی واگذار کرد و خود از زعامت و ریاست تا حدود زیادی کناره گیری کرد و در بیان فلسفه ی این کار، این آیه ی شریفه را می خواند: (۱۲) (تلك الدار الاخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی الارض و لافسادا و العاقبه للمتقین). (۱۳)

محدث قمی (ره)

هنگامی که محدث قمی در مشهد اقامت داشت، ماه رضانی در مسجد گوهرشاد منبر می رفت. مرحوم آخوند ملا عباس تربتی (۱۴) که از علمای ابرار و روحانیان پارسا بود از تربت حیدریه به مشهد آمد تا در ماه رمضان از منبر حاج

شیخ عباس قمی استفاده کند.

ملا عباس تربتی با محدث قمی سابقه ی دوستی داشتند و با همدیگر صمیمی بودند. یک روز محدث قمی از بالای منبر چشم اش به ملا عباس می افتد که در گوشه ای از مجلس پرجمعیت وی نشسته و به سخنان وی گوش می دهد.

همان وقت می گوید: «ای مردم! آقای حاج آخوند تشریف دارند، از ایشان استفاده کنید و با آن کثرت جمعیت که برای او آمده بودند و مهبیای استماع از وی بودند، از منبر به زیر می آید و از آخوند می خواهد که تا آخر ماه رمضان به جای ایشان در حضور آن جمعیت منبر برود و خود در آن ماه، دیگر منبر نرفت.»

غلام همت آن ام که زیر چرخ کبود زهر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است (۱۵)

میرزا حبیب الله رشتی

میرزای رشتی، مجتهدی بود عامل و وارسته و متقی و متواضع و به علت زهد کم نظیر و پرهیز از شهرت طلبی، هیچ گاه به دنبال عناوین و مقامات ظاهری دنیا نمی رفت و حتی از پذیرفتن سهم امام (ع) خودداری می کرد. ی آن مرحوم موجب شد که بیش تر مردم، پس از آن که شیخ حسن نجم آبادی تهرانی، مرجعیت را بعد از شیخ انصاری به دلیل داشتن وسوسه در مقام استنباط پذیرفت، این گونه فکر کنند که مرجعیت عام، به وی منتقل خواهد شد، ولی با این وصف، چون میرزای شیرازی در آن عصر، اصلح و دارای سیاست و مدیریت خاص بود، عالمان بزرگ، او را برای مرجعیت برگزیدند و میرزای رشتی هم به این جهت اعتراف داشت و لذا خود او مرجعیت میرزای شیرازی را مورد تایید قرار داد. (۱۶) بسیاری از علما، از هر کاری که اندک شائبه ریاست غیرالهی داشت، اجتناب می کردند تا در شبهات و محرّمات نیفتند. شیخ عبدالکریم ایروانی استاد میرزا حبیب الله رشتی علاوه بر تشخیص علمی، آن قدر اهل مراقبت بود که از امامت مسجد هم دست شست و خودش بعدها علت را چنین شرح می داد:

در آغاز تحصیل، مرا به امامت مسجدی فرا خواندند. چند روز رفتم و دریافتم که شمار نمازگزاران روز به روز کم ترمی شود. از کم شدن آنان غمگین شدم، با خوداندیشیدم که در این نماز، رضایت خداوند متعال حاصل نشده است و از آن پس، امامت را ترک کردم.

حسن ختام مقال را سخن امیر سخن، حضرت علی (ع) قرار می‌دهیم که: دنیا کله‌ها جهل الا مواضع العلم؛ والعلم کله حجه الا ما عمل به، والعمل کله رياء الا ما کان مخلصا؛ والاحلاص علی خطر حتی ينظر العبد بما یختم له. همه ی دنیا، نادانی است مگر جایگاه های دانش؛ و علم و دانش همه اش، حجت و دلیل خدا، علیه انسان است به جز آن مقداری که بدان عمل شود؛ و به جز اعمال خالص، همه ی کارها ریا است، و اخلاص در معرض خطر است تا عاقبت کار روشن شود.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- ۱۲ (یوسف): ۵۵.
- ۲- ۱۸ (کهف): ۱۰۳ و ۱۰۴.
- ۳- بحار الانوار، ج ۷۳، صص ۱۴۷۱۴۶؛ هم چنین رک: الحیاه، ج ۲، ص ۳۹۰؛ سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۹۲.
- ۴- مکاسب، تصحیح کلانتر، ج ۱، ص ۱۵۰؛ مقدمه ی عدل الهی، ص ۳۴۷.
- ۵- زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، صص ۷۳ ۷۴؛ نیز رک: الکلام یجر الکلام، ج ۱، ص ۱۲۷.
- ۶- مکاسب، ج ۱، ص ۱۲۳، مقدمه.
- ۷- یادنامه ی شهید قدوسی، ص ۲۰۳.

- ۸- الکلام یجر الکلام، ج ۱، صص ۲۶۳۲۶۲ .
- ۹- بیدارگران اقالیم قبله، صص ۱۲۷۱۲۶؛ فوائد الرضویه، ص ۵۹۴ .
- ۱۰- ریحانه الادب، ج ۵، ص ۴۳؛ قصص العلماء، ص ۱۱۸؛ فوائد الرضویه، ص ۱۰؛ بیدارگران اقالیم قبله، ص ۲۱۴ .
- ۱۱- تحفه العالم فی شرح خطبه المعالم، ج ۲، ص ۱۵۷ .
- ۱۲- مجله ی نور علم، شماره ی ۷، ص ۷۹ .
- ۱۳- ۲۸ (قصص): ۸۲ .
- ۱۴- برای آگاهی بیش تر رجوع شود به: فضیلت های فراموش شده .
- ۱۵- حاج شیخ عباس قمی، مرد تقوا و فضیلت، صص ۲۸-۲۹ .
- ۱۶- کیهان اندیشه، فروردین ۱۳۷۲، ص ۸۹ و رک: میرزای شیرازی، شیخ آقابزرگ تهرانی

بسم الله الرحمن الرحیم



اللهم اجعل صیامی

خدا یاد این روز روزه ام را روز

وقیامی فیه قیام القائمین، و

و عبادتم را عبادت بندگان حقیقی قرار ده و

و همبلی جرمی فیه یا له العاصم

و در آن جرمم را بخش ای معبود جهانیا

عن المحرم

از جرم



سوره سخن

وز اول

عالم حرم

فیه صیام رالصائین

ره روزه داران حقیقی قرارده

بجمنی فیه عن نومہ الغافلین

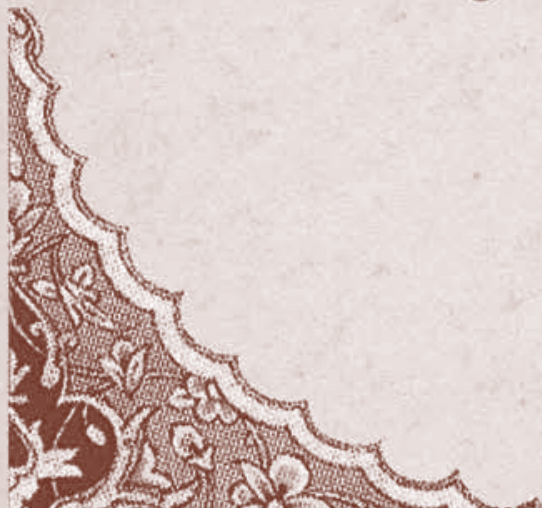
در این روز از خواب غافلان بیدارم کن

یسن و اعف عنی یا عافیا

ن و از من بگذرای درگذشت کننده

مین

مجرین



۳۰ سخنرانی با الهام از ۳۰ دعای ماه مبارک رمضان

اشاره

از جمله نیازهای اساسی مبلغان در ارائه سخنرانی‌های پر محتوا و مناسب به ویژه در ماه مبارک رمضان، دسترسی به متون پر بار دینی، برای به‌کارگیری در سخنرانی‌های خود می‌باشد. اما گستردگی منابع از یک سو و تداوم مجالس و عظ در ماه مبارک رمضان از سوی دیگر، مبلغ را در ایجاد تنوع و جذابیت مطالب با مشکل روبرو می‌سازد.

این نوشتار، با توجه به مجال اندکی که دارد، تلاش کرده است با پردازش یک مفهوم از دعا‌های روزانه ماه مبارک رمضان، البته برخلاف ترتیب موجود در دعا‌های روزانه و بلکه براساس نیاز در سخنرانی، مبلغان محترم را در این راستا، تا حدودی یاری نماید. از این رو می‌کوشد با باز پروری مفهوم مورد نظر و اتخاذ شده از دعا و بررسی جنبه‌های گوناگون آن از زبان آیات، روایات و داستان‌های مختلف، این مهم را به انجام رساند، اما به جهت محدود بودن مجال، تحلیل و پرورش مطالب عنوان شده را به عهده خود مبلغان نهاده تا بر مبنای ذوق سرشار خود، آن را برای روزه داران ماه ضیافت الهی بازگو

نمایند. از این رو، این نوشتار از توضیح آیات و احادیث کناره گرفته است. امید است مورد استفاده هر چه بیشتر مبلغان محترم قرار گیرد.

سخن اول: روزه داری

پاداش روزه داری

خداوند متعال برای روزه داران امت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پاداش هایی را در نظر گرفته است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «أُعْطِيَتْ أُمَّتِي فِي شَهْرِ رَمَضَانَ خَمْسًا لَمْ يُعْطِهِنَّ أُمَّهُ نَبِيٌّ قَبْلِي أَمَّا الْوَاحِدَةُ: فَإِذَا كَانَ أَوَّلَ لَيْلِهِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ نَظَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِمْ وَمَنْ نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهِ لَمْ يُعَذِّبْهُ أَبَدًا وَأَمَّا الثَّانِيَةُ: فَإِنَّ خُلُوفَ أَفْوَاهِهِمْ حِينَ يُمَسُونَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَطْيَبُ مِنْ رِيحِ الْمِسْكِ وَأَمَّا الثَّالِثَةُ فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ يَسْتَغْفِرُونَ لَهُمْ فِي لَيْلِهِمْ وَنَهَارِهِمْ وَأَمَّا الرَّابِعَةُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَأْمُرُ جَنَّتَهُ أَنْ اسْتَغْفِرَ وَتَزَيِّنِي لِعِبَادِي فَيُوشِكُ أَنْ يَذْهَبَ بِهِمْ نَسَبُ الدُّنْيَا وَآذَاهَا وَ يَصِيرُوا إِلَى جَنَّتِي وَكَرَامَتِي وَأَمَّا الْخَامِسَةُ فَإِذَا كَانَ آخِرَ لَيْلِهِ عَفَرَ لَهُمْ جَمِيعًا فَقَالَ رَجُلٌ فِي لَيْلِهِ الْقَدْرِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: أَلَمْ تَرَ إِلَى الْعَمَالِ إِذَا فَرَعُوا مِنْ أَعْمَالِهِمْ وَفُؤُوا؟» [۱] «به امت من در ماه رمضان پنج چیز داده شده که به امت هیچ پیغمبری پیش از من داده نشده است.

اول: هرگاه شب اول ماه رمضان فرا رسد خداوند به سوی آنان نظر می‌کند و کسی که خدا به او نظر کرده هرگز او را عذاب نمی‌کند.

دوم: بوی بد دهان آنان به هنگام غروب در نزد خدا خوشبوتر از بوی مشک است.

سوم: ملائکه برای ایشان در شب و روز استغفار می‌کنند.

چهارم: خداوند بلند مرتبه به بهشت خویش امر می‌کند که برای بندگان من استغفار نموده و خود را برای آنان تزیین کن. پس چه نزدیک است که سختیها و اذیت‌های دنیا، آنها را [در خود فرو] ببرد و به سوی بهشت من و کرامت من بروند.

پنجم: هرگاه شب آخر فرا رسد، خداوند همه آنان را می‌آمرزد.

مردی گفت: یا رسول الله [آیا] در شب قدر [این گونه می شود؟] پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: [خیرا] مگر ندیده ای که کارگران هر گاه کارشان تمام شود، مزد به آنها می دهند؟»

اندرون از طعام خالی دار
تا در او نور معرفت بینی
تهی از حکمتی به علت آن
که پُری از طعام تا بینی
شرط روزه داری راستین

قال جعفر بن محمد علیهما السلام: «إِذَا صُمْتَ فَلْيَصُمْ سَمْعُكَ وَبَصْرُكَ وَشَعْرُكَ وَعَدَدَ أَشْيَاءَ غَيْرَ هَذَا وَقَالَ لَا تَكُونَنَّ يَوْمَ صَوْمِكَ كَيَوْمِ فِطْرِكَ؛ [۲] هر گاه روزه گرفتی پس باید گوش و چشم و موی تو نیز روزه باشد. امام چیزهای دیگری نیز غیر از این ها را برشمرد و فرمود: نباید روزی که روزه هستی با روزی که روزه نیستی یکسان باشد.»

قال رسول الله صلى الله عليه و آله: «رُبَّ قَائِمٍ حَظَّهُ مِنْ قِيَامِهِ السَّهْرُ وَرُبَّ صَائِمٍ حَظُّهُ مِنْ صِيَامِهِ الْعَطَشُ؛ [۳] چه بسا شب زنده داری که بهره اش از شب زنده داری اش فقط شب بیداری است و چه بسا روزه داری که بهره اش از روزه داری، فقط تشنگی است.»

رمضان؛ میدان مسابقه

امام مجتبی علیه السلام در روزهای پایانی ماه مبارک رمضان از کنار جماعتی که مشغول خنده و شوخی بودند عبور کردند. حضرت با ناراحتی به آنها فرمود: «خدا ماه رمضان را میدان مسابقه بندگان قرار داده است. دست های گوی سبقت می ربایند و پیروز می شوند و تعدادی هم از دیگران عقب می مانند و سرافکننده می شوند. عجیب است در روزی که پیشی گیرندگان پیروز شده اند و عقب ماندگان زیانکار گردیده اند، جمعی به شوخی و خنده مشغولند. به خدا سوگند اگر پرده در افتد، امروز نیکوکار، مشغول

پاداش خود و عقب افتاده، گرفتار بدی های خود است و برای احدی فرصتی جهت شوخی و لهو و لعب باقی نمی ماند.» [۴]

سخن دوم: همنشینی با قرآن

ضرورت و اهمیت قرآن

۱. رهبری قرآن: عن رسول الله صلى الله عليه و آله أنه قال: «عَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ فَاتَّخِذُوهُ إِمَامًا وَقَائِدًا» [۵]؛ بر شما باد قرآن! پس قرآن را پیشوا و راهنمای خود قرار دهید.

۲. برتری قرآن: عَن رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ: «فَضَّلَ الْقُرْآنِ عَلَى سَائِرِ الْكَلَامِ كَفَضْلِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ» [۶]؛ برتری قرآن بر سایر سخن ها مانند برتری خداست بر آفریدگانش.»

۳. شیرینی گفتار قرآن: عن الامام على عليه السلام أنه قال: «تَعَلَّمُوا كِتَابَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْحَدِيثِ وَأَبْلَغُ الْمَوْعِظَةِ وَتَفْقَهُوا فِيهِ فَإِنَّهُ رَبِيعُ الْقُلُوبِ وَاسْتَشْفُوا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَأَحْسِنُوا تِلَاوَتَهُ فَإِنَّهُ أَحْسَنُ الْقِصَصِ» [۷]؛ کتاب پروردگار پاک و بلند مرتبه را فرا گیرید که همانا آن نیکوترین سخن و رساترین موعظه است. و در آن تفکر کنید که همانا قرآن بهار دلهاست و از نورانیتش شفاء بخواهید که همانا قرآن شفای دل هاست و تلاوتش را نیکو کنید که برترین قصه ها [در آن] است.»

۴. جامعیت قرآن: عن امير المؤمنين عليه السلام أنه قال: «مَنْ أَرَادَ عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ فَلْيَتَوَرَّ الْقُرْآنَ» [۸] هر که می خواهد دانش پیشینیان و آیندگان را فرا گیرد در قرآن دقیق شود.»

دستاورد همنشینی با قرآن

۱. کفاره گناهان: عن رسول الله صلى الله عليه و آله أنه قال: «عَلَيْكَ بِقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ فَإِنَّ قِرَاءَتَهُ كَفَّارَةٌ لِلذُّنُوبِ وَسِتْرٌ فِي النَّارِ وَأَمَانٌ مِنَ الْعَذَابِ» [۹]؛ بر تو باد قرائت قرآن زیرا که خواندن قرآن کفاره گناهان و پوششی از آتش [دوزخ] و ایمنی از عذاب است.»

۲. دوری از فساد و زشتی: عن رسول الله صلى الله عليه وآله أَنَّهُ قَالَ: «يَا بَنِي! لَا تَغْفُلْ عَن قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ فَإِنَّ الْقُرْآنَ يُحْيِي الْقُلُوبَ وَيُنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» [۱۰]؛ فرزندانم! از خواندن قرآن غافل مشو که قرآن دلها را زنده می‌کند و انسان را از زشتی و بدی دور می‌دارد.»

همنشین قرآن

یکی از همراهان حضرت امام خمینی قدس سره در نجف اظهار داشت: «ایشان هر روز ده جزء از قرآن را در ماه مبارک رمضان تلاوت می‌کرد.»

سخن سوم: رضای الهی

اهمیت رضا به قضای الهی

۱. داناترین مردم: عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: «إِنَّ أَغْلَمَ النَّاسِ بِاللَّهِ أَرْضَاهُمْ بِقَضَاءِ اللَّهِ» [۱۱] به راستی داناترین مردم نسبت به خدا، راضیترین آنهاست به قضای خدا.»

۲. رکن ایمان: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لِلْإِيمَانِ أَرْبَعَةٌ أَرْكَانٌ: الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَالتَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ وَتَفْوِيضُ الْأَمْرِ إِلَى اللَّهِ وَالتَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ» [۱۲] ایمان چهار رکن دارد: رضا به قضای الهی، توکل بر خدا، واگذاری امور به خدا و تسلیم شدن در برابر فرمان خدا.»

۳. شناخت کامل خدا: عن ابی الحسن الاوّل علیه السلام قال: «يَتَّبِعُنِي لِمَنْ عَقَلَ عَنِ اللَّهِ أَنْ لَا يَسْتَبْطِئَهُ فِي رِزْقِهِ وَلَا يَتَّهَمُهُ فِي قَضَائِهِ» [۱۳]؛ سزاوار است هر که خدای را شناخته است او را در رساندن روزی اش به کندی منسوب ندارد و او را در حکم و قضایش متهم نسازد.»

۴. در زمره صدیقین: عن الصادق علیه السلام، قال: قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَبْدِي الْمُؤْمِنَ لَا أَصْرِفُهُ فِي شَيْءٍ إِلَّا جَعَلْتُهُ خَيْرًا لَهُ فَلْيَرْضِ بِقَضَائِي وَلْيَضِرْ عَلَيَّ بَلَاءِي وَلْيَشْكُرْ نِعْمَائِي أَكْتُبُهُ يَا مُحَمَّدُ مِنَ الصَّادِقِينَ عِنْدِي» [۱۴]؛ خداوند بلند مرتبه فرموده است: بنده مؤمنم را به سوی هیچ چیزی نگردانم مگر آنکه آن را خیر او سازم؛ پس باید به قضایم راضی باشد و بر بلایم صبر کند و نعمت هایم

را شکر گزارد. ای محمد! [نام] او را در زمره صدیقین نزد خودم می نویسم.»

۵. **نشانه ایمان:** ابن سنان می گوید: «به امام صادق علیه السلام عرض کردم: مؤمن چگونه بداند که مؤمن است؟

امام فرمود: «بِالتَّسْلِيمِ لِلَّهِ وَالرِّضَا فِيمَا وَرَدَ عَلَيْهِ مِنْ سُورٍ أَوْ سَخَطٍ [۱۵]؛ به واسطه تسلیم به امر خدا و راضی بودن بر آنچه که بر او از شادی و غم وارد می شود.»

ما را خواهی زخویشتن دست بشوی
خود را یله کن پس آنگهی ما را جوی

تا شعله عشق تو بر افروخته شد
جان و دل عشاق همه سوخته شد
آن را که دلش به وصلت افروخته شد
از هر دو سرای چشم او دوخته شد

تقدم رضای خدا

روزی جمعی از شیعیان به خانه امام باقر علیه السلام آمدند. آن روز یکی از فرزندان امام به شدت بیمار و بستری بود و این مسئله سبب ناراحتی امام شده بود؛ به گونه ای که مهمانان، نگران حال امام شدند و با خود گفتند اگر حادثه ای برای فرزند امام رخ دهد حتماً از شدت ناراحتی برای او اتفاقی می افتد. چندی نگذشت که صدای شیون زنان از اتاق مجاور بلند شد و امام سراسیمه داخل اتاق رفت.

همگی دانستند که فرزند حضرت از دنیا رفته است. آنها بیشتر نگران حال امام شدند، اما وقتی آن حضرت از اتاق بیرون آمد، برخلاف انتظار، او را نگران نیافتند.

علت را از او پرسیدند. وی در پاسخ فرمود: «ما نیز دوست داریم که عزیزانمان در سلامتی به سر برند، اما وقتی که امر خداوند نازل شد، رضای او را بیشتر دوست می داریم و تسلیم امر او می شویم. [۱۶]»

سخن چهارم: پرهیز از نادانی

اهمیت و ضرورت خردورزی

۱. لزوم دوری از اندیشه‌های نادرست: عن علی بن الحسین علیهما السلام: قال: «عَجِبْتُ لِمَنْ يَتَفَكَّرُ فِي مَأْكُولِهِ كَيْفَ لَا يَتَفَكَّرُ فِي مَعْقُولِهِ فَيَجْتَنِبُ بَطْنَهُ مَا يُؤْذِيهِ وَيُودِعُ صَدْرَهُ مَا يُرِيدُ» [۱۷]; در شگفتم از کسی که در آنچه می خورد، می اندیشد اما در اندیشه‌های خود دقت نمی کند. شکمش را از غذای ناسالم دور می کند، اما اندیشه اش را در برابر آنچه می خواهد رها می کند.

۲. خردمندی، راهنمای به سوی نیکی‌ها: عن الامام زین العابدین علیه السلام، قال: «الْعَقْلُ دَلِيلُ الْخَيْرِ وَالْهَوَى مَرْكَبُ الْمَعَاصِي وَالْفِقْهُ وَعَاءُ الْعَمَلِ وَالدُّنْيَا سُوقُ الْآخِرَةِ» [۱۸] عقل [مداری و خردمندی] راهنما به سوی نیکی‌ها است و هوای نفس مرکب گناهان، و فهم، ظرف عمل و دنیا، بازار آخرت است.

آثار خردورزی

۱. نیک حالی: عن الصادق علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «إِذَا عَلِمْتُمْ مِنْ رَجُلٍ حَسَنَ حَالِهِ فَانظُرُوا فِي حُسْنِ عَقْلِهِ فَإِنَّمَا يُجْزَى الرَّجُلُ بِعَقْلِهِ» [۱۹]; هرگاه از نیک حالی مردی مطلع شدید در نیکویی خردش نظر کنید، چه اینکه مرد به سبب خردش پاداش می گیرد.

۲. تصدیق نکردن هر سخنی: عن الصادق علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: «إِذَا أُرِدْتَ أَنْ تَخْتَبِرَ عَقْلَ الرَّجُلِ فِي الْمَجْلِسِ الْوَاحِدِ فَحَدِّثْهُ فِي خِلَالِ حَدِيثِكَ بِمَا لَا تَكُونُ فَإِنْ أَنْكَرَهُ فَهُوَ عَاقِلٌ وَإِنْ صَدَّقَهُ فَهُوَ أَحْمَقُ»؛ هرگاه خواستی در یک مجلس، مردی را در خردمندیش بیازمایی، در بین گفتگویت با او، از چیزی که نباید بشود، خبر ده مطلب غیر منتظره‌ای بگو).

پس اگر آن را انکار کرد، عاقل است و اگر آن را تصدیق نمود، احمق است. [۲۰]

سخن پنجم: شکرگزاری

اهمیت شکرگزاری

۱. رمز دستیابی به نعمتهای الهی: عن رسول الله صلى الله عليه و آله

قال: «إِنَّ لِلتَّعَمِ أَوَابِدٌ كَأَوَابِدِ الْوَحْشِ فَتَقِيدُوهَا بِالشُّكْرِ» [۲۱] نعمتهای الهی فرارکننده هستند همان طوری که حیوانات وحشی فرار می‌کنند؛ پس آنها را با شکرگزاری به دام اندازید.»

۲. **تقدم شکرگزار:** عن النبی صلی الله علیه و آله قال: «أَوَّلُ مَنْ يُدْعَى إِلَى الْجَنَّةِ الْحَمَادُونَ الَّذِينَ يَحْمَدُونَ اللَّهَ فِي السَّرَّاءِ وَالصَّرَّاءِ» [۲۲]؛ نخستین کسانی که به بهشت خوانده می‌شوند، بسیار حمد کنندگانند؛ [یعنی،] کسانی که پروردگار خود را در شادمانی و اندوه شکر می‌گزارند.»

پیامبر صلی الله علیه و آله و شکر

در احوال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نگاشته‌اند: برای شکرگزاری به درگاه پروردگار آن قدر به نماز و عبادت نیمه شب می‌ایستاد که چهره‌اش زرد و پاهایش ورم می‌کرد. روزی شخصی (عایشه) به آن حضرت عرض می‌کند: چرا خود را این قدر به زحمت می‌اندازید؟ در پاسخ می‌فرماید: «أَفَلَا أَكُونُ عَبْدًا شَكُورًا؛ آیا بنده شکرگزار خداوند نباشم.» [۲۳]

آسیب پرهیز از شکرگزاری

عن رسول الله صلی الله علیه وآله قال: «أَسْرَعُ الدُّنُوبِ عُقُوبَةً كُفْرَانُ النَّعْمَةِ» [۲۴]؛ سریعترین گناهان از نظر عقوبت [و کیفر] کفران نعمت است. شکر نعمت، نعمت افزون کند کفر، نعمت از کفایت بیرون کند.

سخن ششم: غفلت

پیامدهای دنیایی

۱. **زندگانی دشوار و سخت:** خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا» [۲۵] «و هر کس از یاد من روی گرداند، زندگی دشواری خواهد داشت.»

۲. **همنشینی با شیطان:** خداوند می‌فرماید: «وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ» [۲۶]؛ «هر کس از یاد خداوند دوری کند، شیطانی را بر او مسلط می‌کنیم تا همنشین او گردد.»

۳. قدرت شیطان بر وسوسه: عن الصادق علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: «لَا يَتَمَكَّنُ الشَّيْطَانُ بِالْوَسْوَسَةِ عَنِ الْعَبْدِ إِلَّا وَقَدْ أَعْرَضَ عَنِ ذِكْرِ اللَّهِ وَاشْتَهَانَ بِأَمْرِهِ وَسَكَنَ إِلَى نَهْيِهِ وَنَسِيَ إِطْلَاعَهُ عَلَى سِرِّهِ» [۲۷]; شیطان در کار وسوسه بنده، توانایی نمی یابد مگر آنکه وی از یاد خدا روی بگرداند و دستورش را سبک بشمارد و خاطرش از آنچه نهی فرمود آسوده باشد [و هراسی نداشته باشد] و فراموش کند که خدا رازش را میداند.»

۴. قساوت قلب: عن الباقر علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: «إِيَّاكَ وَالْغَفْلَةَ فَبِهَا تَكُونُ قَسَاوَةُ الْقَلْبِ» [۲۸]; از غفلت بپرهیز که در آن سنگدلی و قساوت قلب است.
 ۵. تباهی اعمال: عن امیر المؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: «إِيَّاكَ وَالْغَفْلَةَ فَإِنَّ الْغَفْلَةَ تُفْسِدُ الْأَعْمَالَ» [۲۹]; از غفلت دوری کن چرا که غفلت اعمال را فاسد و تباه می گرداند.»

۶. نادانی و جهل: عن امیر المؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ غَفَلَ جَهْلٌ» [۳۰]; هر کس غفلت ورزد نادان می ماند.»

پیامدهای اخروی

۱. نابینایی در روز محشر: وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى؛ [۳۱]; روز قیامت نابینا محسورش می کنیم.»

۲. حسرت و اندوه در روز قیامت: قال ابو بصیر قال ابو عبد الله علیه السلام: «مَا اجْتَمَعَ قَوْمٌ فِي مَجْلِسٍ لَمْ يَذْكُرُوا اللَّهَ وَلَمْ يَذْكُرُونَا إِلَّا كَانَ ذَلِكَ الْمَجْلِسَ حَسْرَةً عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» [۳۲]; هیچ گروهی نیست که در مجلسی گرد هم آیند و خدا را یاد نکنند و ما را یاد نکنند مگر آنکه آن مجلس در روز قیامت سبب حسرت و اندوه آنها خواهد گردید.»

۳. فراموشی در قیامت: نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ؛ [۳۳] «خدا را فراموش کردند، پس خدا هم آنان را فراموش نمود.»

۴. عذاب دردناک الهی: وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ * أُولَئِكَ مَا يُبْهِمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ؛ [۳۴]; «وهمنانان که از آیات ما غافلند، اینان به خاطر کار و کردارشان، جایگاهشان دوزخ است.»

عاقبت پیروی از شیطان

نوشته‌اند روزی چهار نفر تابوتی را بر دوش گرفته بودند و از میان جمعیت عبور می‌دادند و مردم نیز به سوی تابوت او زباله و آب دهان می‌انداختند. کسی پرسید جریان چیست؟ گفتند: این میت سال‌ها تنها مؤذن مسجد شهر بود. در خانه‌های اطراف مسجد، زنی مسیحی، تنها زندگی می‌کرد و او روزی هنگام اذان گفتن، چشمش به او می‌افتد و شیطان او را وسوسه می‌کند. او نزد زن مسیحی رفته و از او خواستگاری می‌کند، اما زن نمی‌پذیرد و می‌گوید: فقط در صورتی که او دست از اسلام بردارد حاضر به ازدواج است و می‌گوید وی باید «زُنَّار» [۳۵] ببندد.

مؤذن نیز قبول می‌کند؛ زنار می‌بندد و شراب می‌نوشد و روزی که قصد آن زن را می‌نماید، زن به وعده خود عمل نکرده و از دست او فرار می‌کند. مؤذن از دیوار خانه زن بالا می‌رود اما با گردن به زمین می‌افتد و می‌میرد و اکنون نیز مردم او را این گونه تشییع می‌کنند. [۳۶]

سخن هفتم: ذکر خدا

اهمیت و ضرورت ذکر خدا

۱. شایستگی افراط در ذکر و یاد خداوند: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا [۳۷]؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید خدا را بسیار یاد کنید.»
۲. ذکر خدا در همه حالات: وَادْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً [۳۸]؛ «پروردگارت را در نفس خود از روی زاری و ترس یاد کن»
۳. ذکر خدا در هر شکل: وَالَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ [۳۹]؛ «کسانی که خداوند را یاد می‌کنند در حالی که ایستاده، نشسته و خوابیده‌اند و در خلقت آسمان‌ها و زمین تفکر می‌کنند.»

آثار ذکر خدا

۱. آرامش دل‌ها: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَدْخُرُ اللَّهُ تَطْمِئِنُّ الْقُلُوبُ [۴۰]؛ «آگاه باشید که با یاد خدا دل‌ها آرام می‌گیرد.»

۲. نیکو شدن اعمال: عن امیر المؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ عَمَرَ قَلْبَهُ بِدَوَامِ ذِكْرِهِ حَسَنَتْ أَعْمَالُهُ فِي السِّرِّ وَالْجَهْرِ» [۴۱]؛ هر کس دلش را به دوام یاد خداوند معمور دارد، رفتار و کردارش در پنهان و آشکار نیکو می شود.»

۳. دژی مستحکم در برابر شیطان: عن النبی صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: «ذَكَرَ اللهُ عِلْمَ الْإِيمَانِ وَبُرْءَ مَنْ التَّفَاقِ وَحِصْنَ مِنَ الشَّيْطَانِ وَحِرْزَ مِنَ النَّارِ» [۴۲]؛ یاد خدا نشانه ایمان و بیزاری از نفاق و حصارى محکم در برابر شیطان و حافظی است از آتش.»

۴. مغفرت و حسنات: عن النبی صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ ذَكَرَ اللهُ فِي السُّوقِ مُخْلِصاً عِنْدَ غَفْلَةِ النَّاسِ وَشُعْلِهِمْ بِمَا فِيهِ كَتَبَ اللهُ لَهُ أَلْفَ حَسَنَةٍ وَيَغْفِرُ اللهُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَغْفِرَةً لَمْ تَخْطُرْ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ» [۴۳]؛ هر کس از روی اخلاص، خدا را در بازار آن هنگام که مردم از یاد خدا غافلند و به کار خویش مشغول اند، یاد نماید، خدا برایش هزار حسنه می نویسد و در روز قیامت او را می آموزد به گونه ای که به قلب هیچ کسی خطور نکرده است.»

۵. تبدیل شدن گناهان به حسنات: عن النبی صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: «مَا جَلَسَ قَوْمٌ يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا نَادَاهُمْ مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ قَوْمُوا فَقَدْ بُدِّلَتْ سَيِّئَاتِكُمْ حَسَنَاتٍ وَعَفِرَتْ لَكُمْ جَمِيعاً» [۴۴]؛

هر گروهی برای یاد خدا در مجلسی بنشینند، یک منادی از آسمان به آنها ندا می دهد که برخیزید، گناهانتان تبدیل به حسنات گردیده و همه شما را بخشیدم.»

دوش مرغی به صبح مینالید
عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش
یکی از دوستان مخلص را
مگر آواز من رسید به گوش
گفت باور نداشتم که تو را
بانگ مرغی چنین کند مدهوش
گفتم این شرط آدمیت نیست
مرغ تسبیح گوی و من خاموش

کاخ بهشتی

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «در شب معراج [وقتی به عرش خدا رفتم وارد بهشت برین شدم. در آنجا فرشتگانی را دیدم که با خشت های طلا و نقره ساختمانی بزرگ می سازند، ولی گاهی دست از کار می کشند. از آنان پرسیدم: چرا این چنین می کنید؟ گفتند: هر گاه به ما خشت های این ساختمان برسد مشغول ساختن می شویم و هر گاه نرسد دست از کار می کشیم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این خشت ها چیستند؟ عرض کردند: سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر. وقتی که مؤمن این ذکرها را می گوید، ما ساختمان را برای او می سازیم و وقتی که ساکت می شود ما نیز از کار دست می کشیم [۴۵].»

سخن هشتم: عاقبت به خیری

عوامل عاقبت به خیری

۱. تفکر و اندیشه: عن امیر المؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ كَثُرَتْ فِكْرُهُ حَسُنَتْ عَاقِبَتُهُ» [۴۶]; هر کس زیاد تفکر کرد عاقبت به خیر می شود.
۲. تقدم اندیشه بر عمل: عن امیر المؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: «إِذَا قَدِمْتَ الْفِكْرَ فِي جَمِيعِ أَعْمَالِكَ حَسُنَتْ عَوَاقِبُكَ» [۴۷]; هر گاه تفکر کردن را بر همه کارهای مقدم کردی، عاقبت کارهای تو نیکو خواهد شد.
۳. توبه: بازگشت از گناهان و جبران اعمال زشت گذشته توفیقی الهی است که سبب غرق نشدن فرد در منجلاب گناه، و در نتیجه عاقبت به خیری میشود. عن رسول الله صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ أَنْ يَطُولَ عُمُرُهُ وَيَرْزُقَهُ اللهُ الْإِنَابَةَ» [۴۸] همانا از نیک بختی آدمی است که عمرش دراز گردد و خدا به او توفیق توبه دهد.

ارزش عاقبت نیک

عن امیر المؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قَالَ «مَكْرُوهٌ تُحْمَدُ عَاقِبَتُهُ خَيْرٌ مِنْ مَحْبُوبٍ تُدْمَمُ مَعْبِتُهُ» [۴۹]; کار مورد کراهتی که عاقبتش ستایش شود بهتر از کار دوست داشتنی است که عاقبت آن مورد مذمت است.

دوری از گناه و عاقبت به خیری

روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از محلی می‌گذشتند که فرمودند: «اینک شخصی نزد ما می‌آید که سه روز است شیطان با او ارتباطی نیافته است.» عربی سوار بر شتر از دور نمایان شد. نزدیک آمد و گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله کیست؟ حضرت را به او نشان دادند. عرض کرد: ای رسول خدا! اسلام را به من بیاموز! پیامبر صلی الله علیه و آله شهادتین را به او آموخت و فرمود: «باید نمازهای پنج‌گانه را بخوانی، روزه بگیری، حج به جای آوری، زکات بدهی و غسل جنابت به جای آوری.» مرد پذیرفت و با کاروان پیامبر صلی الله علیه و آله همراه شد. اما کمی عقب افتاد. پیامبر صلی الله علیه و آله متوجه شد و از حال او جويا گردید. کسی به جستجوی او رفت و دید که پای شترش در گودالی فرو رفته و بر زمین خورده و از دنیا رفته است. پیامبر صلی الله علیه و آله او را غسل و کفن نمود و در حالی که عرق از پیشانی مبارکش می‌چکید، فرمود: «این مرد در حال گرسنگی از دنیا رفت و ایمانش هرگز به کفر آلوده نشد و با عاقبتی نیکو از زندگانی دنیا رخت بر بست. او وارد بهشت شد و از میوه‌های بهشتی خورد و حوریان بهشتی به استقبالش آمدند.» [۵۰]

سخن نهم: توکل بر خداوند

اهمیت و ضرورت توکل

۱. وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ؛ [۵۱] «و مؤمنین باید بر خدا توکل کنند.»
۲. فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ؛ [۵۲] «پس هرگاه عزم انجام کاری کردی بر خدا توکل کن که خداوند توکل‌کنندگان را دوست دارد.»
۳. عن الصادق عليه السلام عن ابيه عن آبائه عن النبي صلى الله عليه و آله أنه قال: «شُعَارُ الْمُسْلِمِينَ عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ؛ شعار مسلمانان در روز قیامت روی پل صراط «لا اله الا الله» و «علی الله فلیتوکل المتوکلون» می‌باشد.» [۵۳]

آثار توکل

۱. کفایت کردن خدا در زندگانی دنیا؛ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ؛ [۵۴]

و هر کس بر خدا توکل نماید، خدا او را کافی است.»

۲. **روزی خوردن از مجرای غیر منتظره:** عن رسول الله صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ انْقَطَعَ إِلَى اللَّهِ كَفَاهُ اللَّهُ كُلَّ مَوْنَتِهِ وَرَزَقَهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ انْقَطَعَ إِلَى الدُّنْيَا وَكَلَّهُ اللَّهُ إِلَيْهَا [۵۵]:

کسی که با [بریدن امیدش از دیگران] به خدا دل ببندد، خدا کفایت امور زندگی را می‌کند و از جایی که به فکرش نمی‌رسد، روزیش را می‌رساند و آن کس که به دنیا دل ببندد، خدا کارش را به دنیا وا می‌گذارد.

ابر مرد متوکل

«... در عصر طاغوت، امام خمینی رحمه الله را می‌خواستند از قم به تهران ببرند. دوستان در کنار ماشین گریه می‌کردند و امام آنان را دعوت به صبر می‌نمود. این سخن خود حضرت امام است که؛ در بین راه قم و تهران، ناگهان ماشین از جاده اصلی منحرف شد، به سمت خاکی رفت و من یقین کردم که می‌خواهند مرا بکشند، ولی دوباره ماشین به جاده اصلی بازگشت. من در خود مراجعه کردم و دیدم هیچ تغییری در من ایجاد نشده است... و یا در جنگ ایران و عراق هزاران دستگاه تانک و نفربر و هزاران نظامی از سراسر مرزها به ایران حمله می‌کنند و اضطراب همه جا را فرا می‌گیرد. امام ناگهان بر دریایی از شعله‌ها و التهاب‌ها و تزلزل‌ها، آب اطمینان و صبر و توکل می‌پاشد و می‌فرماید: دزدی آمد و سنگی انداخت و رفت [۵۶].»

هیچ کس بی امر او در ملک او
در نیفزاید سربیک تار مو
واحد اندر ملک او را یار نی
بندگان را جز به او سالار نی

توکل راستین

عن امیر المؤمنین علیه السلام أَنَّهُ مَرَّ يَوْمًا عَلَى قَوْمٍ فَرَأَهُمْ أَصْحَاءَ جَالِسِينَ فِي زَاوِيَةِ الْمَسْجِدِ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ أَنْتُمْ؟ قَالُوا نَحْنُ الْمُتَوَكِّلُونَ. قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا بَلْ أَنْتُمْ الْمُتَأَكِّلُونَ فَإِنْ كُنْتُمْ مُتَوَكِّلِينَ فَمَا بَلَغَ بِكُمْ تَوَكُّلُكُمْ؟

قَالُوا إِذَا وَجَدْنَا أَكْلُنَا وَإِذَا فَقَدْنَا صَبَرْنَا. قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَكَذَا تَفْعَلُ الْكِلَابُ عِنْدَنَا. قَالُوا فَمَا نَفْعُلُ؟ قَالَ كَمَا نَفْعُلُ. قَالُوا كَيْفَ تَفْعَلُ؟
 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا وَجَدْنَا بَدَلْنَا وَإِذَا فَقَدْنَا شَكَّرْنَا [۵۷]؛ امیرالمؤمنین
 علیه‌السلام روزی از کنار گروهی عبور کرد و دید که آنان سالم و تندرست
 در گوشه‌ای از مسجد نشسته‌اند. امام فرمود: شما کیستید؟ گفتند: ما
 توکل‌کنندگان هستیم. حضرت فرمود: بلکه شما خوردندگان هستید [و از
 کمک مردم استفاده می‌کنید]. اگر متوکل هستید [بگویند] توکل‌تان شما را به
 کجا رسانیده است؟ گفتند: اگر بیابیم می‌خوریم و اگر نیابیم صبر می‌کنیم.
 حضرت فرمود: نزد ما سگ‌ها هم چنین می‌کنند. گفتند: پس ما چه کنیم؟
 حضرت فرمود: آن گونه که ما می‌کنیم. گفتند: شما چه می‌کنید؟ گفت: هر
 گاه بیابیم می‌بخشیم و اگر نیابیم سپاس [خدای را] به جا می‌آوریم.»

تلاش و توکل

آن گاه که عربی بادیه نشین شتر خود را رها کرد و گفت: توکل بر خدا می‌کنم،
 پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «أَعْقِلْهَا وَ تَوَكَّلْ» [۵۸] شتر را ببند آنگاه
 به خدا توکل کن.»

گفت پیغمبر به آواز بلند
 با توکل زانوی اشتر ببند
 گر توکل میکنی در کار خود
 کشت کن پس تکیه بر جبار کن

سخن دهم: نیکی و نیکوکاری

ضرورت نیکوکاری

۱. أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ؛ [۵۹] «نیکی کنید که خداوند نیکوکاران
 را دوست می‌دارد.»
 ۲. أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ؛ [۶۰] «نیکی کن همان گونه که خداوند
 به تو نیکی کرد.»

۳. **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ**; [۶۱] «به درستی که خداوند بر عدالت و نیکوکاری فرمان می‌دهد.»

پاداش نیکوکاری

۱. **دوستی خداوند**: **فَأَتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُجِبُ الْمُحْسِنِينَ**; [۶۲] «پس خداوند به آنها (نیکوکاران) ثواب دنیا و پاداش نیک آن جهان را داد و خداوند نیکوکاران را دوست دارد.»
۲. **پاداش دنیایی**: **لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ**; [۶۳]; «برای کسانی که احسان می‌کنند در همین دنیا پاداشی است.»
۳. **پشتیبانی الهی**: **إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ**; [۶۴] «خداوند هر آینه با نیکوکاران است.»

شرایط نیکوکاری

۱. **پاسخگویی بانیکی بیشتر**: **وَإِذَا حُتِّبْتُمْ بِتَحِيَّهِ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا**; [۶۵]; «هر گاه بانیکی ای مورد لطف قرار گرفتید، بانیکی ای برتر از آن پاسخ گوید.»
۲. **دوری از منت گذاشتن**: **عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: «تَمَامُ الْإِحْسَانِ تَرْكُ الْمَنْ بِيهِ»**; [۶۶] احسان بادوری از منت گذاشتن [بردیگران] کامل می‌شود.»
۳. **عدم تبعیض**: **عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: «الْمُحْسِنُ مَنْ عَمَّ النَّاسَ بِالْإِحْسَانِ»**; [۶۷]; نیکوکار کسی است که همگان را مورد احسان قرار دهد.»

تو نیکی میکن و در دجله انداز
که ایزد در بیابانت دهد باز
کسی نیک بیند به هر دو سرای
که نیکی رساند به خلق خدای
خدا را بر آن بنده بخشایش است
که خلق از وجودش در آسایش است

نمونه‌ای از احسان

روزی «انس» نزد امام مجتبی علیه السلام نشستند بود که کنیزکی از کنیزکان

امام وارد شد و شاخه گلی را به امام مجتبی علیه السلام هدیه داد. امام گل را گرفت و لبخندی زد و فرمود: «تو آزادی!» انس عرض کرد: «یا بن رسول الله! آن جاریه فقط یک شاخه گل به شما هدیه کرد و شما او را آزاد می‌کنید؟» حضرت فرمود: «خداوند فرموده است: وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتِجَارَةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا؛ هرگاه با نیکی ای مورد لطف قرار گرفتید، با نیکی ای بهتر آن را پاسخ گوئید. این کنیز می‌خواست به من احسان کند و من نیز به او احسان کردم و بهترین احسان به او آزادی اش است.» [۶۸]

به روزگار سلامت شکستگان دریا
که خیر خاطر مسکین بلا بگرداند
چو سائل از تو به زاری طلب کند چیزی
بده وگر نه ستمگر به زور بستاند

سخن یازدهم: حیا و پاکدامنی

ضرورت و اهمیت پاکدامنی

۱. نشانه مؤمنین: وَالَّذِينَ هُمْ لِقُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ [۶۹]؛ [مؤمنین] کسانی هستند که پاکدامنی پیشه می‌سازند.
۲. عفت عمومی: قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ... [۷۰]؛ «ای پیامبر! به زنان با ایمان بگو چشمان خود را [از نامحرم] ببندند و پاکدامنی ورزند و زینت‌هایشان را - جز آن مقدار که نمایان است - آشکار ننمایند، و [اطراف] روسری‌های خود را بر سینه خود افکنند و زینت خود را جز برای شوهرانشان ... آشکار نسازند.»
۳. لزوم عفت پیشگی بر جوانان مجرد: وَلَيْسَتَّعْفِيفَ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ [۷۱]؛ «کسانی که وسیله زناشویی و ازدواج نمی‌یابند باید عفت پیشه سازند تا خدا آنان را از فضل خود بی‌ناز گرداند.»

حقیقت حیا و پاکدامنی

عن رسول الله صلى الله عليه وآله أنه قال: «يا أباذر! أتجِبُّ أنْ تَدْخُلَ الْجَنَّةَ؟

قُلْتُ نَعَمْ فِدَاكَ أَبِي قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: فَاقْصِرْ مِنَ الْأَمَلِ وَاجْعَلِ الْمَوْتَ نَصَبَ عَيْنَيْكَ وَاسْتَحْيِ مِنَ اللَّهِ حَقَّ الْحَيَاءِ قُلْتُ: «يَا رَسُولَ اللَّهِ كُنَّا نَسْتَحْيِي مِنَ اللَّهِ قَالَ: لَيْسَ كَذَلِكَ الْحَيَاءُ وَلَكِنَّ الْحَيَاءَ مِنَ اللَّهِ أَنْ لَا تُنْسَى الْمَقَابِرَ وَالْبَلَى وَالْجَوْفَ وَمَا وَعَى وَالرَّأْسَ وَمَا حَوَى» [۷۲] پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله فرمودند: ای اباذر! آیا دوست داری وارد بهشت شوی؟ [اباذر می گوید] عرض کردم: بله پدرم به فدایت. فرمود: آرزو را کوتاه و مرگ را در پیش چشمانت قرار ده و از خدا آن طور که باید شرم نما. عرض کردم: یا رسول الله! ما همگی از خدا شرم می کنیم. فرمود: شرم کردن آن گونه نیست ولكن شرم کردن از خدا [آن است که] درون قبرها و پوسیدن [در آن] را فراموش نکنی و [در نظر داشته باشی که در] درون قبرها چه خواهد گذشت و به سر و آنچه در آن است [چه پیش خواهد آمد].»

این نظراز دور چون تیراست و سم

نارت افزون می شود نور تو کم

دلت هرگز نمی گشت این چنین آلوده و تیره

اگر چشم تو می دانست شرط پاسبانی را

فاطمه علیها السلام: الگوی پاکدامنی

روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از اصحاب پرسید: «بگویند برترین چیز برای یک زن [مسلمان] چیست که صلاح دنیا و سعادت آخرت او باشد.» کسی پاسخی نداد. پس از پراکنده شدن جمعیت، امیر المؤمنین علیه السلام که در جمع حضور داشت به خانه بازگشت و سؤال پیامبر صلی الله علیه و آله را برای فاطمه علیها السلام مطرح فرمود: فاطمه علیها السلام عرض کرد: «بهترین چیز برای یک زن آن است که مرد نامحرم او را نبیند و او نیز مرد نامحرم را نبیند.» امام علی علیه السلام به مسجد رفت و پاسخ فاطمه علیها السلام را برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله باز گفت. و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي» [۷۳] فاطمه علیها السلام پاره تن من است.»

اقسام حیا و پاکدامنی

عن رسول الله صلى الله عليه و آله أَنَّهُ قَالَ: «الْحَيَاءُ خَمْسَةٌ أَنْوَاعٍ: حَيَاءُ ذَنْبٍ وَحَيَاءُ تَقْصِيرٍ وَحَيَاءُ كِرَامَةٍ وَحَيَاءُ حُبِّ وَحَيَاءُ هَيْبَةٍ وَلكُلِّ وَاحِدٍ مِنْ ذَلِكَ أَهْلٌ» [٧٤] شرم پنج نوع است: شرم در وقت گناه، شرم در هنگام کوتاهی، شرم در هنگام بخشش و جوانمردی، شرم در هنگام محبت و دوستی و شرم در مقام شکوه و بزرگی و برای هر یک از اینها اهل و دارندهای هست.»

سخن دوازدهم: بردباری و شکیبایی

اهمیت بردباری

۱. دستمایه سترگ خاشعین: «وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَأِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ» [٧٥] «و از شکیبایی و نماز مدد بگیری به درستی که این [کار] بزرگ و دشوار است مگر برای خاشعان.»

۲. نشانه توانایی فرد مؤمن: «عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: «قَدْ عَجَزَ مَنْ لَمْ يَعُدَّ لِكُلِّ بَلَاءٍ صَبْرًا وَلكُلِّ نِعْمَةٍ شُكْرًا وَلكُلِّ عُسْرٍ سِرًّا، إِصْبِرْ نَفْسَكَ عِنْدَ كُلِّ يَلِيَّتِهِ وَرَزِيَّتِهِ فِي وُلْدٍ أَوْ فِي مَالٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَقْبِضُ عَارِيَّتَهُ وَ هَبَّتْهُ لِيَبْلُوَ شُكْرَكَ وَصَبْرَكَ» [٧٦] ناتوان کسی است که برای هر مصیبتی صبری، برای هر نعمتی شکری و برای هر مشکلی راهی آسان را آماده نکرده باشد. در هر بلائی که به فرزند یا مال می رسد خود را وادار به صبر کن، زیرا خدا عاریت و بخشش خود را می گیرد تا شکر و صبر تو را بیازماید.»

امام خمینی قدس سره: الگوی بردباری

«... صبر و حلم امام در برخورد با مشکلات و مسائل شهره آفاق است. به عنوان نمونه می توان صبر ایشان در شهادت آقا مصطفی رحمه الله را مثال زد که ثمره عمری تهجد و تهذیب ایشان می باشد و خود، استوانه ای از علم و معرفت به شمار می رفته است. ایشان با شنیدن خبر شهادت آقا مصطفی رحمه الله خم به ابرو نمی آورد و حتی درس خود را هم تعطیل نمی کند... و یا شهادت یارانی چون مطهری رحمه الله و بهشتی رحمه الله و هفتاد و دو تن از یاران با وفایش. به صدا و سیما اطلاع داده می شود که خبر را آن

شب پخش نکنند، چون آخر شب، امام رادیو گوش می‌کردند و قرار می‌شود که حاج احمد آقا و آقای هاشمی رفسنجانی فردای آن روز بیابند و خبر را به نحوی به اطلاع ایشان برسانند.

به خانواده ایشان هم سفارش می‌کنند که رادیو را از اتاق امام بردارند. اما قبل از اینکه رادیو را بردارند امام می‌فرماید: «رادیو را بگذار سر جای خودش، من جریان دیشب را از رادیوهای خارجی شنیده‌ام» و با استواری روحیه در مورد این ضایعه بزرگ به آقای رفسنجانی می‌فرماید: «تقارب آجال شده است» یعنی خداوند اجل‌ها را نزدیک کرده است.» [۷۷]

نشانه‌های بردباران

۱. پناه بردن به خدا در مصایب: **وَتَبَيَّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**؛ [۷۸]؛ «و مژده بده به بردباران هنگامی که مصیبتی بر آنان وارد می‌شود، می‌گویند همه از خدائیم و به سوی او باز می‌گردیم.»

۲. سه نشانه بزرگ بردباران: **عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ: «عَلَامَةُ الصَّابِرِ فِي ثَلَاثٍ أُولَئِكَ أَنْ لَا يَكْسَلَ وَالثَّانِيَةُ أَنْ لَا يَضْجَرَ وَالثَّلَاثَةُ أَنْ لَا يَشْكُو مِنْ رَبِّهِ تَعَالَى لِأَنَّهُ إِذَا كَسَلَ صَبَّحَ الْحَقُّ وَإِذَا ضَجَرَ لَمْ يُؤَدِّ الشُّكْرَ وَإِذَا شَكِيَ مِنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ فَقَدْ عَصَاهُ»** [۷۹] نشانه صابر سه چیز است:

اول آن که کسل و تنبل [و بیحال و سست] نشود، دوم آنکه بیتابی نکند، و سوم آنکه به درگاه خداوند شکوه ننماید. زیرا اگر سست و بیحال شود حق را ضایع می‌کند و چون بی حوصله شود، شکر به جا نمی‌آورد و آنگاه که لب به شکوائیه از خدایش گشاید، از امرحق سرپیچی می‌کند.»

روی خود گرتش سازی از بلا

خویش را از صابران کردی جدا

در بلا وقتی که صابر نیستی

نزد اهل صدق شاکر نیستی

بی شکایت صبر تو باشد جمیل

با کسی کم کن شکایت ای خلیل!

سخن سیزدهم: بنده نوازی و گذشت پروردگار

شمول بنده نوازی

۱. «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» [۸۰]؛ «رحمت من همه چیز را در بر گرفته است.»

۲. «كُنْتُ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» [۸۱] «پروردگارتان [مهرورزی و] رحمت را بر خود واجب نموده است.»

۳. «قَالَ أَعْرَابِي: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَنْ يُحَاسِبُ الْخَلْقَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ قَالَ: نَجُونَا وَرَبِّ الْكُتُبِ. قَالَ وَكَيْفَ ذَاكَ يَا أَعْرَابِي؟ قَالَ: لِأَنَّ الْكَرِيمَ إِذَا قَدَّرَ عَفَا؛ مردی اعرابی گفت:

ای رسول خدا! در روز رستاخیز چه کسی حساب خلق را محاسبه می‌کند؟ فرمود: خدای بلند مرتبه.

اعرابی گفت: به پروردگار کعبه سوگند که نجات یافتیم. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: ای اعرابی! چگونه چنین است؟ عرض کرد: کریم هر گاه قدرت [بر انتقام] باید گذشت می‌نماید. [۸۲]»

ای خداوند کریم و دلنواز
ای رحیم و خالق بنده نواز
نیستم ناخوانده ای صاحب عطا
آشنایم خود مرا گفתי بیا
گفته بودی شب تو با من راز کن
بی‌نیازا، آمدم در باز کن

بنده نوازترین مولا

در قوم بنی اسرائیل خشکسالی آمد و حضرت موسی علیه السلام مردم را برای دعا و طلب باران به کوه طور فرا خواند. جمع زیادی از مردم، عرفا و حق شناسان درگاه الهی همراه شدند و مشغول دعا گردیدند. اما پس از مدتی طولانی دعا و انابه، قطره آبی از آسمان نبارید. موسی علیه السلام از خداوند سؤال کرد: دلیل عدم استجابت دعای آنان چیست؟ خطاب آمد: در جمع

شما، جوان گنه‌کاری هست که حضور او مانع بالا رفتن دعای شما می‌شود. موسی علیه السلام رو به مردم کرد و فرمود: آن جوان گنه‌کار که خود هم می‌داند، جمع ما را ترک گوید تا دعاهایمان مستجاب شود. اما کسی بلند نشد. در همین حین، باران شروع به باریدن کرد. موسی علیه السلام عرضه داشت: پروردگارا! آن جوان که هنوز از بین ما بیرون نرفته است؟ خطاب رسید: ای موسی! وقتی تو سخنت را با این جماعت گفתי، آن جوان شرمنده شد و ترسید که در میان جمع سرافکنده شود. ما نمی‌توانیم شرمندگی بنده خود را ببینیم، بنابراین گناهانش را تبدیل به حسنات کردیم و باران را بر شما نازل نمودیم. [۸۳]»

ای کریمی که از خزانه غیب
گبر و ترسا و وظیفه خور داری
دوستان را کجا کنی محروم
تو که با دشمنان نظر داری

سنت الهی بنده نوازی

۱. چشم پوشی از گناهان: عن ابی جعفر علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: «مَا مِنْ عَبْدٍ يَخْطِي خَطْوَاتٍ فِي طَاعَةِ اللَّهِ إِلَّا رَفَعَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ خَطْوَةٍ دَرَجَةً وَحَظَّ عَنْهُ بِهَا سَيِّئَةٌ» [۸۴]؛ بندهای نیست که در راه فرمانبرداری از خدا گام‌هایی بردارد مگر اینکه خداوند در مقابل هر گامی که برمی‌دارد او را درجه‌ای بالا برد و با آن گناهی از او ببخشد.»

۲. بنده نوازی برای عبرت‌پذیری: عن ابی عبد الله علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ وَسَّعَ أَرْزَاقَ الْحُمَقَى لِيُعْتَبِرَ الْعُقَلَاءُ أَنَّ الدُّنْيَا لَيْسَ يُنَالُ مَا فِيهَا بِعَمَلٍ وَلَا حِيلَةٍ» [۸۵]؛ خداوند روزی مردمان نادان را گسترش می‌بخشد تا خردمندان پند گیرند [که روزی در دست خداست] و بدانند که در دنیا چیزی با تلاش و چاره‌اندیشی [بدون خواست پروردگارا] به دست نمی‌آید.»

۳. گذشت هنگام انتقام: عن الصادق علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: «الْعَفْوُ عِنْدَ الْقُدْرَةِ مِنْ سُنَنِ الْمَرْسَلِينَ وَأَسْرَارِ الْمُتَّقِينَ وَتَفْسِيرُ الْعَفْوِ أَنْ لَا تَلْزَمَ صَاحِبَكَ فِيمَا أُجْرِمَ

ظَاهِرًا وَتُنْسِي مِنَ الْاَصْلِ مَا اَصْبَتْ مِنْهُ بِاطْنًا وَتَزِيدُ عَلَي الْاِحْسَانِ اِحْسَانًا وَلَنْ تَجِدَ اِلَى ذَلِكَ سَبِيْلًا اِلَّا مَنْ قَد عَفَا اللهُ وَعَفَرَ لَهٗ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهٖ وَزَيَّنَهٗ بِكِرَامَتِهٖ وَالْبَسَّهٗ مِنْ نُوْرِ بَهَائِهٖ لِاَنَّ الْعَفْوَ وَالْعُفْرَانَ صِفَةٌ مِنْ صِفَاتِ اللهِ تَعَالَى فِي اَسْرَارِ اَصْفِيَائِهٖ [٨٦]؛

گذشت هنگام قدرت از شیوه های پیامبران و از رازهای پرهیزگاران است و معنای واقعی گذشت آن است که در ظاهر، کاری را که طرف مقابلت مرتکب شده است به رویش نیاوری [و واکنشی از خود نشان ندهی] و در باطن هر کار خلافی را که از او به تو رسیده فراموش کنی و بر احسان خویش [نسبت به وی] بیافزایی و کسی بر این کار موفق نمی شود مگر آن کس که خدا او را مورد عفو خویش قرار می دهد و گناهان گذشته اش را بر او می بخشاید و او را به بزرگی و کرامت خویش مزین می سازد و از نور خویش بر تنش می پوشد؛ زیرا گذشت و بخشش صفتی است از صفات خدای بزرگ که در درون برگزیدگان خود قرار داده است.»

ای پرده پوش معصیت عاصیان تمام
بر درگه تو دیده امید خاص و عام
کار تو عفو و بخشش و انعام روز و شب
شغل تو فضل و رحمت و اکرام صبح و شام
جز معصیت نکرده و خواهم ز تو بهشت
ای خاک بر سر من و این آرزوی خام

سخن چهاردهم: فروتنی

ضرورت فروتنی

۱. **فروتنی با مؤمنین**؛: «وَاحْفَظْ جَنَاحَكَ لِمُؤْمِنِينَ» [٨٧]؛ «بال خویش را بر مؤمنان بگستر» (تواضع کن).
۲. **فروتنی با زیردستان**؛: «وَاحْفَظْ جَنَاحَكَ لِمَنْ اَتْبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»؛ «بال خود را بگستر در مقابل مؤمنانی که از تو اطاعت می کنند.»
۳. **فروتنی با عموم افراد جامعه**؛: «وَلَا تَمْشِ فِي الْاَرْضِ مَرَحًا اِنَّ اللهَ لَیَجِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُوْرٍ» [٨٨]؛ «و در زمین با تکبر راه مرو که خداوند انسان خود پسند فخر فروش را دوست ندارد.»

افتادگی آموز اگر طالب فیضی
هرگز نخورد آب زمینی که بلند است

ضرورت پرهیز از تکبر

۱. عبادت بودن مبارزه با متکبر: عن رسول الله صلى الله عليه وآله أَنَّهُ قَالَ: «تَوَاضَعُوا مَعَ الْمُتَوَاضِعِينَ فَإِنَّ التَّوَاضُعَ مَعَ الْمُتَوَاضِعِينَ صَدَقَهُ وَتَكَبَّرُوا مَعَ الْمُتَكَبِّرِينَ فَإِنَّ التَّكَبُّرَ مَعَ الْمُتَكَبِّرِينَ عِبَادَةٌ» [۸۹]: با مردم متواضع، فروتنی کنید که تواضع در مقابل متواضعین صدقه است و تکبر کنید با متکبرین که تکبر کردن با متکبرین عبادت است.

۲. توهم در خود بزرگ بینی: عن علي بن ابي طالب عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «عَجِبْتُ لِمُتَكَبِّرِ الَّذِي كَانَ بِالْأَمْسِ نُطْفَهُ فَيَكُونُ غَدًا جِيفَةً» [۹۰]: در شگفتم از انسان متکبری که دیروز نطفه‌های بود و فردا جنازه بدبوئی است.

۳. تکبر، مایه کینه توزی: عن الباقر عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «إِيَّاكَ وَالْكِبْرَ فَإِنَّهُ دَاعِيَةُ الْمَقْتِ وَمِنْ بَابِهِ تَدْخُلُ التِّيْقَمُ عَلَى صَاحِبِهِ وَمَا أَقَلَّ مَقَامَهُ عِنْدَهُ وَأَسْرَعَ زَوَالَهُ عَنْهُ» [۹۱]: از تکبر پرهیز، به درستی که خود بزرگ بینی فرا خواننده کینه است و از در آن، سختی‌ها به سوی فرد راه می‌یابد و چقدر مدتش کم و زوالش سریع خواهد بود.

۴. تکبر، مایه خشم خدا: عن ابي عبد الله عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ مَشَى عَلَى الْأَرْضِ إِخْتِيَالًا لَعْنَتُهُ الْأَرْضُ مِنْ تَحْتِهَا وَفُوقِهَا» [۹۲]: هر کس با تکبر روی زمین راه برود، زمین از زیر و بالایش او را لعن می‌کند.

تکبر برای چه؟

آورده‌اند فرد ثروتمندی سوار بر اسب گران قیمتی شده و با تکبر از محله‌ای عبور می‌کرد. او از مقابل فرد ساده و زنده پوشی گذشت و با فخر فروشی به او نگریست.

مرد زنده پوش دهانه اسب او را گرفت و گفت: «اگر تکبر تو به خاطر حسب و

نسب و پدران است پس برتری از آن‌ها می‌باشد، نه برای تو. اگر تکبرت به خاطر لباسی است که پوشیده‌ای، پس شرافت‌ات برای لباس است، نه خودت. و اگر تکبر تو به دلیل مرکب گران قیمتی است که سوار شده‌ای پس این فضیلت برای مرکب می‌باشد. حال بگو خود چه داری که با آن فخر فروشی کنی؟! [۹۳]

ز خاک آفریدم خداوند پاک
پس ای بنده افتادگی کن چو خاک
تواضع سر رفعت افرازدت
تکبر به خاک اندر اندازدت
به عزت هر آن کو فروتر نشست
به خواری نیفتد ز بالا و پست

سخن پانزدهم: دوستی خاندان وحی

اهمیت دوستی اهل بیت علیهم السلام

۱. دلیل دوستی: عن النبی صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: «حُبِّي وَ حُبُّ أَهْلِ بَيْتِي خَالِطٌ دِمَاءٌ أُمَّتِي مِنْهَا يُؤْتِرُونَنِي عَلَى الْآبَاءِ وَ عَلَى الْأُمَّهَاتِ وَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ» [۹۴]; دوستی با من و خاندانم با خون امتم آمیخته شده، از این رو است که آنها مرا بر پدران و مادران و بر خودشان ترجیح می‌دهند.
۲. عنوان نامه عمل مؤمن: عن النبی صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: «عُنَاؤُ صَاحِبِهِ الْمُؤْمِنِ حُبُّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ» [۹۵]; سرلوحه نامه اعمال هر مؤمنی، دوستی و محبت علی ابن ابی طالب علیه السلام است.

پاداش دوستی اهل بیت علیهم السلام

۱. ایمنی روز قیامت: عن رسول الله صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ حَسْرَةً اللهُ آمِنَّا يَوْمَ الْقِيَامَةِ» [۹۶]; هر کس ما اهل بیت را دوست داشته باشد، خداوند در روز قیامت ایمن محشورش می‌کند.
۲. ایمنی در عقبه‌های هفتگانه مرگ: عن رسول الله صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: «حُبِّي وَ حُبُّ أَهْلِ بَيْتِي نَافِعٌ فِي سَبْعِ مَوَاطِنَ أَهْوَالُهَا عَظِيمَةٌ؛ عِنْدَ

الْوَفَاءِ وَ فِي الْقَبْرِ وَ عِنْدَ التُّشُورِ وَ عِنْدَ الْكِتَابِ وَ عِنْدَ الْحِسَابِ وَ عِنْدَ الْمِيزَانِ وَ عِنْدَ الصِّرَاطِ [۹۷]؛ دوستی با من و اهل بیتم در هفت جایگاه که ترس از آن عظیم است سودمند خواهد بود؛ هنگام مردن، در قبر، هنگام برانگیخته شدن، هنگام تحویل گرفتن نامه اعمال، هنگام حسابرسی اعمال، هنگام سنجش اعمال و هنگام گذشتن از پل صراط.»

شیعه، یا دوست اهل بیت علیهم السلام

شخصی به امام حسن علیه السلام عرضه داشت: «من از شیعیان شما هستم.» حضرت فرمود: ای بنده خدا! اگر مطیع اوامر و نواهی ما هستی که راست گفته‌ای و گرنه به صرف ادعایت به گناهان خود افزوده‌ای، زیرا به چنین مقامی نرسیده‌ای پس ادعای آن را هم نباید بکنی. بنابراین مگو من شیعه شما هستم. بلکه بگو من از دوستان و محبین شما هستم و با دشمنان شما دشمن می‌باشم. در این صورت تو خوبی و به سوی خوبی‌ها حرکت می‌کنی. [۹۸]

شفایابی در نتیجه دوستی اهل بیت علیهم السلام

مرحوم آیت الله بروجردی رحمه الله فرموده‌اند: «در دورانی که در بروجرد بودم یک مدت چشمانم کم نور شده بود و به شدت درد می‌کرد. تا این که روز عاشورا هنگامی که دسته‌های عزاداری در شهر به راه افتاده بودند، مقداری گل از سریکی از بچه‌های عزادار دسته. که به علامت عزاداری گل به سر مالیده بود. برداشتم و به چشم خود کشیدم و در نتیجه چشمانم دید و نور خود را بازیافت و دردش تمام شد. [۹۹]

سخن شانزدهم: خواسته‌های دنیایی و دنیا پرستی

زندگانی دنیا

۱. ماهیت واقعی زندگی دنیا: **إِعْلَمُوا أَنَّمَا الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ... وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْعُرُورِ [۱۰۰]؛** «بدانید

که همانا زندگانی دنیا بازی و سرگرمی و زینت و فخر فروشی بین خودتان و افزون طلبی در اموال و فرزندان است... و زندگانی دنیا جز کالای فریبنده نیست.»

۲. **متاع فریب:** زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا؛ [۱۰۱]؛ «برای مردم، دوستی مشتتهیات نفس از زنان و فرزندان و زینت‌های طلا و نقره و اسبان نشان خورده و رمه و زراعت زینت داده شده است. آن متاع زندگانی دنیا است.»

۳. **مار خوش خط و خال:** عن امیر المؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: «مَثَلُ الدُّنْيَا كَمَثَلِ الْخَيْتِ لَيْتِنُ مَسَّهَا وَالسَّمُّ النَّاقِعُ فِي جَوْفِهَا يَهْوِي إِلَيْهَا الْعُرُّ الْجَاهِلُ وَيَحْذَرُهَا ذُو اللَّبِّ الْعَاقِلُ» [۱۰۲]؛ مثل این دنیا به مثل ماری می‌ماند که پوستی نرم دارد ولی در درونش زهری کشنده است. انسان نادان به آن رو می‌آورد و خردمند هوشمند از آن دوری می‌کند.»

۴. **سرای گذر:** عن امیر المؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: «الدُّنْيَا دَارٌ مَمَرٌ وَالْآخِرَةُ دَارٌ مَقَرٌ وَالنَّاسُ فِيهَا رَجُلَانِ رَجُلٌ بَاعَ نَفْسَهُ فَأَوْبَقَهَا وَرَجُلٌ ابْتِاعَ نَفْسَهُ فَأَعْتَقَهَا» [۱۰۳]؛ دنیا سرای گذراست و آخرت سرایی است که در آن می‌مانند و مردم در دنیا دو گروهند: گروهی خود را فروخته و به بند آن می‌کشند و گروهی دیگر خود را خریده و آزاد می‌سازند.»

امام خمینی قدس سره، اسطوره دوری از دنیا

یکی از نزدیکان امام نقل می‌کند: «یک بار که امام قدس سره برای زیارت به کربلا تشریف برده بودند، ما برای کاری درون خانه ایشان رفتیم. من کنجکاو شدم که ببینم چه چیزی در یخچال منزل امام است.

دیدم در یخچال فقط یک قطعه پنیر و یک برش هندوانه است... اوایل که ایشان به نجف آمده بودند علیرغم گرمای طاقت فرسای نجف، به ما اجازه نمی‌دادند که برای منزل ایشان وسیله خنک کننده تهیه کنیم و باید برای خرید هر چیز معمولی و ما یحتاج زندگی بسیار به ایشان اصرار می‌ورزیدیم. [۱۰۴]»

جهان ای برادر نماند به کس
دل اندر جهان آفرین بند و بس

مکن تکیه بر ملک دنیا و پشت
که بسیار چون تو پرورد و کشت
چو آهنگ رفتن کند جان پاک
چه بر تخت مردن چه بر روی خاک..

برخی نتایج دوستی دنیا

۱. **تعلقات منفی:** عن ابی عبد الله علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ تَعَلَّقَ قَلْبُهُ بِالدُّنْيَا تَعَلَّقَ قَلْبُهُ بِثَلَاثٍ خِصَالٍ هُمْ لَا يَنْفِي هَمٌّ لَا يَنْفِي وَأَمَلٌ لَا يَدْرِكُ وَرَجَاءٌ لَا يُنَالُ [۱۰۵]؛ هر کس دلبستگی به دنیا پیدا کند، قلبش به سه ویژگی تعلق می یابد؛ اندوهی که پایان نمی پذیرد، آرزویی که به دست نمی آید و امیدی که به آن نخواهد رسید.»
۲. **دور شدن از هراس آخرت:** عن رسول الله صلى الله عليه وآله أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا ذَهَبَ خَوْفُ الْآخِرَةِ مِنْ قَلْبِهِ [۱۰۶]؛ هر کس دنیا را دوست بدارد، ترس آخرت از دلش فرو می ریزد.»

الحذرای غافلان زین وحشت آباد الحذرا!
الفرار ای عاقلان زین دیو مردم الفرار!
عرصه ای نادلگشا و بقعه‌های نادل پسند
خانه‌ای ناسودمند و تربتی ناسازگار
مرگ دروی حاکم و آفات دروی پادشاه
ظلم دروی قهرمان و فتنه دروی پیشکار

سخن هفدهم: شب زنده‌داری و نماز شب

فضیلت شب زنده‌داری

۱. **دستیابی به مقام محمود:** وَمَنْ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدَ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَحْمُوداً [۱۰۷]؛
«و پاسی از شب را به تهجد بپردازد تا برای تو به منزله نافلة‌ای باشد، باشد که پروردگارت تو را به مقام محمود برساند.»
۲. **رسیدن به رحمت الهی:** وَأَمَّنْ هُوَ قَانِئٌ أَنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِداً وَقَائِماً وَيَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ [۱۰۸]؛ «[آیا چنین کسی که کفر می ورزد بهتر است]

یا کسی که در طول شب در سجده و قیام، خدا را پرستش می‌کند و از آخرت می‌ترسد و رحمت پروردگارش را امید دارد؟»

شب تاریک دوستان خدای
می‌بتابد چو روز رخشنده
وین سعادت به زور بازو نیست
تا نبخشد خدای بخشنده

آثار نماز شب

۱. عن ابی عبد الله علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: «صَلْوَةُ اللَّيْلِ تُحْسِنُ الْخَلْقَ وَتُطَيِّبُ الرِّيحَ وَتُدْرُكُ الرِّزْقَ وَتَجْلِبِبُهُ وَتَذْهَبُ بِالْهَمِّ وَتَجْلُو الْبَصَرَ» [۱۰۹]؛ نماز شب صورت را نیکو و بدن را معطر و روزی را ریزان و جلب می‌سازد و اندوه را بر طرف ساخته و چشم را روشنی می‌بخشد.»

۲. عن الصادق علیه السلام عن آبائه عن امیر المؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «صَلْوَةُ اللَّيْلِ مَرْضَاةٌ لِلرَّبِّ وَحُبُّ الْمَلَائِكَةِ وَسُنَّةُ الْأَنْبِيَاءِ وَنُورُ الْمَعْرِفَةِ وَأَصْلُ الْإِيمَانِ وَرَاحَةُ الْأَبْدَانِ وَكَرَاهِيَّةُ الشَّيْطَانِ وَسِلَاحٌ عَلَى الْأَعْدَاءِ وَإِجَابَةٌ لِلدُّعَاءِ وَقَبُولٌ لِلْأَعْمَالِ وَبَرَكَهٌ فِي الرِّزْقِ وَشَفِيعٌ بَيْنَ صَاحِبِهَا وَبَيْنَ مَلِكِ الْمَوْتِ وَسِرَاجٌ فِي قَبْرِهِ وَفِرَاشٌ مِنْ تَحْتِ جَنْبَيْهِ وَجَوَابٌ مُنْكَرٍ وَنَكِيرٍ وَمَوْنِسٌ وَزَائِرٌ فِي قَبْرِهِ» [۱۱۰]؛

نماز شب سبب خشنودی پروردگار و دوستی فرشتگان و سیره پیامبران و نور معرفت و پایه ایمان و آسایش بدن‌ها و نادوست داشتنی شیطان و سلاحی به روی دشمنان و مایه برآورده شدن دعا و پذیرش اعمال بندگان و برکت روزی [آنان] و شفاعت کننده بین نمازگزار و فرشته مرگ و چراغی در قبر او و بستری در زیر پهلوهایش و پاسخ منکر و نکیر و همدم و زیارت کننده وی در قبرش می‌باشد.»

جان خویش از گریه‌های نیمه شب سیراب دار
کز درون او شعاع آفتاب آید برون
چون خدا خواهد که مان یاری کند

میل مان را جانب زاری کند
ای خدا! زاری ز تو مرهم ز تو
هم دعا از تو اجابت هم ز تو
رحمت ام موقوف آن خوش گریه هاست
چون گریست از بحر رحمت موج خاست
هر که او بیدارتر، پر دردتر
هر که او آگاه تر، رخ زردتر
پیش حق یک ناله از روی نیاز
به که عمری بی نیاز اندر نماز

نشانه شیعه

امام سجاد علیه السلام در خانه نشسته بودند که کنیز حضرت عرض کرد: مولای من! عده‌های در خانه آمده‌اند و می‌گویند که از شیعیان شما هستند و اجازه ورود می‌خواهند. امام با شنیدن این سخن بسیار خوشحال شد و سراسیمه به سوی در حرکت کرد؛ به گونه‌ای که نزدیک بود با صورت بر زمین افتد. پس از سلام و احوال‌پرسی در چهره‌های آنان خوب نگریست و بدون آنکه چیزی بگوید داخل خانه برگشت و فرمود: اینان شیعیان ما نیستند. شیعه ما از آثار عبادت و بندگی در سیمایش شناخته می‌شود. در پیشانی‌اش اثر سجده پیداست و از کثرت نمازهای نیمه شب، چهره‌اش زرد است و هنگامی که همگان در خواب به سر می‌برند او غرق در راز و نیاز با معبود خود است، اما اینان چنین نیستند.» [۱۱۱]

سخن هجدهم: شب قدر

عظمت شب قدر

۱. برتری بر هزار ماه: لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ [۱۱۲] «شب قدر از هزار ماه ارجمندتر است.»
عن رسول الله صلى الله عليه و آله أَنَّهُ قَالَ: «قَدْ جَاءَكُمْ شَهْرُ رَمَضَانَ مُبَارَكٌ

شَهْرُ فَرَضَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ صِيَامَهُ تَفْتَحُ فِيهِ أَبْوَابُ الْجَنَانِ وَتُعَلُّ فِيهِ الشَّيَاطِينُ فِيهِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ الَّتِي خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ مَنْ حَرَمَهَا فَقَدْ حَرَّمَ؛ [۱۱۳] ماه مبارک رمضان فرا رسیده است. ماهی که خدا روزهایش را بر شما واجب گردانید. درهای بهشت در این ماه باز می شود و شیاطین در غل و زنجیر می شوند.

در این ماه شب قدر است که [فضیلت آن] از هزار ماه بیشتر است. هر کس که از برکات آن شب دور بماند محروم خواهد شد.»

۲. **شب تعیین مقدرات کارها:** إنا أنزلناه في ليله مبارکه إنا كنا مُنذِرِينَ * فيها يُفَرَّقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ [۱۱۴]؛ «ما قرآن را در شبی فرخنده نازل کردیم؛ زیرا هشار دهنده بودیم، در آن شب هر کاری محکم و استوار می شود.»

در پیش تو جز شرم و تمنا یا رب
در دست نمانده هیچ ما را یا رب
امشب که شب قدر بود امضا کن
حکم فرج مهدی زهرا یا رب
درخواست از خدا در شب قدر

۱. «قِيلَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ أَدْرَكَتْ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فَمَا أَسْأَلُ رَبِّي؟ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْعَافِيَةَ [۱۱۵]؛ از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال شد که اگر شب قدر را درک کردم از خدایم چه بخواهم؟ فرمود: سلامتی بخواه.»

۲. قال موسى عليه السلام: «إلهي أريدُ قربك قال: قُرْبِي لِمَنْ اسْتَيْقَطَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ، قَالَ: إلهي أريدُ رحمتك، قَالَ: رَحْمَتِي لِمَنْ رَجَمَ الْمَسَاكِينَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ، قَالَ: إلهي أريدُ الجوازَ على الصراطِ، قَالَ: ذَلِكَ لِمَنْ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، قَالَ: إلهي أريدُ من أشجار الجنة وثمرها، قَالَ: ذَلِكَ لِمَنْ سَبَّحَ تَسْبِيحاً فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، قَالَ: إلهي أريدُ التجاهَ مِنَ النَّارِ، قَالَ: ذَلِكَ لِمَنْ اسْتَغْفَرَ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ، قَالَ: إلهي أريدُ رضاك، قَالَ: رِضَائِي لِمَنْ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ [۱۱۶]؛

موسی علیه السلام [به خدا] عرض کرد: خدایا می خواهم به تو نزدیک شوم. فرمود: قرب من برای کسی است که شب قدر بیدار باشد. گفت: خدایا!

رحمتت را می‌خواهم. فرمود: رحمتم از آن کسی است که در شب قدر به مسکینان رحمت کند.

گفت: خدایا! جواز گذشتن از پل صراط را می‌خواهم. فرمود: آن از آن کسی است که در شب قدر صدقه‌ای بدهد.

گفت: خدایا! از درختان و میوه‌های بهشتی می‌خواهم. فرمود: آنها برای کسی است که در شب قدر مرا به پاکی یاد کند. گفت: خدایا! رهائی از آتش جهنم را می‌خواهم.

فرمود: آن برای کسی است که [از گناهانش] در شب قدر استغفار کند.

گفت: خدایا! خشنودی تو را می‌خواهم. فرمود: خشنودی من از آن کسی است که در شب قدر دو رکعت نماز بخواند.»

احیاء یک سال

در احوال مرحوم «حاج محمد ابراهیم کلباسی» رحمه الله که از معاصران میرزای قمی رحمه الله و نیز از شاگردان سید بحرالعلوم رحمه الله بوده است، نوشته‌اند: «او شب قدر را با عبادت ادراک می‌کرد. بدین گونه که در تمام ایام سال، شب‌ها را احیاء می‌گرفت تا یقین کند شب قدر را درک کرده است.» [۱۱۷]

ای خداوند کریم دل نواز
ای رحیم و ای حلیم و چاره ساز
گفته بودی شب تو با من راز کن
بی نیازا آدمم در باز کن
عاشق بیچاره را آواز کن
این دل بیچاره را هم ناز کن
نیستم ناخوانده‌ای صاحب عطا
آشنایم خود مرا گفתי بیا
بس که چشمم پشت این در دوختم
راه ده آتش گرفتم سوختم

سخن نوزدهم: دستگیری از نیازمندان و ایتم

اهمیت یتیم نوازی

۱. از بهترین نیکیها: عن امیر المؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: «مِنْ أَفْضَلِ الْبِرِّ بِرُّ الْيَتَامِ؛ از برترین نیکیها، نیکی به یتیمان است.»

۲. سرانجام ظلم به یتیمان: عن امیر المؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: «ظَلُمُ الْيَتَامَى وَالْأَيَامَى يُنَزِّلُ النَّقَمَ وَيَسْلُبُ النَّعْمَ أَهْلَهَا؛ ظلم به یتیمان و مردان و زنان بی همسر، عذابها را نازل می کند و نعمت ها را از دارندگان آن باز می ستاند.»

اهمیت دستگیری از نیازمندان

۱. ارمغان بهشت الهی: عن العبد الصالح علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: «أَطْعِمُوا الطَّعَامَ وَأَفْشُوا السَّلَامَ وَصَلُّوا وَالنَّاسُ نِيَامٌ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِسَلَامٍ» [۱۱۸]: امام کاظم علیه السلام فرمودند: اطعام دهید و سلام را منتشر سازید، و آن گاه که مردم به خواب رفته اند نماز بخوانید تا با سلام [و سلامت] به بهشت درآیید.»

۲. حقیقت ایمان: عن رسول الله صلى الله عليه وآله أَنَّهُ قَالَ: «يَا عَلِيُّ! ثَلَاثٌ مِنْ حَقَائِقِ الْإِيمَانِ: الْإِنْفَاقُ مِنَ الْإِقْتَارِ وَإِنصَافُكَ النَّاسَ وَبَدَلُ الْعِلْمِ لِلْمَتَّعِلِمِ» [۱۱۹]: ای علی! سه چیز از حقایق ایمان است؛ انفاق در حد توان، رعایت انصاف با مردم و بخشش علم به آموزنده علم.»

۳. ویژگی مؤمن: عن علی بن الحسین علیهما السلام أَنَّهُ قَالَ: «مِنْ أَخْلَاقِ الْمُؤْمِنِ الْإِنْفَاقُ عَلَى قَدْرِ الْإِقْتَارِ» [۱۲۰]: از اخلاق مؤمن، انفاق به اندازه توان مالی است.»

یک درم کان دهی به درویشی به زنگجه ای مدخر است
هر چه داری نصیب تو آن است وان دگر قسمت کسی دگر است

توشه آخرت

«زهری» میگوید: «شب هنگام، مردی را دیدم که در تاریکی، کوله بار سنگینی را به دوش گرفته بود و نفس زنان آن را حمل می کرد. دیدم امام

سجاد علیه السلام است. سلام کردم و گفتم این موقع شب کجا می‌روید؟ و این بار چیست؟ حضرت فرمود: مقداری آذوقه است و می‌خواهم به سفر بروم و آنجایی می‌برم که محفوظ بماند تا موقع سفر با خودم ببرم. زهری گفت: این فرد غلام من است، اجازه دهید او بار را حمل کند. امام نپذیرفت. زهری جلو آمد و عرض کرد: بگذارید من حمل کنم. امام فرمود: تو را سوگند می‌دهم که مانع من نشوی، تو نیز هر جا که می‌خواهی برو. پس از چند روز زهری خدمت امام رسید و پرسید: آن شب در کوچه‌های مدینه می‌رفتید و فرمودید که عازم سفر هستید، اما هنوز شما را در شهر می‌بینم؟ امام فرمود: سفری که گفتم سفر آخرت بود و توشه‌ای که گفتم توشه آخرت. آن را به نیازمندان دادم تا محفوظ بماند که موقع مرگ دستم خالی نباشد. [۱۲۱]

سخن بیستم: توبه

اهمیت و آثار توبه

۱. محبوبترین: عن ابی الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام قال: «أَحَبُّ الْعِبَادِ إِلَى اللَّهِ الْمُتُوبُونَ [۱۲۲]؛ محبوبترین بندگان نزد خدا، انابه‌کنندگان و توبه‌کنندگان هستند.»

۲. آموزش گناهان: عن ابی جعفر علیه السلام قال: «كُلَّمَا عَادَ الْمُؤْمِنُ بِالْإِسْتِغْفَارِ وَالْتَوْبَةِ عَادَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِالْمَغْفِرَةِ وَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ فَإِيَّاكَ أَنْ تَقْنَطَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ [۱۲۳]؛ هر گاه مؤمن [از کار بد خویش] بازگردد و در مقام استغفار و توبه برآید، خدا بر او باز می‌گردد و او را می‌آمرزد؛ چرا که خداوند بخشنده و مهربان است، توبه را قبول می‌کند و گناهان را می‌آمرزد، پس مبادا که مؤمنین را از رحمت خداوند ناامید سازی.»

۳. سردکننده آتش: عن رسول الله صلى الله عليه وآله أنه قال: «إِنَّ الدُّنُوبَ لَتَشُوبُ أَهْلَهَا لِتَحْرِقَتْهُمْ لَا يَطْفَأُهَا شَيْءٌ إِلَّا الْإِسْتِغْفَارُ؛ [۱۲۴] همانا گناهان، گناهکاران را برای سوزاندنشان آلوده می‌سازند و چیزی جز استغفار آن را خاموش نمی‌کند.»

بازا، بازآ، هر آن چه هستی بازآی
 گر کافرو گبر و بت پرستی باز آی
 این درگه ما درگه نومیدی نیست
 صد بار اگر توبه شکستی باز آی

شرایط توبه

عن امیر المؤمنین علیه السلام، قال لِمَنْ قَالَ بِحَضْرَتِهِ اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ: «تَكَلَّمْتَ اُمَّكَ اَتَدْرِي مَا الِاسْتِغْفَارُ؟ هُوَ دَرَجَةٌ الْعِلِّيِّينَ وَهُوَ اسْمٌ وَّاقِعٌ عَلٰى سِتِّهِ مَعَانٍ اَوْلٰهَا التَّدَمُّ عَلٰى مَا مَضٰى وَالتَّانِي الْعَزْمُ عَلٰى تَرْكِ الْعَوْدِ عَلَيْهِ اَبَدًا وَالتَّلَاثُ اَنْ تُؤَدِّيَ اِلَى الْمَخْلُوْقِيْنَ حُقُوْقَهُمْ حَتّٰى تَلْقٰى اللّٰهَ لَيْسَ عَلَيْكَ تَبِعُهُ وَالرَّابِعُ اَنْ تَعِمِدَ اِلَى كُلِّ فَرِيضَةٍ عَلَيْكَ صَبَّغْتَهَا فِتْوٰدِيَّ حَقَّهَا وَالْخَامِسُ اَنْ تَعِمِدَ اِلَى اللّٰحْمِ الَّذِي نَبَتَ عَلٰى السُّحْتِ فُتْذِيْبُهُ بِالْاِخْزَانِ حَتّٰى يَلِصِقَ الْجِلْدُ بِالْعَظْمِ وَيَنْشَأَ مِنْهَا لَحْمٌ جَدِيْدٌ وَالسَّادِسُ اَنْ تُدَيِّقَ الْجِشْمَ اَلْمَ الطَّاعَةَ كَمَا اَذْفَتُهُ خِلَاوَةَ الْمَعْصِيَةِ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَقُوْلُ اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ»؛ [۱۲۵] حضرت علی علیه السلام در پاسخ به فردی که در حضورش گفت: «استغفر الله»، فرمود: مادرت به عزایت بنشیند. آیا می دانی که استغفار چیست؟

استغفار درجه کسانی است که در بالاترین جای بهشت مکان خواهند کرد و استغفار اسمی است که به شش معنی به کار برده می شود [و کامل می شود]؛ اول پشیمانی از گذشته، دوم تصمیم گرفتن بر عدم بازگشت به معصیت برای همیشه، سوم اینکه حقوقی که از آفریدگان خدا برگردنت هستت پیردازی تا آنکه وقتی خدا را ملاقات می کنی گناهی برایت نمانده باشد، چهارم آنکه به فرائضی که آن را تباه ساخت های پیردازی و حقس را به جای آوری، پنجم آنکه گوشتی که از غذای حرام روئیده است را با اندوه فراوان ذوب کنی تا پوست به استخوان بچسبد و [پس از آن] گوشت جدیدی بر آن بروید، ششم آنکه به بدن [خود] سختی فرمان برداری را بچشانی همان گونه که شیرینی گناه را به آن چشانده ای. هر گاه که چنین کردی آن وقت بگو استغفر الله.»

چو پنجاه سالت برون شد ز دست
 غنیمت شمر پنج روزی که هست

مُحْسَبِ ای گنه کرده خفته، خیز!
به قدر گنه آب چشمی بریز

توبه پذیری خداوند

یکی از عرفا شبی از کنار خانه‌ای می‌گذشت و صدای ناله زنی را شنید که به شوهرش می‌گفت: حتی اگر به من غذا هم ندهی و مرا هم بزنی و با اگر زن دیگری اختیار کنی و از من روی بگردانی، من از این خانه، جای دیگری نمی‌روم. آن عارف نعره‌ای زد و روی زمین افتاد و از هوش رفت. وقتی به هوش آمد، از او پرسیدند: چه اتفاقی برای شما افتاد که این‌گونه از هوش رفتید؟ گفت: ندایی به گوشم رسید که می‌گفت: اگر هزار بار هم گناه کنی و توبه‌نمایی از گناه تو خواهیم گذشت اما اگر از در خانه ما به کس دیگری پناه ببری از تو نخواهیم گذشت. [۱۲۶]

غرق گنه ناامید مشو ز دربار ما
که عفو کردن بود در همه دم کار ما
بنده شرمنده تو، خالق بخشنده من
بیا بهشت‌ات دهم، مرو تو در نار ما
توبه شکستی بیا، هر آنچه هستی
امیدواری بجوز نام غفار ما
در دل شب خیز و ریز، قطره اشکی ز چشم
که دوست دارم کند، گریه گنه‌کار ما

سخن بیست و یکم: خیرات و حسنات

حقیقت انجام خیرات

عن ابی جعفر علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ اللَّهَ تَقَلَّ الْحَيْرَ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا كَثْفَلِهِ فِي مَوَازِينِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ حَفَّفَ الشَّرَّ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا كَخِفَّتِهِ فِي مَوَازِينِهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» [۱۲۷]؛

به راستی خدا کار خیر را بر مردم دنیا سنگین ساخته است همانند سنگینی آن در ترازوی عملشان در روز رستاخیز و خداوند بلند مرتبه و سترگ کار شر

را بر مردم دنیا سبک گردانیده همانند سبکی آن در ترازوی عملشان در روز رستاخیز.»

اهمیت سبقت بر انجام خیرات

۱. فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ؛ [۱۲۸]: «در کارهای خیر از [یکدیگر] پیشی بگیرید.»
۲. إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ؛ [۱۲۹]: «آنها (مؤمنان) در کار خیر از هم سبقت می‌گیرند.»

دلایل شتاب در انجام خیرات

۱. **بیم از شیطان:** عن ابی جعفر علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ هَمَّ بِشَيْءٍ مِنْ الْخَيْرِ فَلْيَعْجَلْهُ فَإِنَّ كُلَّ شَيْءٍ فِيهِ تَأْخِيرٌ لِلشَّيْطَانِ فِيهِ نَظْرَةٌ» [۱۳۰]: هر کس قصد انجام کار خیری را دارد پس باید در آن بشتابد... زیرا هر کار خیری که پس افتد به راستی شیطان را در آن نظری است.»

عن ابی عبدالله علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: «إِذَا هَمَّ أَحَدُكُمْ بِخَيْرٍ أَوْ صَلَاحٍ فَإِنَّ عَنْ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ شَيْطَانَيْنِ فَلْيُبَادِرْ لِيَكْفَاهُ عَنْ ذَلِكَ» [۱۳۱]: هرگاه یکی از شما تصمیم انجام کار خیر یا رساندن نفعی [به کسی] بگیرد، دو شیطان در راست و چپ او قرار می‌گیرند [تا منصرفش سازند]. پس باید شتاب کند تا مبادا او را از آن بازدارند.»

۲. **امکان عدم موفقیت:** عن ابی عبد الله علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: «كَانَ أَبِي يَقُولُ: إِذَا هَمَمْتَ بِخَيْرٍ فَبَادِرْ فَإِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا يَحْدُثُ» [۱۳۲]: پدرم همیشه می‌فرمود: چون آهنگ کار نیکی کردی شتاب کن. زیرا تو نمی‌دانی چه اتفاقی خواهد افتاد.»

۳. **امکان عنایت خاص خدا:** عن ابی عبد الله علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: «إِذَا هَمَمْتَ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَيْرِ فَلَاتُؤَخِّرْهُ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ رُبَّمَا إِطَّلَعَ عَلَى الْعَبْدِ وَهُوَ عَلَى شَيْءٍ مِنَ الطَّاعَةِ فَيَقُولُ وَعَزَّتِي وَجَلَالِي لَا أَعْدُبُكَ بَعْدَهَا أَبَدًا» [۱۳۳]:

چون قصد انجام خیری کردی پس آن را به تأخیر مینداز؛ زیرا همانا که خداوند بلند مرتبه چه بسیار باشد که از بنده‌ای در حال انجام خیری مطلع میشود و [به خاطر انجام همان کار خیر] می‌گوید به بزرگی و شکوهم سوگند

که تو را پس از انجام این کار خیر هرگز عذاب ننمایم.»

ارزش شتاب در خیرات

«صدقه حلوانی» میگوید: «در مسجد الحرام یکی از دوستانم دو درهم از من قرض خواست و من به او گفتم: پس از طواف به او خواهم داد. در حین طواف امام صادق علیه السلام را مشغول طواف دیدم. امام دستش را به جهت کمک خواستن روی شانه من گذاشت و هر دو به طواف پرداختیم. طواف من به پایان رسید. اما به جهت رعایت وضعیت جسمی امام، ترجیح دادم به ایشان کمک کنم. دوستم که از من قرض خواسته بود در کناری نشسته و به خیال اینکه من در قرض دادن به او مسامحه می‌کنم، هر دور که از جلوی او رد می‌شدم با دست به من اشاره می‌کرد که دو درهم به من قرض بده. امام متوجه شد و پرسید: این مرد چه می‌خواهد؟ عرض کردم: او منتظر من است که طوافم تمام شود و به او دو درهم قرض بدهم. امام سریع دست از شانه‌ام برداشت و فرمود: مرا رها کن و برو حاجت او را برآور! وقتی بازگشتم، امام که طوافش تمام شده بود و با دوستانش صحبت می‌کرد به من فرمود: من اگر برای برآوردن حاجت کسی شتاب کنم بهتر است که هزار بنده را در راه خدا آزاد و هزار نفر را برای جهاد در راه خدا بسیج کنم!» [۱۳۴]

سخن بیست و دوم: گناه

بزرگی گناه

۱. جنگ با خدا و رسول: أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَن يُحَادِدِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا [۱۳۵]؛ «آیا نمیدانند که هر کس با خدا و رسولش دشمنی کند، آتش جهنم برای اوست که در آن جاودانه خواهد ماند.»
۲. بزرگی خدا: عن النبي صلى الله عليه و آله أَنَّهُ قَالَ: «يا أَبَادَرُ! لا تَنْظُرُ إِلَى صَعْرِ الْأَخْطِيئَةِ وَ لَكِنِ انْظُرْ إِلَى مَنْ عَصَيْتَهُ [۱۳۶]؛ ای ابادر! به کوچکی گناه، نگاه مکن بلکه به بزرگی کسی که نافرمانیاش را کرده‌ای نگاه کن.»

برخی از آثار گناه

۱. **تغییر نعمت‌ها:** عن رسول الله صلى الله عليه وآله أَنَّهُ قَالَ: «الذُّنُوبُ تُغَيِّرُ النَّعِمَ» [۱۳۷]؛ گناهان نعمتها را تغییر می‌دهند.»

۲. **قساوت قلب:** عن اميرالمؤمنين عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «مَا جَفَّتِ الدُّمُوعُ إِلَّا لِقَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَ مَا قَسَتْ الْقُلُوبُ إِلَّا لَكَثْرَةِ الذُّنُوبِ» [۱۳۸] اشکها خشک نمی‌شود مگر به خاطر قساوت قلبها و قلبها قسی نمی‌شود مگر به واسطه زیادی گناهان.»

۳. **دوری از رستگاری:** عن ابی عبدالله عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «إِذَا أَدْنَبَ الرَّجُلُ حَرَجَ مِنْ قَلْبِهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ فَإِنْ تَابَ إِنْمَحَتْ وَإِنْ زَادَ زَادَتْ حَتَّى تَغْلِبَ عَلَى قَلْبِهِ فَلَا يَفْلِحُ بَعْدَهَا أَبَدًا» [۱۳۹]؛ هنگامی که کسی گناه می‌کند در دلش نقطه سیاهی خروج می‌کند. حال اگر توبه کند آن نقطه سیاه پاک می‌شود. اما اگر باز هم گناه کند آن نقطه سیاه بزرگتر می‌شود تا سراسر قلبش را فرا می‌گیرد و از آن به بعد هرگز رستگار نمی‌شود.»

بدترین گناهان

عن ابی جعفر عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «الذُّنُوبُ كُلُّهَا شَدِيدَةٌ وَ أَشَدُّهَا مَا نَبَتَ عَلَيْهِ اللَّحْمُ وَ الدَّمُ لِأَنَّهُ إِذَا مَرَّ حَوْمٌ وَإِذَا مُعَذَّبٌ وَ الْجَنَّةُ لَا يَدْخُلُهَا إِلَّا طَيِّبٌ» [۱۴۰] گناهان همگی سخت هستند و سخت‌ترین آن، گناهی است که از آن، گوشت و خون [بر بدن] روئیده باشد.

حال او یا بخشیده می‌شود و یا عذاب می‌گردد، ولی به هر حال در بهشت جز انسان پاک وارد نمی‌شود.»

سخن بیست و سوم: فضل و رحمت خدا

اهمیت و گستردگی رحمت خدا

۱. **عامل دوری از خسران اخروی:** فَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ [۱۴۱] «اگر فضل و رحمت خداوند نسبت به شما نبود هر آینه از زیانکاران بودید.»

۲. درخواست از فضل خدا: وَ اسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ [۱۴۲] «از فضل خدا درخواست کنید.»

۳. گستردگی فضل خدا: قال الصادق عليه السلام: «إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَشَرَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رَحْمَتَهُ حَتَّى يَطْمَعَ إِبْلِيسُ فِي رَحْمَتِهِ [۱۴۳]؛ وقتی روز قیامت شود، خداوند رحمتش را پراکنده سازد، تا آنجا که ابلیس نیز در آن طمع کند.»
من نکردم خلق تا سودی کنم
بلکه تا بر بندگان جودی کنم

امیدواری به فضل خدا

۱. امیدواری به همراه عمل صالح: وَ مَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَ لَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا [۱۴۴] «و هر کس دیدار پروردگارش را آرزو دارد پس باید عمل صالح انجام دهد و در پرستش او هیچ کس را شریک نگرداند.»
۲. ناامیدی، مرز کفر به خدا: إِنَّهُ لَا يَأْتِيَنَّكَ مِنَ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ [۱۴۵] «به درستی که جز گروه کافران از رحمت خدا ناامید نمی شوند.»

۳. حدود امیدواری به رحمت خدا: عن الصادق عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «أُرْجُ اللَّهَ لَا يَجْرِيكَ عَلَيَّ مَعَاصِيهِ وَ خَفِيَ اللَّهُ خَوْفًا لَا يُؤْيِسُكَ مِنْ رَحْمَتِهِ [۱۴۶]»
به خدا امید داشته باش تا جایی که تو را بر گناه و نافرمانی او دلیر نکند و از خدا بترس تا جایی که تو را از رحمتش ناامید نسازد.»

شرایط امیدواری به فضل خدا

امیر مؤمنان علیه السلام به مردی که ترس خدا بر چهره او اثر گذاشته بود نظر کرد و فرمود: «تو را چه شده؟» عرض کرد: «از خدا می ترسم» فرمود: «ای بنده خدا! از گناهانت بترس و از عدل خدا بیم دار و بر حقوق بندگان خدا که برگردنت هست، بیاندیش و خود را از آنها رها ساز. همچنین از آنچه خدا تو را بر آن مکلف ساخته و اطاعتش ننموده‌ای و نافرمانیش را در آنچه تو را نهی کرده انجام داده‌ای، بترس. اگر چنین نکرده‌ای از خدا هم ترس نداشته باش که تو به وظایف عمل کرده‌ای و او نیز به کسی ظلم نمی کند و بیشتر از آنچه

که کسی سزاوار است، هرگز عذاب نخواهد نمود، مگر آنکه از بدفرجامی به سبب دگرگون شدن نعمت‌ها و مبتلا شدن بر امتحانات الهی بر حال خود بیم داشته باشی. پس اگر بخواهی که خدا تو را از فرجام بد ایمنی بخشد بدان که هر کار خیری که به آن روی آوری از فضل خدا و توفیق از جانب اوست و به هر کار بدی که به آن دست بزنی و کیفر نبینی به سبب آن است که خدا به تو مهلت داده و کیفرت را به تأخیر انداخته تا به خود آیی و توبه نمائی تا سرانجام به عفو خدا نائل گردی. [۱۴۷]

سخن بیست و چهارم: شیطان

ضرورت پایداری در برابر شیطان

۱. دشمنی شیطان: إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا؛ [۱۴۸] «شیطان دشمن شماست، پس او را دشمن خود بدارید.»
۲. مراقبت بر فریب نخوردن از شیطان: يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ؛ [۱۴۹] «ای فرزندان آدم! [مراقب باشید] شیطان فریبتان ندهد چنان که پدر و مادرتان را از بهشت بیرون راند.»
۳. صف آرایی در برابر وسوسه‌های شیطانی: عن امير المؤمنين عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «صَافُوا الشَّيْطَانَ بِالْمُجَاهَدَةِ وَاعْلَبُوهُ بِالْمُخَالَفَةِ» [۱۵۰]؛ در برابر شیطان برای جنگ با او صف‌آرایی کنید و با مخالفت بر او چیره شوید.»

برخی ابزارهای شیطان در گمراه ساختن انسان

۱. به فراموشی انداختن: وَإِنَّمَا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَتَّعِدْ بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ؛ [۱۵۱] «و اگر شیطان تو را به فراموشی انداخت، پس از توجه، دیگر با ستمکاران منشین.»
۲. دشمنی و کینه انداختن در دل‌ها: إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ؛ [۱۵۲] «به درستی که شیطان می‌خواهد بین شما کینه و دشمنی اندازد.»
۳. تزیین اعمال ناپسند: فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ

وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ؛ [۱۵۳] «شیطان کردار ایشان امت های پیشین را در نظرشان زینت داد، پس او امروز دوستدارشان است و برای آنها عذابی دردناک است.»
۴. وعده های دروغین: عَدُّهُمْ وَيُمَيِّبُهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا [۱۵۴] ؛ «[شیطان] وعده شان می دهد و به آرزو کردن وادارشان می کند و جز فریب، شیطان وعده شان ندهد.»

۵. ترساندن از فقر: الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ؛ [۱۵۵] «شیطان به تهی دستی وعده تان می دهد.»

۶. وسوسه: مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ * الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ [۱۵۶]؛ «از شر وسواس خناس (شیطان) که در دل های مردم وسوسه می کند.»

۷. یادآوری شهوات، لذت های زودگذر و آرزوهای بلند: عن الامام الرضا عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّ إِبْلِيسَ لَهُ خُرْطُومٌ كَخُرْطُومِ الْكَلْبِ وَاضْعَهُ عَلَى قَلْبِ ابْنِ آدَمَ يَذْكُرُهُ الشَّهَوَاتِ وَاللَّذَاتِ وَيَأْتِيهِ بِالْأَمَانِيِّ وَيَأْتِيهِ بِالْوَسْوَسَةِ عَلَى قَلْبِهِ يُشَكِّكُهُ فِي رَبِّهِ فَإِذَا قَالَ الْعَبْدُ: «أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ» أَخْرَجَ خُرْطُومَهُ مِنْ قَلْبِهِ [۱۵۷]؛ برای شیطان پوزه ای است مانند پوزه سگ که آن را در دل آدمی می نهد و او را به یاد شهوات و لذت های نفسانی می اندازد و او را سرگرم آرزوها می کند و وسوسه را در قلب او می افکند که در نتیجه او را نسبت به آفریدگارش در شک و تردید واقع کند و هر گاه که آن بنده بگوید: پناه می برم به خداوند شنوای دانا، خرطومش را از قلب او بیرون می کند.»

ابزار شیطان

روزی شیطان به صورت پیرمردی در آمد و نزد حضرت سلیمان علیه السلام رفت. حضرت سلیمان علیه السلام از او پرسید: «تو با امت موسی علیه السلام چه میکنی؟» گفت: «حب دنیا را بر دل هایشان می اندازم.»
پرسید: «با امت عیسی علیه السلام چه می کنی؟» گفت: «آنها را با تثلیث و شرک، اغواء خواهم نمود.»

پرسید: «با امت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله چه میکنی؟» گفت: «آنها را وانمی گذارم تا درهم و دنیا را برایشان محبوب تر از لاله الا الله قرار دهم.» [۱۵۸]

دوزخ است ابلیس و دوزخ اژدهاست
 کو به دریاها نگردهد کم و کاست
 هفت دریا را در آشامد هنوز
 کم نگردهد سوزشش آن خلق سوز

سخن بیست و پنجم: تقوی و پارسایی

حقیقت تقوی

۱. زیباترین پوشش‌ها: عن الصادق علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: «أَزْبِنُ اللَّبَاسَ لِلْمُؤْمِنِ لِبَاسِ التَّقْوَى»؛ [۱۵۹] زیباترین لباس برای مؤمن لباس تقوی است.»
۲. حضور دائم در نزد پروردگار: عن الصادق علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: «التَّقْوَى أَنْ لَا يَفْقُدَكَ اللَّهُ حَيْثُ أَمْرَكَ وَ لَا يَرَاكَ حَيْثُ نَهَاكَ»؛ [۱۶۰] تقوی آن است که هرگاه خداوند به تو دستوری داد تو را غایب نیابد و چون تو را باز دارد حاضرت نبیند.»
۳. برترین توشه آخرت: عن امیرالمؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: «التَّقْوَى حَيْرٌ زَادٍ لِلْمَعَادِ»؛ [۱۶۱] تقوی عالی‌ترین توشه برای روز معاد می‌باشد.»

ارکان تقوی

عن النبی صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: «لِلتَّقْوَى أَرْكَانٌ؛ الْخَوْفُ مِنْ رَبِّ الْجَلِيلِ وَ الْعَمَلُ بِالتَّنْزِيلِ وَ الْقَنَاعَةُ بِالْقَلِيلِ وَ الْإِسْتِعْدَادُ لِيَوْمِ الرَّجِيلِ»؛ [۱۶۲] برای تقوی چهار رکن است؛ ترس از پروردگار بزرگ، عمل به آنچه نازل شده، قناعت به اندک و آمادگی برای مرگ.»

دستاوردهای تقوی

۱. میراث‌داری زمین: إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ [۱۶۳]؛ «زمین از آن خداست و به هر کس از بندگانش که بخواهد می‌دهد و سرانجام از آن متقین است.»
۲. میراث‌داری بهشت: تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا؛ [۱۶۴] «آن بهشتی است که به آن بندگانمان که پرهیزگار باشند به میراث می‌دهیم.»

۳. بهره‌گیری از علم الهی: وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ يُعَلِّمَكُمُ اللَّهُ [۱۶۵]؛ «از خدا پروا کنید تا خدا شما را آموزش دهد.»

۴. آسان شدن امور: وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا [۱۶۶]؛ «هر کس از خدا پروا کند، خدا برای او در کارش تسهیلی قرار می‌دهد.»

۵. روزی از مجرای غیر منتظره: وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ [۱۶۷]؛ هر کس از خدا پروا کند برای او گریزگاهی [از مشکلات] قرار می‌دهد و از جایی که نمی‌داند به او روزی می‌رساند.»

۶. آسودگی خاطر: فَمَنْ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ [۱۶۸]؛ «پس هر کس پرهیزگاری کند و خود را اصلاح نماید، نه بیمی بر اوست و نه اندوهی.»

۷. عدم ترس از آفریدگان: عن الامام الهادی عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ اتَّقَى اللَّهَ يُتَّقَى وَ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ يُطَاعُ وَ مَنْ أَطَاعَ الْخَالِقَ لَمْ يُبَالِ سَخَطَ الْمَخْلُوقِينَ وَ مَنْ أَسَخَطَ الْخَالِقَ فَلْيَتَيَقَّنْ أَنْ يَجْلِبَ بِهِ سَخَطَ الْمَخْلُوقِينَ» [۱۶۹] کسی که از خدا پروا داشته باشد، از او پروا می‌کنند و هر کس از خدا اطاعت کند، مورد اطاعت واقع می‌شود و هر کس که از آفریننده فرمان ببرد، از خشم آفریدگان باکی نخواهد داشت و کسی که آفریدگار را به خشم آورد، یقین کند که خشم آفریدگان بر او روا خواهد شد.»

مردان رهش میل به هستی نکنند

خود بینی و خویشتن پرستی نکنند

هر نیم شبی که در خرابات آیند

خم خانه تهی کنند و مستی نکنند

نیروی پارسایی

روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از محلی می‌گذشتند، دیدند تعدادی از جوانان مشغول مسابقه و زور آزمایی هستند. آنجا سنگ بزرگی بود که هر کدام آن را به قدر توانایی خود حرکت میداد. رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: «چه می‌کنید؟» گفتند: «زور آزمایی می‌کنیم تا بدانیم که کدامیک

از ما نیرومندتر است.» فرمود: «مایلید من بگویم کدامتان از همه قوی‌تر هستید؟» عرض کردند: «بله یا رسول الله! چه بهتر که پیامبر اسلام بگوید چه کسی قوی‌تر است.»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «از همه نیرومندتر کسی است که تقوا پیشه کند و هرگاه از چیزی خوشش آمد، علاقه به آن چیز وی را به گناه و مخالفت حق وادار نکند و هرگاه عصبانی شد، طوفان خشم او را به سمت گناه نکشاند.» [۱۷۰]

عام نادان پریشان روزگار
به زدانشمند ناپرهیزگار
کان به نایبایی از راه افتاد
وین دو چشمش بود و در چاه افتاد

سخن بیست و ششم: چشم پوشی از عیب دیگران

زیبایی عیب پوشی

۱. زیباترین اخلاق‌ها: عن امیرالمؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: «أَشْرَفُ أَخْلَاقِ الْكَرِيمِ تَغَافُلُهُ عَمَّا يَعْلَمُ» [۱۷۱]؛ شریفترین اخلاق فرد بزرگوار، چشم پوشی او از آنچه [در مورد دیگران و اشتباهاتشان] می‌داند، است.»

۲. عدم شتاب در عیب جویی دیگران: عن امیرالمؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: «يَا عَبْدَ اللَّهِ! لَا تَعْجَلْ فِي عَيْبِ عَبْدٍ بِدَنْبِهِ فَلَعَلَّهُ مَغْفُورٌ لَهُ وَ لَا تَأْمَنْ عَلَى نَفْسِكَ» [۱۷۲]؛ ای بنده خدا! در برشمردن عیب کسی به گناهِش شتاب مکن شاید گناهِش بخشیده شود، و به نفس خودت اطمینان نداشته باش [که بهتر از او باشی].»

۳. پیامد چشم پوشی: عن امیرالمؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: «تَغَافُلٌ يُخَمِّدُ أَمْرَكَ» [۱۷۳]؛ چشم پوشی کن تا کارت پسندیده شود.»

زشتی عیب جویی

۱. کینه توزترین مردم: عن امیرالمؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: «أَمَقَّتْ النَّاسِ

الْعِيَابُ [۱۷۴]؛ کینه توزترین مردم، عیب جو است.»

۲. عیب جویی؛ نشانه خودپسندی: عن امیرالمؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: «عَجِبْتُ لِمَنْ يُنْكَرُ عُيُوبَ النَّاسِ وَ نَفْسُهُ أَكْثَرُ شَيْءٍ مَعَايِبًا وَ لَا يُبْصِرُهَا [۱۷۵]: در شگفتم از کسی که عیوب مردم را زشت می‌پندارد در حالی که عیب‌های خودش بیشتر است اما نمی‌بیند.»

۳. بزرگترین عیب‌ها: عن امیرالمؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: «أَكْبَرُ الْعُيُوبِ أَنْ تَعِيبَ غَيْرَكَ بِمَا هُوَ فِيكَ [۱۷۶]؛ بزرگترین عیب‌ها این است که عیبی را در دیگران برشماری که در خودت هم هست.»

۴. پیامد سوء عیب جویی: عن امیرالمؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ لَمْ يَتَغَابَلْ وَ لَا يَغُضُّ عَنْ كَثِيرٍ مِنَ الْأُمُورِ تَنَعَّصَتْ عَيْشَتُهُ [۱۷۷]؛ هر کسی [از اشتباهات دیگران] چشم پوشی نکند و از بسیاری [از اشتباهات در] کارها [ی دیگران] نگذرد، زندگیش تباہ می‌شود.

نکوهش عیب جویی

مردی روستایی، پیوسته خدمت امام صادق علیه السلام می‌آمد، اما مدتی امام او را ندید. حضرت از حال او جويا شد. شخصی که در محضر امام بود خواست از مرد روستایی عیب جویی کند و به این وسیله از ارزش او نزد امام بکاهد. گفت: «آن مرد، دهاتی و بی‌سواد است و چندان آدم مهمی نیست.» امام فرمود: «شخصیت انسان در عقل او و شرافتش در دین او و برتریاش در تقوای اوست. زیرا مردم از نظر نسل یکسانند و همه از بنی‌آدم هستند و مزایای مادی ارزش آفرین نیست.» آن مرد از سخنانش شرم‌منده شد و دیگر چیزی نگفت. [۱۷۸]

در گفتن عیب دگران بسته زبان باش

با خوبی خود عیب نمای دگران باش

روز بیست و هفتم: دوستی و همنشینی

تعریف دوستی

۱. معنای رفیق: عن امیرالمؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّمَا سُمِّيَ الرَّفِيقُ رَفِيقًا لِأَنَّهُ

يَرْفُقُكَ عَلَى صَلَاحِ دِينِكَ فَمَنْ أَعَانَكَ عَلَى صَلَاحِ دِينِكَ فَهُوَ الرَّفِيقُ الشَّفِيقُ [۱۷۹]؛ رفیق به این دلیل رفیق نامیده شده است که به تو در صلاح دینت سود می‌رساند، پس هر کس به تو در صلاح دینت یاری رساند او رفیق دلسوز است.»

۲. **معنای صديق:** عن امير المؤمنين عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «إِنَّمَا سُويَ الصَّدِيقُ صَدِيقًا لِأَنَّهُ يَصْدُقُكَ فِي نَفْسِكَ وَمَعَايِبِكَ فَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَاسْتَنْمِ إِلَيْهِ فَإِنَّهُ الصَّدِيقُ» [۱۸۰] صديق و دوست به این دلیل صديق نامیده شده که در مورد نفس تو و عیب هایت، به تو راست می‌گوید. پس هر کس این گونه رفتار کرد به سوی او آرام گیر، به درستی که او دوست است.»

ابراگر آب زندگی بارد

هرگز از شاخ بيد بر نخوری

با فرو مایه همنشینی مکن

کز نی بوريا شکر نخوری

همنشینان خوب

۱. **بردباران:** عن امير المؤمنين عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «جَالِسِ الْحُلَمَاءَ تَزِدُّ حِلْمًا» [۱۸۱] «با بردباران همنشینی کن، حلم و بردباری ات زیاد می‌شود.»

۲. **دانشمندان:** عن امير المؤمنين عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «جَالِسِ الْعُلَمَاءَ فَتَسْعُدُ» [۱۸۲]؛ با دانشمندان همنشینی کن خوشبخت می‌شوی.»

۳. **فقرا و نیازمندان:** عن امير المؤمنين عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «جَالِسِ الْفُقَرَاءَ تَزِدُّ شُكْرًا» [۱۸۳] با فقرا همنشینی کن، شکر گزاری ات زیاد می‌شود.»

۴. **دور اندیشان:** عن امير المؤمنين عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «جَالِسِ الْحُكَمَاءَ يَكْمُلُ عَقْلُكَ وَتَشْرُفُ نَفْسُكَ وَيُنْتَفِعُ عَنْكَ جَهْلُكَ» [۱۸۴]؛ با دور اندیشان همنشینی کن، خردت کامل و نفست شریف و نادانیات از بین می‌رود.»

۵. **عاقلان:** عن امير المؤمنين عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «صُحْبَةُ الْوَلِيِّ اللَّيِّبِ حَيَاةُ الرُّوحِ» [۱۸۵]؛ همنشینی با دوست عاقل [موجب] زندگانی روح است.»

عن امير المؤمنين عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «صَاحِبِ الْعُقَلَاءِ وَأَعْلِبِ الْهَوَى تُرَافِقِ الْمَلَأَ الْأَعْلَى» [۱۸۶]؛ «با عاقلان همنشینی کن و بر نفس غلبه نما تا اینکه با ساکنان عرش الهی همنشین گردی.»

ضرورت دوری از دوست بد

«ابو هاشم جعفری» یکی از شیعیان برجسته امام هادی علیه السلام است. روزی امام از روی اعتراض به او فرمود: «چرا با عبد الرحمان بن یعقوب همنشینی می‌کنی؟» ابو هاشم عرض کرد: «او از بستگان من است.» امام فرمود: «عقیده او درباره صفات خداوند باطل است و اندیشه‌های نادرستی را در سر می‌پروراند. حال خود دانی! یا با او همنشین باش و ما را ترک کن و یا با ما همنشین باش و او را ترک کن.» ابو هاشم عرض کرد: «او هر عقیده‌ای دارد برای خودش است. من که عقیده درستی دارم و عقیده باطل او آسیبی به عقیده درست من نمی‌رساند.» امام فرمود: «آیا نمی‌ترسی از اینکه عذابی به سوییش نازل شود و تو را نیز به خاطر نزدیک بودن و همنشینی با او، فرا گیرد؟ [۱۸۷]»

تا توانی می‌گریز از یار بد
یار بد بدتر بود از مار بد
مار بد تنها تو را بر جان زند
یار بد بر جان و برایمان زند

رقم بر خود به نادانی کشیدی
که نادان را به صحبت برگزیدی
طلب کردم ز دانایی یکی پند
مرا فرمود با نادان مپیوند

سخن بیست و هشتم: نماز

اهمیت نماز

۱. نماز، وسیله دوری از فساد و فحشا: إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ [۱۸۸]؛ «نماز انسان را از فساد و تباهی باز می‌دارد.»
۲. نماز، وسیله یاد خدا: أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِی [۱۸۹]؛ «برای یاد من نماز بر پا دارید.»

۳. نماز، وسیله رهایی از عذاب: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «مَا مِنْ صَلَاةٍ يَحْضُرُ وَقْتَهَا إِلَّا نَادَى مَلَكٌ بَيْنَ يَدَيِ النَّاسِ أَيُّهَا النَّاسُ! قُومُوا إِلَيَّ»

نیرانکمُ الّتی اوقدتموها علی ظهُورکمُ فأظفُووها بِصَلَاتِکمُ [۱۹۰]؛
هیچ نمازی وقتش نمی‌رسد مگر آنکه فرشته‌ای پیشاپیش مردم ندا
می‌دهد ای مردم! به سوی آتش‌هایی که بر پشت خویش (آخرت) افروخته‌اید
بپا خیزید و با نماز خواندن، آن را خاموش سازید.»

۴. نماز، وسیله پاک شدن گناهان: عن ابی عبدالله علیه السلام أنّه
قال: «مَنْ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ وَ يَعْلَمُ مَا يَقُولُ فِيهِمَا انْصَرَفَ وَ لَيْسَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ
ذَنْبٌ [۱۹۱]؛

هر کس دو رکعت نماز بخواند و بداند که در آن دو چه می‌گوید، از نماز فارغ
می‌شود در حالی که گناهی بین او و خدا نمانده است.»

نماز راستین

روزی ابوحنیفه خدمت امام صادق علیه السلام رسید و عرض کرد: «من
فرزندت موسی بن جعفر علیهما السلام را دیدم که نماز می‌خواند و مردم از
جلوی او عبور می‌کردند اما او مانع آنها نمی‌شد و همچنان نماز می‌خواند در
حالی که این کار درست نیست.»

امام صادق علیه السلام فرمود: «فرزندم موسی را صدا بزید.» وقتی خدمت
پدر آمد، امام از او پرسید: «ابوحنیفه می‌گوید تو مشغول نماز بوده‌ای و مردم
از جلویت رفت و آمد می‌کرده‌اند اما تو آنها را نهی نمی‌کردی.»

عرض کرد: «پدر جان! آیا آن کس که من برای او نماز می‌خوانم به من نزدیک‌تر از
آن نیست که رفت و آمد مردم نتواند حضور قلب مراد نماز به هم زند. مگر خداوند
متعال نفرموده است که ما به ایشان از رگ گردن نزدیک‌تر هستیم؟» امام صادق
علیه السلام فرمود: «فدایت شوم که اسرار الهی در قلب تو وجود دارد.» [۱۹۲]

وامش مده آنکه بی نماز است
گر چه دهنش زفاقه باز است
کاو قرض خدا نمی‌گذارد
از قرض تو نیز غم ندارد
برخی آسیب‌های نماز

۱. **عدم حضور قلب:** عن رسول الله صلى الله عليه وآله أنه قال: «لَا يُنْظَرُ اللهُ إِلَى الصَّلَاةِ لَا يَخْضُرُ الرَّجُلُ فِيهَا بِقَلْبِهِ مَعَ بَدَنِهِ» [۱۹۳]؛ خدا به نماز کسی که بدون حضور قلب به جا می آورد نگاه نمی کند.»

عن رسول الله صلى الله عليه وآله أنه قال: «مَنْ صَلَّى رُكْعَتَيْنِ وَلَمْ يُحَدِّثْ فِيهِمَا نَفْسَهُ بِشَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا غُفِرَ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ» [۱۹۴]؛ کسی که دو رکعت نماز بخواند و چیزی از دنیا او را به خود مشغول ندارد، گناهان گذشته اش آمرزیده می شود.»

هر چیز کز تو گم گشت وقت نماز پیدا است

الا خدا که هرگز در فکر او نبودی

۲. **به تأخیر انداختن نماز:** عن حجه بن الحسن العسكري عجل الله تعالى فرجه الشريف أنه قال: «مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَحْرَزَ صَلَاةَ الْغَدَاةِ حَتَّى تَنْقُضِيَ النُّجُومُ وَمَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ أَحْرَزَ صَلَاةَ الْعِشَاءِ حَتَّى تَشْتَبِكَ النُّجُومُ» [۱۹۵]؛ ملعون است ملعون است کسی که نماز صبح را تا رفتن ستاره ها به تأخیر اندازد و ملعون است ملعون است کسی که نماز عشاء را تا پدیدار شدن همگی ستارگان به تأخیر اندازد.»

سخن بیست و نهم: تهمت

زشتی تهمت

۱. **پست ترین عمل:** عن اميرالمؤمنين عليه السلام أنه قال: «لَأَقُحَّهَ كَالْبُهْمَةِ» [۱۹۶]؛ هیچ پستیای مانند بهتان و تهمت زدن نیست.»

۲. **از بین برنده ایمان:** عن الصادق عليه السلام أنه قال: «إِذَا أَتَاهُمُ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ إِئْتَمَّتْ الْإِيمَانُ مِنْ قَلْبِهِ كَمَا يَنْمُتُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ» [۱۹۷]؛ هر گاه مؤمن به برادرش تهمت بزند ایمان در قلبش از بین می رود همان گونه که نمک در آب ناپدید می شود.»

۳. **از بین برنده بزرگی و شکوه:** عن الصادق عليه السلام أنه قال: «إِذَا أَتَاهُمُ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ فِي دِينِهِ فَلَا حُرْمَةَ بَيْنَهُمَا» [۱۹۸]؛ هر گاه مؤمنی برادرش را در دینش متهم سازد، دیگر حرمتی بین آن دو باقی نمی ماند (پرده دری می شود).»

زبان در دهان ای خردمند چیست؟
 کلید در گنج صاحب هنر
 چو در بسته باشد چه داند کسی
 که جوهر فروش است یا پیله ور

پیامد دوری نکردن از موافق تهمت

۱. سزاواری تهمت خوردن: عن رسول الله صلى الله عليه وآله أنه قال: «أُولَى النَّاسِ بِالتُّهْمَةِ مَنْ جَالَسَ أَهْلَ التُّهْمَةِ» [۱۹۹]؛ سزاوارترین مردم بر تهمت کسی است با اهل تهمت همنشینی کند.

۲. همنشینان بد: عن امیرالمؤمنین علیه السلام أنه قال: «إِيَّاكَ وَ مَوَاطِنَ التُّهْمَةِ وَ الْمَجْلِسَ الْمَطْطُونِ بِهِ السُّوءِ فَإِنَّ قَرِينَ السُّوءِ يَغُرُّ جَلِيسَهُ» [۲۰۰]؛ بر تو باد دوری از محل‌های تهمت خوردن و مجالسی که گمان بد به آن می‌زنند. زیرا همنشین بد، دوست خود را فریب می‌دهد.

۳. سرزنش خود: عن امیرالمؤمنین علیه السلام أنه قال: «مَنْ وَقَفَ نَفْسَهُ مَوْقِفَ التُّهْمَةِ فَلَا يُلُومَنَّ مَنْ أَسَاءَ بِهِ الظَّنَّ» [۲۰۱] کسی که خود را در موضع تهمت خوردن قرار دهد [و از مجالس آن دوری نکند] پس نباید کسانی را که به او گمان بد می‌برند سرزنش کند (باید خود را سرزنش کند).

سخن سی ام: ولایت

ضرورت ولایت پذیری

۱. أُطِيعُوا اللَّهَ وَ أُطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولى الأَمْرِ مِنْكُمْ؛ [۲۰۲] «از خدا و رسول و صاحبان امرتان پیروی کنید.»

۲. إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ؛ [۲۰۳] «به درستی که سرپرست شما خدا و رسولش و مؤمنان هستند. همان کسانی که نماز بر پا می‌دارند و در حالی که در رکوعند زکات می‌دهند.»

نمایید اطاعت ز ربّ و رسول
 بسازید فرمان آنها قبول

که از اهل بیت نبوت، اله
بخواهد کند دور، رجس و گناه
شما را زهر عیب سازد، بری
کند پاک و تطهیر از هر بدی

ولایت اهل بیت علیهم السلام

روزی مردی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و پرسید: «کمترین چیزی که انسان در پرتو آن جزو مؤمنان خواهد شد، چیست؟ و کمترین چیزی که با آن جزو کافران می شود کدام است؟» حضرت جواب داد: «کمترین چیزی که انسان به سبب آن در زمره گناهکاران در می آید این است که ولایت ما را نپذیرد.» آن مرد گفت: «یا امیرالمؤمنین! منظورت از ما چه کسانی است؟» حضرت فرمود: «همان هایی که خداوند اطاعتشان را در ردیف اطاعت خود و پیامبر خود قرار داده است و فرمود: أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ. [۲۰۴]

آن مرد پرسید: «فدایت شوم! برایم روشن تر بیان کن.» حضرت فرمود: «آنانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در موارد مختلف و در خطبه روز آخرش آنها را یاد کرد و فرمود: من در میان شما دو چیز با ارزش را به یادگار می گذارم. اگر دست به دامن آنها بنزید هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد؛ کتاب خدا و خاندانم که از هم جدا نخواهند شد تا بر حوض کوثر بر من وارد شوند. [۲۰۵]»

ماهیت ولایت

۱. اساس اسلام: عن ابی جعفر علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: «بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَى خَمْسٍ دَعَائِمٍ: الْوَلَايَةُ وَالصَّلَاةُ وَالزَّكَاةُ وَصَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ وَالْحَجُّ؛ [۲۰۶] اسلام بر پنج پایه بنا شده است؛ ولایت، نماز، زکات، روزه ماه رمضان و حج.»

۲. نگاهبان واجبات دین: عن امیرالمؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: «حُدُودُ الْفَرَائِضِ الَّتِي فَرَضَهَا اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ هِيَ خَمْسَةٌ مِنْ كِبَارِ الْفَرَائِضِ: الصَّلَاةُ وَالزَّكَاةُ وَالْحَجُّ وَالصَّوْمُ وَالْوَلَايَةُ الْحَافِظَةُ لِهَذِهِ الْفَرَائِضِ الْأَرْبَعِ؛ [۲۰۷]؛ حدود واجباتی

که خداوند آنها را به بندگانش واجب کرده است، پنج چیز از بزرگترین فریض است؛ نماز، زکات، حج، روزه و ولایت که نگاه دارنده این چهار فریضه است.»

نماز بی ولایت بی نمازی است
عبادت نیست نوعی حقه بازی است

پیامدهای ولایت پذیری

۱. **برخورداری از بهترین پاداش:** عن امیرالمؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: «لَنَا عَلَى النَّاسِ حَقُّ الطَّاعَةِ وَالْوَلَايَةِ وَ لَهُمْ مِنْ اللَّهِ شُبْحَانُهُ حُسْنُ الْجَزَاءِ [۲۰۸]؛ برای ما نسبت به مردم حق اطاعت و ولایت است و برای مردم نسبت به خدای سبحان برترین پاداش ها است.»

۲. **شایستگی و برتری:** عن امیرالمؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: «أُولَى النَّاسِ بِنَا مَنْ وَالَنَا» [۲۰۹] برترین مردم نزد ما کسی است که ولایت ما را بپذیرد.»

۳. **نجات و رستگاری:** عن امیرالمؤمنین علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ رَكَبَ غَيْرَ سَفِينَتِنَا غَرِقَ» [۲۱۰]؛ هر کس بر کشتیای غیر از کشتی ما سوار شود غرق خواهد شد.»

۴. **پیوستن به اهل بیت علیهم السلام:** عن امیرالمؤمنین أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ تَمَسَّكَ بِنَالِحِقَ» [۲۱۱] کسی که به دامان ما چنگ بزند [به ما] خواهد پیوست.»

۵. **جامعیت در داشتن نیکی ها:** عن النبی صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: «مَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بِمَعْرِفَةِ أَهْلِ بَيْتِي وَ وِلَايَتِهِمْ فَقَدْ جَمَعَ اللَّهُ لَهُ الْخَيْرَ كُلَّهُ» [۲۱۲] هر کس خدا بر او در شناخت و ولایت خاندان من منت نهاد، پس همانا خداوند تمام خیر و خوبی را در او جمع کرده است.»

نماز بی ولای او عبادتی است بی وضو
به منکر علی بگو نماز خود قضا کند

ملعون است ملعون است کسی که نماز صبح را تا رفتن ستاره ها به تأخیر اندازد و ملعون است ملعون است کسی که نماز عشاء را تا پدیدار شدن همگی ستارگان به تأخیر اندازد.

پی نوشت ها

- [۱]. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ ق، ج ۹۶، ص ۳۶۷.
- [۲]. محمد بن یعقوب الکلینی، اصول کافی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ش، ج ۴، ص ۸۷؛ شیخ طوسی، التهذیب، تهران دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ش، ج ۴، ص ۱۹۴.
- [۳]. بحار الانوار، ج ۹۶، ص ۳۷۴.
- [۴]. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، انتشارات اسلامی، بی تا، ج ۲، ص ۱۷۴.
- [۵]. علاء الدین متقی بن حسام الدین الهمندی، کنز العمال، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۹ ق، حدیث ۴۰۲۹.
- [۶]. بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۸.
- [۷]. تحف العقول، ص ۱۵۰.
- [۸]. کنز العمال، ج ۲۴۵۴.
- [۹]. بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۱۷.
- [۱۰]. کنز العمال، ج ۲۷۶۸.
- [۱۱]. اصول کافی، ج ۴، ص ۱۹۰ (شش جلدی).
- [۱۲]. همان، ص ۱۸۰.
- [۱۳]. همان، ص ۱۹۴.
- [۱۴]. همان.
- [۱۵]. همان، ص ۱۹۶.
- [۱۶]. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۰۱؛ اصول کافی، ج ۳، ص ۱۴.
- [۱۷]. بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۱۸.
- [۱۸]. حسن بن الحسن دیملی، ارشاد القلوب، قم، انتشارات شریف رضی، ۱۴۱۲ ق.
- [۱۹]. بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۳۰.
- [۲۰]. همان.
- [۲۱]. میرزا حسین محدث نوری، مستدرک الوسائل، قم، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۴۰۸ ق، ج ۵، ص ۳۱۲.
- [۲۲]. عبد الحمید ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ ق، ج ۲، ص ۳۱۲.
- [۲۳]. بحار الانوار، ج ۱۷، صص ۲۵۷ و ۲۸۷.
- [۲۴]. همان، ج ۶۹، ص ۷۰؛ وزام بن ابی فراس، مجموعه وزام، قم انتشارات مکتبه الفقیه، بی تا، ج ۲، ص ۱۷۵.
- [۲۵]. طه / ۱۲۴.
- [۲۶]. زخرف / ۳۶.
- [۲۷]. همان، ج ۱، ص ۱۷۸.
- [۲۸]. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۶۴.
- [۲۹]. تمیمی الامدی، غرر الحکم و درر الکلم، شرح آقا جمال خوانساری، تهران، انتشارات دانشگاه

- تهران، چاپ چهارم، ۱۳۷۳ ش، باب غفلت.
 [۳۰]. همان.
 [۳۱]. طه / ۱۲۴.
 [۳۲]. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۴۶۸.
 [۳۳]. توبه / ۶۷.
 [۳۴]. یونس / ۷ و ۸.
 [۳۵]. کمر بند یا گردن بند مخصوص مسیحیان.
 [۳۶]. مصابیح القلوب، ص ۷۱.
 [۳۷]. احزاب / ۴۱.
 [۳۸]. اعراف / ۲۰۵.
 [۳۹]. آل عمران / ۱۹۱.
 [۴۰]. رعد / ۲۸.
 [۴۱]. غرر الحکم، ص ۶۹۰ (یک جلدی).
 [۴۲]. مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۸۵.
 [۴۳]. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، قم، مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام، ۱۴۰۹ق، ج ۷، ص ۱۶۶.
 [۴۴]. همان.
 [۴۵]. بحار الانوار، ج ۱۸، صص ۲۹۲ و ۴۰۹؛ ج ۷۳، ص ۳۴۶.
 [۴۶]. غرر الحکم، ج ۵، ص ۲۱۴.
 [۴۷]. همان، ج ۳، ص ۱۶۲.
 [۴۸]. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۷.
 [۴۹]. غرر الحکم، ج ۶، ص ۱۲۲.
 [۵۰]. بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۷۵ و ج ۶۸، ص ۲۸۲.
 [۵۱]. آل عمران / ۱۶۰.
 [۵۲]. آل عمران / ۱۵۹.
 [۵۳]. مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۳۵۷.
 [۵۴]. طلاق / ۳.
 [۵۵]. مجموعه ورام، ج ۱، ص ۲۲۲.
 [۵۶]. ع. ز. گ.، فرازهایی از ابعاد روحی، اخلاقی و عرفانی امام خمینی قدس سره، تهران، انتشارات هادی، ۱۳۶۱ ش، ص ۱۲۱.
 [۵۷]. مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۱۲۱.
 [۵۸]. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۲۱.
 [۵۹]. بقره / ۱۹۵.
 [۶۰]. القصص / ۷۷.
 [۶۱]. نحل / ۹۰.
 [۶۲]. آل عمران / ۱۴۸.
 [۶۳]. زمر / ۱۰.
 [۶۴]. عنکبوت / ۶۹.
 [۶۵]. نساء / ۸۶.
 [۶۶]. غرر الحکم، باب صدقه، حدیث ۲۲۴۱.

- [۶۷]. همان، باب حسن.
- [۶۸]. ابن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، بیروت، دارالاضواء، بی تا، ج ۴، ص ۱۸.
- [۶۹]. مؤمنون / ۵.
- [۷۰]. نور / ۳۱.
- [۷۱]. نور / ۳۳.
- [۷۲]. مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۴۶۳.
- [۷۳]. ابوالفضل هادی منش، ضیافت نور، قم، انتشارات مرکز پژوهشهای اسلامی صدا و سیما، ۱۳۸۰ ش، ص ۱۴۳؛ به نقل از مناقب ابن مغازی، ص ۳۸۰.
- [۷۴]. همان، ص ۸۶.
- [۷۵]. بقره / ۴۵.
- [۷۶]. حسن ابن شعبه الحرزانی، تحف العقول، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ ق، ص ۳۷۹.
- [۷۷]. رضا مختاری، سیمای فرزندگان، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ چهاردهم، ۱۳۷۷ ش، ص ۳۸۱.
- [۷۸]. بقره / ۱۵۶.
- [۷۹]. علل الشرایع، ص ۴۹۸.
- [۸۰]. اعراف / ۱۵۶.
- [۸۱]. انعام / ۵۴.
- [۸۲]. مجموعه وزام، ج ۱، ص ۹.
- [۸۳]. مصابیح القلوب، ص ۲۱۲.
- [۸۴]. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۲۵۸.
- [۸۵]. فروع کافی، ج ۵، ص ۸۲.
- [۸۶]. مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۵.
- [۸۷]. حجر / ۸۸.
- [۸۸]. لقمان / ۱۸.
- [۸۹]. محمد بن یعقوب کلینی، فروع کافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۱ ق، ج ۲، ص ۵۳.
- [۹۰]. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۹۴.
- [۹۱]. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۰.
- [۹۲]. عبد علی بن جمعه العروسی الحویزی، نور الثقلین، قم، مطبعه العلمیه، بی تا، ج ۴، ص ۲۰۷.
- [۹۳]. ملا محمد مهدی نراقی، جامع السعادات، قم، انتشارات اسماعیلیان، بی تا، ج ۱، ص ۳۷۷.
- [۹۴]. همان، ج ۱۶، ص ۳۶۱.
- [۹۵]. همان، ج ۲۷، ص ۱۴۲، ج ۳۹، ص ۲۲۹.
- [۹۶]. همان، ج ۲۷، ص ۷۹.
- [۹۷]. شیخ صدوق، الخصال، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ ق، ص ۳۶؛ بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۴۸.
- [۹۸]. بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۱۵۶.
- [۹۹]. سیمای فرزندگان، ص ۱۹۰.
- [۱۰۰]. حدید / ۲۰.
- [۱۰۱]. آل عمران / ۳.

- [۱۰۲]. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۲۸۴، اصول کافی، ج ۲، ص ۱۳۶.
- [۱۰۳]. بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۴.
- [۱۰۴]. فراهانی از ابعاد روحی، اخلاقی و عرفانی امام خمینی قدس سره، ص ۷۳.
- [۱۰۵]. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۴۱.
- [۱۰۶]. همان، ج ۶، ص ۳۸.
- [۱۰۷]. اسرا / ۷۹.
- [۱۰۸]. زمر / ۹.
- [۱۰۹]. بحار الانوار، ج ۸۴، ص ۱۵۳.
- [۱۱۰]. همان، ص ۶۸.
- [۱۱۱]. ضیاء نور، ص ۱۹۹: به نقل از بلاغه علی بن الحسین علیهما السلام، ص ۵۴.
- [۱۱۲]. قدر / ۳.
- [۱۱۳]. التهذیب، ج ۴، ص ۱۵۲.
- [۱۱۴]. دخان / ۳.
- [۱۱۵]. مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۱۹.
- [۱۱۶]. مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۲۰.
- [۱۱۷]. میرزا محمد تنکابنی، قصص العلماء، تهران، انتشارات اسلامی، بی تا، ص ۷۳.
- [۱۱۸]. مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۳۲۸.
- [۱۱۹]. من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۵۸، وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۳۰: بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۴۴.
- [۱۲۰]. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۴۱؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۹۲.
- [۱۲۱]. شیخ صدوق، علل الشرایع، قم انتشارات مکتبه الداوری، بی تا، ج ۱، ص ۲۳۱.
- [۱۲۲]. بحار الانوار، ج ۶، ص ۳۶.
- [۱۲۳]. همان، ص ۳۹.
- [۱۲۴]. مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۳۱۶ و ج ۱۲، ص ۱۱۹.
- [۱۲۵]. بحار الانوار، ج ۶، ص ۳۶.
- [۱۲۶]. واعظ بیهقی، مصابیح القلوب، تلخیص کاظم مقدم، قم، انتشارات لوح دانش، ۱۳۷۷ ش، ص ۱۵۴.
- [۱۲۷]. اصول کافی، ج ۴، ص ۴۲۶. (شش جلدی)
- [۱۲۸]. مائده / ۲۸.
- [۱۲۹]. انبیاء / ۹.
- [۱۳۰]. اصول کافی، ج ۴، ص ۴۲۷.
- [۱۳۱]. همان.
- [۱۳۲]. همان.
- [۱۳۳]. همان.
- [۱۳۴]. محمد باقر یعقوب الکلینی، روضه کافی، تهران، بنیاد فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۶ ق، ج ۲، ص ۳۲۲.
- [۱۳۵]. توبه / ۶۳.
- [۱۳۶]. مجموعه ورام، ج ۲، ص ۵۳.
- [۱۳۷]. مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۳۳۴.

- [۱۳۸]. بحار الانوار، ج ۷، ص ۵۵.
- [۱۳۹]. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۷۱.
- [۱۴۰]. اصول کافی، ج ۳، ص ۳۷۱.
- [۱۴۱]. بقره/۶۴.
- [۱۴۲]. نساء / ۳۲.
- [۱۴۳]. شیخ صدوق، الامالی، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۲ ش، ص ۲۰۵.
- [۱۴۴]. کهف/۱۱۰.
- [۱۴۵]. یوسف/۸۷.
- [۱۴۶]. بحار الانوار، ج ۷، ص ۳۸۴.
- [۱۴۷]. ضیافت نور، ص ۱۶۱، به نقل از الحیات، ج ۱، ص ۴۰۴.
- [۱۴۸]. فاطر / ۶.
- [۱۴۹]. اعراف / ۲۷.
- [۱۵۰]. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۲۹۰.
- [۱۵۱]. انعام / ۶۸.
- [۱۵۲]. مائده / ۹۱.
- [۱۵۳]. نحل / ۶۳.
- [۱۵۴]. نساء / ۹.
- [۱۵۵]. بقره / ۲۶۸.
- [۱۵۶]. ناس / ۴ و ۵.
- [۱۵۷]. بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۴۹.
- [۱۵۸]. عبدالحسین دستغیب، داستانهای شگفت، تهران، انتشارات صبا، ۱۳۶۰ ش، ص ۱۹۵.
- [۱۵۹]. مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۲۴.
- [۱۶۰]. بحار الانوار، ج ۷، ص ۲۸۵.
- [۱۶۱]. غررالحکم، ص ۲۷۲ (یک جلدی).
- [۱۶۲]. بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۳۷.
- [۱۶۳]. اعراف/۱۲۸.
- [۱۶۴]. مریم / ۶۳.
- [۱۶۵]. بقره / ۲۸۲.
- [۱۶۶]. طلاق / ۴.
- [۱۶۷]. طلاق / ۳.
- [۱۶۸]. اعراف / ۳۵.
- [۱۶۹]. تحف العقول، ص ۴۸۰.
- [۱۷۰]. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۲۸.
- [۱۷۱]. غرر الحکم، ج ۲، ص ۴۵۰.
- [۱۷۲]. همان، ج ۶، ص ۴۵۹.
- [۱۷۳]. همان، ج ۳، ص ۳۱۵.
- [۱۷۴]. همان، ج ۲، ص ۳۸۱.
- [۱۷۵]. همان، ص ۴۱۶.
- [۱۷۶]. همان، ص ۴۳۲.

- [۱۷۷]. همان، ج ۵، ص ۴۵۵.
- [۱۷۸]. بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۲۱۵.
- [۱۷۹]. غرر الحکم، ج ۳، ص ۷۹.
- [۱۸۰]. همان.
- [۱۸۱]. غرر الحکم، ج ۳، ص ۳۵۷.
- [۱۸۲]. همان، ص ۳۵۶.
- [۱۸۳]. همان، ص ۳۵۷.
- [۱۸۴]. همان، ص ۳۷۲.
- [۱۸۵]. همان، ص ۲۰۶.
- [۱۸۶]. همان، ج ۴، ص ۲۰۴.
- [۱۸۷]. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۷۴.
- [۱۸۸]. عنکبوت/۴۵.
- [۱۸۹]. طه/۲۴.
- [۱۹۰]. التهذیب، ج ۲، ص ۲۳۸؛ وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۱۲.
- [۱۹۱]. شیخ صدوق، ثواب الاعمال، قم، انتشارات شریف رضی، ۱۳۶۴ ش، ص ۸۱.
- [۱۹۲]. بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۲۰۴؛ ج ۴۸، ص ۱۷۱.
- [۱۹۳]. اصول کافی، ج ۳، ص ۲۷.
- [۱۹۴]. همان، ج ۳، ص ۱۰.
- [۱۹۵]. بحار الانوار، ج ۸۳، ص ۲۰.
- [۱۹۶]. غرر الحکم، ج ۶، ص ۳۴۹.
- [۱۹۷]. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۱.
- [۱۹۸]. امالی صدوق، ص ۲۸.
- [۱۹۹]. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۹۰.
- [۲۰۰]. همان.
- [۲۰۱]. همان، ص ۹۱.
- [۲۰۲]. نساء/۵۹.
- [۲۰۳]. مائده/۵۵.
- [۲۰۴]. نساء/۵۹.
- [۲۰۵]. سلیمان القندوزی الحنفی، ینابیع المودّه، قم، مکتبه المحمدی، ۱۳۸۵ ق، ص ۱۱۷.
- [۲۰۶]. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۱؛ وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۱۳.
- [۲۰۷]. بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۳۸۷.
- [۲۰۸]. غرر الحکم، ج ۵، ص ۱۲۹.
- [۲۰۹]. همان، ج ۲، ص ۴۸۳.
- [۲۱۰]. همان، ج ۵، ص ۱۸۴.
- [۲۱۱]. همان.
- [۲۱۲]. بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۸۸.